

September 2006  
No. 20

CHERAGH  
Iranian Queer  
Magazine

چراغ



شماره ۲۰  
سال دوم  
شهریور ۸۵

۲۰

<http://www.cheragh.pglo.net>  
e-mail: editor@pglo.net

## تقدیم به شما

سخن سردبیر

هفته ی گذشته کمپین یک میلیون امضا در تهران، در خیابان آغاز شد. زنان تصمیم گرفته اند با جمع آوری یک میلیون امضا برای تغییر قوانین زن ستیز اقدام کنند. مبارزه ی زنان ایران که چیزی بیش از صد سال است که ادامه یافته است... **صفحه 2**

**ماها با یک چراغ راه خود را خواهیم جست. در راهی که**

**به غلط آن را گمراهی نام نهاده اند**

واراند، می دانم که این نام را زمان زیادی نیست که در مجله ماها دیده اید، مطالبش را خوانده اید و شعرهایش را مرور کرده اید، از این پس این نام را بازم خواهد دید در چراغی... **صفحه 10**

**سکوت در پنج پرده**

خانه در سکوت بود و زن خفته. آیا خواب می دید؟ خواب یوزپلنگی در دشت های سبز آفریقا که با اتومبیل زن به مسابقه نشسته بود یا خواب سقوط هواپیما بود، یا شاید خواب یک هم آغوشی در تاریکی درون یک غار سرد. زن خواب بود یا خودش را به خواب زده بود و گوش به تیک تاک ساعت سپرده بود که شاید صدای گام های آمدن مردی را تداعی کند. زن می توانست از مرد متنفر باشد یا می توانست به او عشق بورزد. می توانست نگران آن باشد که خواهد آمد یا آن که نخواهد آمد. **صفحه 17**

**از مجموعه روزنگار گوشه گیری**

آن سوی گستره آب مات خاکستری، بیمارستان رنگ و رو رفته ی آجری، همان که زن/مرد در آن به دنیا آمد، نشسته. از دودکش دراز تنهایش توده دود، آسمان ... **صفحه 22**

**دریچه**

برگزیده ی مطالب و اشعار و نامه های خوانندگان چراغ **صفحه 36**

**دروغگو**

من دلم می خواهد حقیقت را بگویم. عاشق حقیقتم، ولی حقیقت عاشق من نیست. این حقیقت است، حقیقت عاشق من نیست. اما حقیقت... **صفحه 45**

**درباره ی سازمان ما**

قوانین نشریه، بیانیه ها، نامه ها، فعالیت ها و گزارش های انجام شده در ماه گذشته... **صفحه 49**

**در ضرورت پائیز باد به درد درختان نمی اندیشد**

این مقاله چالشی است پیرامون ضرورت سازماندهی دگرگونه جنبش زنان ایرانی و چگونگی آن. در عین حال غالب نظرات طرح شده در آن در مورد جنبش همجنس گرایان نیز صادق بوده و می توان به جای "جنبش زنان"، "همجنس گرایان" ... **صفحه 4**

**تن فروشی و زن (2)**

یکی از عادت های من هر سال این است که وقتی به میحث تن فروشی می رسم، در شروع کلاس از دانشجویان چند سنوال همیشگی را می پرسم و جواب ها ... **صفحه 12**

**شعر**

**میم.**  
به مادرم نگوئید  
نگوئید که این منم، ...

**مانا آقایی**

امشب  
زیر قلبم دو شمع روشن می کنم ....

**ساقی قهرمان**

اما آینه می تپد **صفحه 18**

**تازه های خواندنی**

راه اندازی شبکه خبرنگاران اقلیت های جنسی ایران، حق پناهندگی در آلمان برای دختر همجنس گرای ایرانی، شاخه حقوق بشر سازمان ملل متحد و ارتش عراق- آمریکا کشتار همجنس گرایان را در عراق (۹/۶/۲۰۰۶) رسماً تایید کردند، بیست نفر در مراسم ازدواج یک زوج همجنس گرایان در عربستان سعودی دستگیر شدند، زندانیان سیاسی و زندانیان اجتماعی، دولت سوئد سال آینده امکان فسخ قانون "زندگی مشترک" و جایگزین کردن با ازدواج رسمی را بررسی خواهد کرد، یک هفته تلاش فعالین حزب کمونیست کارگری در استکهلم در دفاع از حقوق انسانی در هفته "پراید" فستیوال همجنسگرایان، گزارش کنفرانس مونتریاک **صفحه 24**

**تاثیر فمینیستی**

انسان ترکیبی ست از نیروهای متناقض چون روح و جسم، احساس و خرد، آزادی و اجبار، نیروی زنانه و نیروی مردانه و ... در اسطوره آفرینش آمده است که خدا زن را از بغل مرد آفرید. این خود گواهی ست بر این مهم که انسان موجودی یگانه بوده است. **صفحه 39**

**نقاشی**

شاپور شهیدی در 1336 در ایران به دنیا آمد. در کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان فیلمسازی آموخت. در تئاتر، ... **صفحه 48**

**تماس با ما**



سال دوم

بیستمین شماره

سپتامبر 2006

شهریور - مهر 85

صاحب امتیاز:

سازمان همجنسگرایان ایرانی

مدیر مسئول:

آرشام پارسی

سردبیر:

شاهرخ رئیسی . ساقی قهرمان

ویرایشگر:

ساقی قهرمان

همکاران این شماره:

شادی امین، نیلوفر بیضایی، صبا

راوی، ویکتوریا طهماسبی، فرهنگ

کسرابی

صفحه آرا:

آرشام

طراح جلد:

امیر حسین

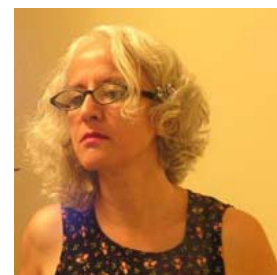
آدرس وب سایت:

www.cheragh.pglo.net

آدرس پست الکترونیکی:

editor@pglo.net

\* هفته ی گذشته کمپین یک میلیون امضا در تهران، در خیابان آغاز شد. زنان تصمیم گرفته اند با جمع آوری یک میلیون امضا برای تغییر قوانین زن ستیز اقدام کنند. مبارزه ی زنان ایران که چیزی بیش از صد سال است که ادامه یافته است، بعد از انقلاب، و به دلیل شرایط انقلاب، متشکل تر، پرتوان تر، حیاتی تر از پیش جریان دارد، و از درون جلسات سازمانی به حوزه ی فردی زنان کشانده شده است و این یعنی تغییر قوانین غیرممکن نیست. اما همانطور که سرنوشت جهان است، یک میلیون از ما این طومار تغییر قوانین را امضا خواهیم کرد. یک میلیون از ما امضا خواهیم کرد، تغییر نخواهیم کرد، یک میلیون دیگر نه امضا خواهیم کرد و نه تغییر.



ساقی قهرمان

برای امضای طومار، و نیز اطلاعات بیشتر به آدرس زیر سر بزنید.

<http://www.herlandmag.org/news/06,08,23,02,20,31/index.php>

\* هفته ی گذشته رامین جهانگلو - آزاد شد؟

\* ما عادت به جشن گرفتن داریم تا شادی را، به رغم غم روز در حافظه ی فردا جای دهیم، یا به زبانی دیگر به آینده یادآوری کنیم شادی بیاورد. این از خصوصیات ذهن غمگین است. در فرهنگ آن دسته از مردم که درد، از نسلی به نسل دیگر در جانشان جای گرفته حضور پر رنگ شادی را می شود دید. در رقص کولی ها، موسیقی سیاهان، جمع های خصوصی زنان، رنگ های لباس و پرچم همجنسگرایان، در جشن تولد عیسی در خانه ی مسیحیانی که صلیب را تماشا کرده اند، شادی، شادی جایگزین است، نشان از حضور پنهان رنجی دارد که باید دوا شود. در ادامه ی این عادت، ما به خاطر شرایطی که جامعه ی دگرباشان ایرانی را از ارگان ها و نشریات و تریبون ها، و نیز از قدم زدن ساده در خیابان های شهر و خریدن ساده ی روزنامه صبحش باز می دارد، افسرده نمی شویم. بیشتر از پیش کار می کنیم بیشتر از پیش شادی می کنیم. دگرباشان ایرانی غم بزرگ و شادی بزرگ را می شناسند. و بیشتر از پیش کار می کنند. نشریه ی ماها بسته شد. همین. درهایی که در مسیر حرکت جنبش اقلیت های جنسی ایران باز و بسته و باز خواهند شد بسیار اند. ماها و چراغ، با صدا و ساختاری متفاوت، اما هر دو تریبون جامعه ی دگرباشان ایران اند. اگر بگویم با بسته شدن ماها، چراغ راه ماها را ادامه خواهد راست نگفته ایم. راست این

است که منتظریم در همین صفحه، و در ماههای آینده، خبر انتشار دوره ی دوم ماها، و خبر انتشار دوره ی اول نشریه های دیگر و تازه ی جنبش را چاپ کنیم. اما خبری که در این شماره مایه ی شادی تحریریه ی چراغ شد، پیوستن سردبیر ماها به جمع نویسندگان چراغ است. کادر چراغ با نظر و قلم سردبیر ماها از نزدیک آشنا بوده است، حضورش را گرامی داشته است. حضور واراندر عزیز در چراغ خیر خوشی است که به آسانی از آن نمی توان گذشت. واقعیت این است که نه فقط یک همکار نویسنده، بلکه واراندر به ما پیوسته است. نوشته ها و نظریات واراندر در صفحه های چراغ به معنای هارمونی بیش از پیش در ترکیب تحریریه، و نیز صدایی آگاه در عرصه ی جنبش است که معادله ها را همیشه با نظریات درست خود به فضای خانه و خیابان و دنیای واقعی که دگرباشان داخل ایران با دست به گریبانند کشانده است. با حضور واراندر در جمع چراغ می توان ادعا کرد که در نهایت، چندپارگی فرهنگی بدنه ی جنبش دگرباشی ایران، یکپارچه است، همبسته است، همکار است، و همراه است. مسئولان و تحریریه ی چراغ حضور واراندر در چراغ را به خود تبریک می گویند.

سردبیری دیگری نیز به چراغ پیوسته است که حضورش در چراغ و نیز در فضای ادبیات و فرهنگ معاصر ایران با ارزش است. سیاوش سرتیپی، سردبیر فصلنامه ی شهرزاد، یکی از با ارزشترین، و شاید لازم باشد به سادگی بگویم با ارزشترین فصلنامه ادبی فارسی ایران برونمرز است. این فصلنامه هنوز، و بعد از یک دوره ی سه چهار ساله که وقفه در انتشار آن افتاد، و فرصتی خوبی بود تا جایش را مجلات دیگری پر کنند، همچنان تنها فصلنامه ی ادبی علمی پیشرو باقیمانده است. سیاوش سرتیپی در نظر دارد شهرزاد را با همکاری بخش فنی چراغ، بعنوان نشریه ای اینترنتی دوباره منتشر کند. خبر خوش اما هنوز تمام نشده است. سیاوش سرتیپی از امسال سردبیر ویژه نامه ی شهر نو، شاخه ی ادبی چراغ، که به صورت فصلنامه در خواهد آمد و به ادبیات هومو/ هترواروتیک خواهد پرداخت، است/خواهد بود. **شهر نو** در نظر دارد **شهری نو** باشد، **شهر نو** هم باشد، و به شباهت های پنهان شهرهای کهنه و حومه های نو در ادبیات نیز بپردازد. در پرونده ی چراغ، همراهی با سیاوش سرتیپی دلیل مباحث است و نقطه ی عطفی است در مسیر حرکت ما. خوشحالیم که شهرزاد در نزدیکی چراغ منتشر خواهد شد، خوشحالیم که **شهر نو** به سردبیری سیاوش منتشر خواهد شد. خوشحالیم که چراغ در حرکت با شتاب خود به سوی آن چیزی که ما گمان می بریم آزادی آینده است همکارانی دارد که به راه با شعور و با دانش نگاه می کنند.

حالا باید بگویم که من، ساقی قهرمان، از این شماره هم ویراستار نشریه ام و هم یکی از سردبیرهای آن. دلایل زیادی وجود دارد که بودن من در جمع چراغ را توجیه می کند، مهمتر از همه اما عشق من به این نشریه ی بخصوص است.

یک سپتامبر 2006



این مقاله چالشی است پیرامون ضرورت سازماندهی دگرگونه جنبش زنان ایرانی و چگونگی آن. در عین حال غالب نظرات طرح شده در آن در مورد جنبش همجنس گرایان نیز صادق بوده و می توان به جای "جنبش زنان"، "همجنس گرایان" را به کار برد. برای مثال در بررسی تفاوت های درون این جنبش و شیوه برخورد به آن، در برخورد به هیپارشی و ... اصولاً بسیاری از خصوصیات جنبش زنان به عنوان یک جنبش برای رهایی از ستم جنسی، با خصوصیات و اهداف جنبش همجنس گرایان همگون می باشد. بدیهی است این امر نباید باعث گردد که ویژگی های مقوله همجنسگرایی را از نظر دور بداریم.

از آنجایی که فکر می کنم باز کردن بحث اشکال سازماندهی و تعیین اهداف در جنبش های اجتماعی موجود ضرورتی مبرم است، این مقاله را برای انتشار مجدد و گشایش بحث ارائه می کنم و در آینده و در فرصتی دیگر به ویژگی ها و چگونگی سازماندهی در درون جنبش همجنس گرایان و ارتباط داخل و خارج خواهیم پرداخت. امیدوارم دیگر دوستان صاحب نظر و دست اندر کار نیز با شرکت فعال در این بحث به تعمیق آن یاری رسانند.

#### شادی امین / اوت 2006

رابطه بین زنان و مردان از سوی بسیاری از محققین و دست اندرکاران این گفتمان به عنوان نابرابری صرفاً حقوقی بین آنها توصیف شده است و تحت عنوان اینکه سیستم و فرهنگ مرد سالار موجود این مناسبات را تضمین و باز تولید می کند، و ذکر این نکته که "مردان نیز در جامعه ای که نیمی از آن تحت ستم اند نمی توانند به طور واقعی آزاد باشند"، از پاسخ مشخص به این نکته که بالاخره در چنین فرهنگ و سبستمی چه کسی ستم می بیند و چه کسی از آن بهره می برد، آگاهانه طفره رفته و به تجرد و ناروشنی در این بحث دامن می زنند. در مقابل این نگرش نظریه فمینیستی قرار دارد . نظریه فمینیستی مجموعه نظریاتی است که به انتقاد از جامعیت و انتزاع مقولاتی که ساخته مردان است و ستمدیده گی زنان را پنهان می کند، می پردازد .

نظریه فمینیستی سیاسی است - یعنی هدفش نه فقط تبیین جامعه، بلکه دگرگون کردن آن است - چرا که برای پایان دادن به نظام مرد سالار و لغو فرودستی زن، یعنی لغو ستم در رابطه ی دو جنس اقدام می کند. خوشبختانه امروزه اکثر فعالین این جنبش این نظر را پذیرفته اند که بقول آن تریتستا، " این جنبش اساساً" سیاسی است، چرا که استثمار را از بنیان، یعنی در رابطه مرد با زن، که در همه جا و قبل از همه در زندگی روزمره تجلی می یابد، مورد سؤال قرار می دهد." (1)

اما برای آغازی دیگر در جنبش زنان ایرانی در تبعید مجبوریم ابتدا چند محور اصلی را بدون در نظر گرفتن تقدم و تأخر آنها در این

جنبش تعریف کنیم:

- اهداف و خواسته های این جنبش
- ماهیت طبقاتی و ترکیب فعالین این جنبش
- اشکال مبارزاتی و سازماندهی یا سازمان یابی آن

نگاهی به تاریخچه شکل گیری جنبش زنان ایرانی در تبعید به ما نشان می دهد که این حرکات در خارج از کشور با سرکوب خشن و گسترده و عنان گسیخته ی زنان و نفی هر حق پایه ای آنان توسط جمهوری اسلامی در ایران آغاز می شود. در عین حال این امر با پروسه ی گسست بسیاری از فعالین زن از سازمان های چپ همراه است. این زنان در نقد مناسبات مرد سالارانه در سازمان هایشان و در جستجوی یافتن اشکالی از سازمان یابی که در آن از سانترالیزم و هیرارشی اثری نباشد، به کار مستقل زنان روی آورده و گروه های مختلفی را تشکیل داده اند و در ارائه ی تعریف خود از استقلال، هر گونه مرکزیت، اتوریته و تمرکز را که زیر سوال کشیده اند. بر چنین بستری است که جنبش زنان ایرانی در تبعید شکل می گیرد. (من از بحث حول گونه گونی این تشکل ها و اهداف آن ها و اینکه آیا آن ها در عمل نیز تشکل هایی با ساختار دمکراتیک و بدون رهبری اتوریتر بودند صرف نظر می کنم).

اما اکنون می توان و بایستی انرژی موجود در این جنبش را در جهت به کرسی نشاندن خواسته ها و اهداف آن کانالیزه کرد و تعریف نوینی از مرکزیت، یعنی تمرکز خرد جمعی ارائه داد. امروز نمی توان به دلیل تجربیات منفی به اصل سازمان یابی و ضرورت آن بی تفاوت ماند و یا آن را رد کرد.

سازمان دهی این جنبش علیه ستم جنسی و برای تغییر و دگرگونی اجتماعی وظیفه عاجل فعالین این جنبش است. ما زنان می خواهیم تصورمان از آینده را ترسیم و به اجرا درآوریم و نگذاریم بار دیگر آینده بدون دخالت ما و از فراز سرمان طراحی شود.

من این بحث را پس از بررسی دو محور دیگر یعنی ترکیب طبقاتی این جنبش و اهداف و خواسته های آن مجدداً پی خواهم گرفت.

زنان شرکت کننده در این جنبش تعلقات طبقاتی گوناگونی دارند. از آنجایی که جنبش زنان در کلیت خود یک جنبش فراطبقاتی است و به این معنی زنان از اقشار طبقات مختلف در آن سهیم و ذینفع هستند نمی بایست با طرح این واقعیت روشن و انکار ناپذیر یعنی اختلاف طبقاتی زنان، اهمیت مبارزه مشترک و مستقل کلیه زنان علیه مرد سالاری را نفی کرده و ابتکار عمل، خلاقیت، و ظرفیت مبارزاتی جنبش را محدود کنیم.

زنان هند تجربه ی خود را در این رابطه چنین بیان می کنند: "اثرات منفی نگرش معمول که مقوله جنسیت و تضاد دو جنس را به مسئله فرعی بدل کرده و اختلاف طبقاتی را اصل قلمداد می کند، خود را در مناسبات و روابط بین زنان و مردان، حتی در میان سازمان های چپ خود را نشان می دهد." (2)

این گونه ارجع دانستن تعلق طبقاتی در مبارزات زنان نقش مخربی داشته است. چنین بینشی در جنبش چپ ایران در سال 1357 در عدم دفاع مستقیم و به موقع از مبارزات زنان علیه حجاب اجباری خود را نشان داد و شکست سنگینی را تجربه کرد. زنان مدافع چنین بینشی نیز سرخورده در عدم پیشبرد اهدافشان، تجربیاتی تلخی را از سر گذراندند.

هر چند پاسخ به مسئله تضاد بین دو جنس و رفع ستم جنسی در عرصه نظری مسئله فرهنگ و طبقه را در بر می گیرد، اما نمی بایست اهمیت این جنبش اجتماعی (فمینیسم) را از دیگر جنبش های رهایی بخش کمتر دانست. ضمن اینکه در یک جنبش اجتماعی نمی توان فقط برای رهایی بخشی از اجزاء آن تلاش و مبارزه کرد و سرکوب و ستم بر بخش دیگر را (به هر دلیلی که



باشد) مسکوت گذارد، و یا بدتر از آن، تأیید کرد .

بدین معنی نمی توان این جنبش را تنها با تعلق طبقاتی اعضاء آن تعریف کرد، در عین این اینکه نمی توان آن را جنبشی صرفاً منتقد به فرهنگ مرد سالاری دانست. این جنبش، جنبشی است علیه استثمار و ستم جنسی، پس جنبشی است علیه نظم موجود. این نکته محور ائتلاف در این جنبش و سازمان یابی آن است. نکات دیگر هر چند مورد اختلاف قرار می گیرند، بایستی دائماً به بحث گذارده شوند تا جنبش را تعمیق بخشیده و متنوع کنند. این اختلافات احتمالی پیش شرط جدائی و عدم همکاری زنان با هم ارزیابی نمی شوند.

تفاوت در گرایش جنسی، تعلق ملی، و طبقاتی و ... در عین اینکه باعث رنگارنگ شدن تابلوی زیبای جنبش زنان می شود، باعث کنش و واکنش های مختلف که ناشی از تفاوت علائق و منافع است، نیز می گردد. چنین تفاوت هایی را می توان با ایجاد مراکزی که ثقل حرکت خود را بر خواسته های مشخص متمرکز می کنند و یا با دیگر اشکال تضمین حقوق گرایشات مختلف، به سادگی به نقطه ی قوت این جنبش بدل کرد.

در مورد اهداف و خواسته ها، من آن را به چهار بخش تقسیم بندی کرده ام بدون اینکه فرموله خواسته های مشخص روز را مد نظر داشته باشم .

**در قلمرو زندگی خصوصی:** بایستی اندیشه ای که بین زندگی خصوصی و زندگی اجتماعی دیوار چین بنا می کند را کنار گذاشت. زندگی صدها و هزاران زن ایرانی نمایانگر آن است که نمی خواهند به شیوه ی مادران خود زندگی کنند. آن ها این مناسبات اجتماعی را در ساده ترین شکل خود به مصادف طلبیده اند. افزایش آمار جدائی ها، کاهش زاد و ولد، کاهش آمار ازدواج، افزایش زندگی مشترک بدون ازدواج، انتخاب اشکال دیگر رابطه ی جنسی و نفی دگر جنس گرایی اجباری، حذف تسلط مذهب در شکل ازدواج، و در يك کلام، دگرگونی در رسوم اخلاقی و سنتی موجود نشان از يك انقلاب بطئی فمینیستی دارد که تازه در آغاز راه است و جنبش زنان و سازمان آن بایستی مدافع این تحول باشند.

**در حوزه فرهنگ:** زنان در برخوردهای مردان و تعرض جنسی شان به زنان مقاومت نموده و اینجا و آنجا آن ها را به عقب نشینی واداشته اند. حضور چهره ی زن (و در حال حاضر همجنس گرایان) در بسیاری آثار ادبی و هنری و پرداختن به مسئله زنان از سوی جریانات مختلف اثبات این مدعا است. از سوی دیگر بایستی با تبعیض جنسی و سانسور مردانه و فرهنگ جنسی گرای موجود مبارزه جدی را سازمان داد. هنوز بسیاری مقالات تحلیلی که در برخورد با مسائل روز در نشریات مختلف منتشر می شوند علیه زنان به طور عام، زنان جدا شده از همسران خود، و یا زنان همجنس گرا و ... وقیحه سرائی می کنند و تاکنون این جنبش نتوانسته است در مقابل آن حرکتی در خور و معقول انجام دهد.

**در عرصه مبارزه بر ضد سلطه جنسی، تجاوز، خشونت بر زنان و در يك کلام برای رهائی جنسی زنان:** در این عرصه مثال ها آنقدر فراوانند و جنبش زنان آن چنان در مقابله جدی با این پدیده ها ناتوان، که باعث تأسف گشته و جای تامل بیشتر را باز می گذارد. زنان ایرانی بسیاری در خارج از کشور توسط شوهرانشان کتک خورده، مورد خشونت و آزار قرار می گیرند و همه این ها در اکثر موارد در پشت درهای بسته و در حیطة ی به اصطلاح خصوصی باقی می ماند. نه جنبش به این زنان دسترسی دارد و نه متأسفانه این زنان دریچه های باز این جنبش را در مقابل خود می بینند. قتل فجیع چندین زن ایرانی به خصوص طی سه سال گذشته، در سوئد، آلمان، و هلند تجاوز و سوءاستفاده جنسی از دختر بچه گان و حتی خودسوزی بیش از 2500 زن تنها ظرف يك سال در استان خراسان نیز نتوانست گروه های موجود زنان را به عکس العملی جدی وادارد. یکی از علل این امر به مقوله ی عدم سازمان یافتگی جنبش مربوط می شود که من به آن خواهم پرداخت.

**در عرصه مشارکت در زندگی سیاسی:** این امر به طرق مختلف بایستی در خدمت دگرگونه کردن مفاهیم در عرصه سیاست

و تأثیر گذاری زنان باشد. پس مسئله ی قدرت سیاسی، حضور زنان در معادلات سیاسی، و ... بحث هایی ضروری اند. در همین رابطه می بایست آن سیاستی را که تنها در "رقابت مردان برای قدرت" جاری است، و برآستی "امری مردانه است" را به سیاستی برای حفظ دستاوردهای جنبش های حق طلبانه، ضد تبعیض و رهایی بخش بدل کرد.

اکنون با توجه نکات ذکر شده می توان به امر ضرورت سازمان یابی دوباره این جنبش پرداخت. این عدم سازمان یافتگی اثرات منفی و مخربی بر این جنبش دارد که اشاره وار می توان چند نکته را برشمرد:

این امر باعث منطقه ای شدن فعالیت هایمان شده است، یعنی "قطره آبی بر سنگ داغ انداختن"، در صورتی که ما به فعالیتی هماهنگ و سراسری نیازمندیم. بدون چنین فعالیتی نمی توانیم علیه تجاوز به حقوق زنان اقدام مفیدی انجام دهیم.

نداشتن "سازمان" مانع ترسیم چشم انداز برای این جنبش پراورزی شده و زنان را از فعالیت با برنامه و دراز مدت بازداشته است. نداشتن سنت و تشکل های پایدار باعث شده که دیدگاه فمینیستی نتواند پای بگیرد و رشد کند، بالعکس زندگی گروه های مختلف زنان مملو از رقابت های فردی و تلاش برای حفظ محافل موجود شده است. این گروه ها فاقد کارآئی در يك مبارزه ی جدی علیه فرهنگ مرد سالار و سیستم حامی آن هستند. هر چه این گروه ها محدودتر شدند، تلاش برای حفظ آن ها در قالب سرپوش گذاردن بر اختلافات واقعی و دامن زدن به بحث های عمیق افزایش یافته است. رگینا دوک ماپر در این رابطه می گوید: هر چه ناظرین این جنبش محدودتر شوند خطر غیر دمکراتیک شدن آن افزایش می یابد." (3)

این مسئله خطر "گذشت کردن" روشنفکران زن در برخورد با اختلافاتشان را باعث می شود، یعنی خطر تلاش برای حفظ جمع به قیمت لاپوشانی کردن اختلافات.

پذیرش ضرورت سازمان دهی با درک ما از مقوله ی قدرت و سیاست رابطه مستقیم دارد. عده ای در دوری جستن از پاسخ گویی به معضلات اجتماعی و سیاسی، سیاست را " امری مردانه" دانسته و هدف اصلی خود یعنی دگرگونی مناسبات جاری را به فراموشی می سپارند. در عین حال قدرت را نیز "امری مردانه" ارزیابی کرده و به همین دلیل از دخالت جدی در اموری که به مبارزه با قدرت موجود و رژیم سیاسی آن مربوط می شود طفره می روند.

اما به راستی اگر زنان (و در این جا همجنس گرایان) خواهان تغییرات عمیق اجتماعی اند، یعنی برای ایجاد جامعه ای مبارزه می کنند که پایه های قدرت مردان و ستم دیدگی شان در آن ملغی شود، که قاعدتاً جنبش فمینیستی چنین هدفی را دنبال می کند، باید بتواند از جایگاه خود - یعنی نگاهی ضد جنس گرا و ضد تبعیض جنسی - ایده آل های خود را تعریف کرده و برای اجرای آن ها به دخالت گری سیاسی بیندیشد.

بایستی بینش مردانه ای که زنان را به حاشیه ی تحولات می راند و دائم به طرح واژه هایی چون "دوشادوش و همپای مردان"، مبارزه ی مستقل زنان را زیر سوال برده و حقانیت آن را نفی می کند، طرد نمود.

ما نمی توانیم بدون ایجاد يك نظم معین، مبارزه علیه نظم موجود را سازمان دهیم؛ بدون سازمان یابی، که تمامی جنبش های آزادیخواه و رهایی بخش در شکل های متفاوت از آن برخوردارند، ادعای مبارزه بر علیه ستم جنسی شوخی ای بیش نیست.

**هیلاگارد شوی** در بررسی سازمان های سیاسی زنان در هند در مقاله " زنان و قدرت سازمان دهی"، می گوید: سؤال اساسی در این رابطه این است که آیا این سازمان دهی فرودستی و ستم دیدگی زن و حاشیه نشین کردن او در جامعه را به زیر سؤال می کشد، و بدین طریق اسباب گذار و دگرگونی ساختارهای اجتماعی را فراهم می کند یا نه؟! (4)

پس بحث قدرت، و رابطه ی ما با آن، به بحثی محوری در رابطه با سازمان یابی این جنبش بدل می شود.

- کدام قدرت و برای چه کسی؟



- تعریف ما از قدرت چیست ؟

- آیا قدرت امری مردانه است ؟ ...

این سؤال که آیا "زنان برای شرکت در قدرت سیاسی مبارزه می کنند یا نه"، از سوی زنان کشورهای مختلف مدت ها است که پاسخ مثبت گرفته است. زنان کشورهای آمریکای لاتین که علیه ستم جنسی مبارزه می کنند در جمع بندی تجربیات خود می گویند: اگر از ما بپرسید می گوئیم، بله. مطمئناً، ما قدرت می خواهیم، ما می خواهیم در تصمیم گیری ها سهیم باشیم، می خواهیم در همه جا حضور داشته باشیم و از نگاهی زنانه در تحولات دخالت داشته باشیم. برای چنین امری بایستی به عنوان یک جنبش اجتماعی خود را تقویت کرده و سازمان خود را ایجاد کنیم." (5)

بالعکس عده ای از فعالین جنبش زنان ما با ژستی دمکراتیک می گویند: ما مسئله مان قدرت نیست، سیاسیون بروند و برای کسب قدرت مبارزه کنند. "چنین درک یک جانبه و ناپخته ای از قدرت و سیاست امروزه پاسخگوی نیازهای ما نیست آدریانه ریچ در این باره می گوید: واژه ی قدرت برای زنان بار منفی به همراه دارد. ما به محض روبرو شدن با کلمه "قدرت" به خشونت، تجاوز، گسترش ابزارهای اسلحه و مهمات، انباشت سرمایه و دارائی ها، و انبار کردن مواد خام فکر می کنیم. این چیزها برای ما مفهوم قدرتی را به تصویر می کشند که تنها در خدمت منافع قدرتمردان می باشد. چنین قدرتی، فاقدین قدرت - زنان و کودکان (و محرومان) - را استثمار می کند. تأثیرات چنین قدرتی ما را از هر سو احاطه کرده است. فمینیست ها اما مدت هاست که از واژه ی قدرت تعریف جدیدی ارائه داده اند که به ریشه ی این لغت برمی گردد، "قدرت" یعنی قادر بودن، توانستن، انرژی خلاقانه داشتن و به کار بستن آن. "قدرت" به معنی توانائی تغییر و دگرگونی. فمینیسم رادیکال هدفش تغییر و ایجاد مناسبات و روابط انسانی است. به طوری که قدرت دیگر در دست عده ای معدود انحصاری نگردد، بلکه برای همه قابل دسترسی باشد. قدرت در شکل دانش، تخصص، اختیار تصمیم گیری و در اختیار داشتن کلیه ی امکانات و همچنین در محدوده ی حقوق پایه ای انسان ها چون تغذیه، بهداشت، مسکن و آموزش و پرورش." (6)

بسیاری از زنان امر سازمان یابی را با توجیه اینکه، "ما کار زنان را در گروه های زنان انجام می دهیم و در صورت تمایل به کار در دیگر عرصه ها با سازمان های مختلط موجود حرکت خود را به پیش می بریم." نفی می کنند.

در اینکه چنین حقی برای تمام فعالین این جنبش موجود است حرفی نیست. اما چنین درکی باعث شده که گروه های زنان موجود از موضع گیری و دخالت نسبت به مسائل مهم اجتماعی که تقویت و باز تولید مناسبات موجود را باعث می شوند، باز مانده و تنها معدودی از افراد این گروه ها که اعضای سازمان های سیاسی نیز هستند امکان تصمیم گیری و دخالت در دیگر عرصه ها را داشته باشد. ما بایستی بتوانیم مرد سالاری را شفاف و عریان در تمامی جنبه های آن نشان داده و با آن مبارزه کنیم. به همین دلیل نیازمند سازمانی هستیم که بتواند قدرت زنان را در همبستگی شان به نمایش بگذارد.

آنچه مشخص است این پروژه یک پروژه دراز مدت است. چنین سازمانی می بایست بتواند بر مشکلات کار مشترک فائق آید. یکی از این مشکلات این است که تنها فمینیست بودن و اعتقاد به میانی مشترک ضرورتاً باعث سازماندهی غیر هرمی و دمکراتیک نخواهد شد. این پروسه، پروسه ی بسیار پردردی است و زنان باید یاد بگیرند در یک رقابت سالم، فعال، و هدفمند در کنار یکدیگر عمل مبارزاتی مشترکی را به پیش ببرند.

سرکوب و ستمگری، اعمال قدرت و تحت ستم بودن، گرایش به زور و در عین حال قربانی بودن می تواند همزمان در یک فرد و یا موجود اجتماعی خود را نشان دهد. زنان بسیاری هستند که در برخورد با مردان در طرح و حل اختلافاتشان دارای نرمش، ملامت و گذشت بیشتری هستند تا با زنان همطراز خود، و در موارد مشابه با آنان با سختی بیشتر و قدرت مدارانه عمل می کنند. گذر از چنین معضلی نیز شدنی است و تنها نیاز به تجربه و خودآگاهی زنان دارد .

زنان السالوادر که تجربه ی تشکیل سازمان زنان در سال 1992 پشت سر گذراده اند، تجربه ی خود را از زبان یکی از بنیان گذاران و رهبرانشان، ربکا پالاسیوس، چنین بیان می کنند: گاهی استقلال و خود مختاری از سوی بسیاری تنها استقلال در مقابل احزاب و تشکل های دیگر فهمیده می شود. اما در سازمان خودمان نیز ما شیوه های هر می سازمانی را باز تولید می کنیم. این مبارزه ای است سخت بر علیه تناقضاتی که در عمل با آن مواجه می شویم . (7)

در چنین سازمانی است که در عمل بایستی همبستگی زنانه را بیاموزیم و این یعنی مقابله با تربیت چند صد ساله ای که به زنان یاد می دهد به قدرت خود تکیه نکنند، توانائی های خود را جدی نگیرند و آن ها را به کار نیندند. یکی دیگر از موانع کار، انتخاب اولویت ها در این نوع همکاری است. چنین سازمانی از دید زنان در مسائل اجتماعی و تحولات جاری مداخله خواهد کرد و باید بتواند تحلیل ها، بحث ها و همچنین خواست ها و فعالیت های ما را منعکس کرده و طیف وسیعی را متوجه خود و اهدافش نماید .

فمینیسم محصول کلاس های درس دانشگاهها نیست، فمینیسم یک جنبش اجتماعی است که در خانه، خیابان، محیط های کار و تحصیل جریان دارد. چنین سازمانی مانع این خواهد شد که تنها زنان الیت (برگزیده) بتوانند رهبری نظری این جنبش را بدست بگیرند. این سازمان با آموزش سیاسی و دامن زدن به بحث های متفاوت پیرامون مسئله ی زنان و یا دیگر مقولات اجتماعی از نگاهی فمینیستی، زنان بسیاری را در تصمیم گیری ها درگیر خواهد کرد و بدین ترتیب پایه های یک جنبش قوی اجتماعی را فراهم خواهد ساخت.

حتماً برای شما این سوال نیز پیش خواهد آمد که گروه های زنانی که نمی توانند یا نمی خواهند با چنین سازمانی همکاری کنند در کجای چنین طرحی قرار می گیرند؟ پاسخ به این سوال در وهله ی اول در عمل و پس از تدوین مبنای مشترک نظری داده خواهد شد. اما با توجه به تجربه ی کشورهای دیگر، ایجاد "پلاتفرم" و یا "اتحاد" یا "بلوک" مشترک بین این گروه ها را برای ما نیز ممکن می گرداند. (مثلاً هم اکنون در بلژیک، ژاپن، آلمان و برخی دیگر از کشورها احزاب زنان شکل گرفته و در حیات سیاسی جامعه ایفای نقش می کنند.)

وجود چنین سازمانی به معنی نفی دیگر اشکال سازمان یابی، که ممکن است زنان دیگر برای خود مناسب بدانند، نیست؛ این تنها گامی است فراتر از اشکال تاکنونی و گامی است که این جنبش - دیر یا زود - برخوردار داشت . بحث امروز من تلاشی است برای دامن زدن به فکر و تجسس پیرامون شیوه های پیاده کردن چنین ایده ای .

اگر بدانیم چرا در جایی ایستاده ایم که اکنون در آن هستیم و عواملی که ما را به اینجا سوق داده اند را بازشناسی کنیم، می توانیم راه های فرارویی از این موقعیت به موقعیتی برتر را پیدا کنیم. این راه یابی اما در خلال بحث های جامعه ی صورت خواهد گرفت که در جدلی صمیمانه، جدی و جمعی بین نظرات متفاوت صورت گیرد.

بایستی از وحشت بی سازمانی و پراکندگی کنونی بیرون آئیم .

ایجاد سازمانی فراگیر از زنان فعال این جنبش که مبنای اشتراک و اختلاف خود را در چالشهای نظری شفاهی و کتبی تبیین کرده و مبنای فعالیت های خود را روشن کرده باشند، ضرورتی است عاجل و حیاتی.

بی شک چنین روندی بایستی در دستور کار زنان تبعیدی فعال این جنبش قرار گیرد. چنین تحولی، تحولی است کیفی که تأثیر خود را بر جنبش زنان در ایران و همچنین روند تحولات سیاسی جاری در بین اپوزیسیون تبعیدی خواهد گذاشت . امیدوارم که این مختصر آغازگر بحثی پیرامون ضرورت و چگونگی سازمان یابی زنان در جنبش زنان تبعیدی گردد.

این راه، راه دشواری است و تجربه و آغازی است نو !

## واراند . اول شهریور 1385

همیشه خواننده و شنیده ایم که کسانی آمده اند و رفته اند و قلم و راه تا به آخر نرفته را به دیگران سپرده اند، تا تشویقی باشد برای آنان که خود را ناتوان می شمردند و نمی دانند که هر کسی دارای عنصری وجودی است از خلاقیت های ناشناخته که تلنگری لازم است تا بجنبند و آتش چراغ معرفت را روشن نگاه دارد

باری مجله ماها ادامه ی انتشار خود را متوقف کرد تا کسانی دیگر با خلاقیت هایی بیشتر و علم و آگاهی افزونتر پا به عرصه نهند و راه را ادامه دهند، اما پایان کار مجله ماها پایان راه نبود که بنشینیم و روزها را بشماریم شاید روزی رسد که معجزه ای رخ دهد و بتوانیم بازهم قلم بدست گیریم در حالی که دستانم مشتاق نگارشند و ذهنم از تکرار واژه های اسیر در تلاطم است . پس خواستم که بنویسم، درد هایی که بر جان و دل هم احساسان، دوستان و یارانیمست که در طول تلاشم در ماها با آن آشنا شدم و جزئی لاینفک از وجودم گشته است .

واراند، می دانم که این نام را زمان زیادی نیست که در مجله ماها دیده اید، مطالبش را خوانده اید و شعرهایش را مرور کرده اید، از این پس این نام را بازهم خواهید دید در چراغی که اگر امروز شعاع کمی دارد اما دیر زمانی نخواهد بود که مجمری خواهد شد. با این مقدمه ی کوتاه خواستم عرض ارادتی کنم به دوستان و پارانی که همواره در طول فعالیتیم در مجله ماها یار و همراه من بوده اند و نوید دهم که زین پس در چراغ ، نشریه ی سازمان همجنسگرایان ایرانی قلم خواهیم زد .

باشد تا جمع ماها به دور چراغ گرد آییم و این شعاع تابنده را منعکس کنیم.

### انقلاب فرهنگی در اقلینهای جنسی ایران

این روزها جامعه ی LGBT در ایران ظاهراً در سکون بسر می برد اما در باطن، تحول و دگرپسندی در جسم و جان این جامعه ی اقلیت در شرف تکوین است که به راستی همچون پیش زمینه ی یک انقلاب فرهنگی و تربیتی جلوه می کند .

اقلیت های جنسی در ایران همواره در که پیوسته در آن پنهان کاری حاکم بوده، زندگی کرده اند. ترس از همجنسبازان (بخوانید همجنسگرایان) یا اصطلاحاً هموفوبیا در تمام لایه های زندگی اجتماعی ایرانیان وجود داشته و در سال های اخیر گرچه، به نظر بسیاری از فعالان حقوق همجنسگرایان در خارج از ایران، مقداری از شدت آن کاسته شده است ولی نمی توان انتظار داشت که از بین برود؛ جامعه ای که مذهب در آن حکومت می کند و اکثریت قریب به اتفاق افراد جامعه ملزم به رعایت ظواهر دینی هستند به سختی رفتارهای غیر متعارف را قبول می کنند.

این سخت گیری اجتماعی در نوع پوشش زنان، رفتارهای نوجوانان در محیط های عمومی و حتی طرز رفتار و لباس پوشیدن مردان در محیط های دولتی و نیمه دولتی به خوبی پیداست و نباید انتظار داشته باشیم که این چنین جامعه ای رفتارهای غیر متعارف جنسی را به راحتی بپذیرد. نه از طرف دولت انتظار پذیرفتن حقوق همجنسگرایان در چنین شرایطی می رود و نه جامعه ی بحران زده و درگیر نان شب ایرانی حاضر به قبول این موضوع می باشد، البته نباید ناامید بود و شانه ها را بالا انداخت و گفت حالا که اوضاع چنین است پس ما هم عقب می کشیم! خوشبختانه همجنسگرایان خود درد را شناخته اند و در حال درمان آن هستند!

هدف از بیان این موضوع و نگاه از این منظر به مسئله ی رفتار جنسی در جامعه ی ایرانی باز کردن باب بحثی است پیرامون تحول و انقلابی که در رفتارهای جنسی و خواست ها و ایده آل های همجنسخواهان در ایران بوجود آمده است.

با پا گذاشتن دنیای مجازی اینترنت به ایران در اواخر دهه ی هفتاد خورشیدی عده ای از همجنسگرایان در چت رومها (اتاق های گفتگو) درپی رسمیت بخشیدن به موجودیت همجنسخواهانه خویش بودند و از این رهگذر کم کم پا به عرصه های مدرنیزه و دنیای مجازی ارتباطات گذاشتند. تولد اولین وبلاگ های متعلق به همجنسگرایان که بعضاً پر بود از خاطرات همجنسخواهی و

سکسی همجنسگرایان باعث شد که وسایت های میزبان بنا به قوانین عرفی و مدنی جمهوری اسلامی اقدام به تعطیلی ویلاگ های همجنسگرایان نمایند. اما از آنجا که ایرانیان در پیدا کردن راه های گریز ید طولایی دارند، همجنسگرایان نیز بیکار ننشسته و باز به دنیای مجازی به طرق دیگر پا نهادند.

می دانم همه ی کسانی که نشریات الکترونیکی متعلق به همجنسگرایان را مطالعه می کنند از روند به وجود آمدن ویلاگ ها و نشریات و سازمان همجنسگرایان ایرانی اطلاع دارند و بیان آن تکرار مکررات است ولی با بیان این مهم می خواهم بگویم همجنسگرایان نیز که روزی جامعه بر این عقیده بود که تنها به دنبال هرزگی های مخصوص به تفکرات و رفتارهای سکسی است، این روزها در حال پوست انداختن است و اقلیتی که هیچ کس فکر نمی کرد دارای چه پتانسیل هایی است آنچنان در عرصه ی مختلف رو به رشد است که دگر جنسگرایان را همین روزها انگشت به دهان، و مجبور به اعتراف خواهد کرد که این اقلیت مهم و تأثیر گذار در جامعه را دست کم گرفته اند.

ویلاگ ها قدم مهم و مثبتی بود در باز شناخت احساسات و توانایی هایی که همجنسگرایان بر اثر عوامل محیطی هیچ شناختی از آنها نداشتند و چه بسا در بسیاری مواقع سعی در سرکوب و منکوب کردن آنها داشتند ، اما با پیشرفت ویلاگ ها در ادبیات و بیان خواست ها به شیوه ای کاملاً متفاوت از دوره ی قبل، روندی شکل گرفت که امروز اگر نتوانیم، یک دهه ی دیگر به راحتی می توانیم بگویم فعالیت های امروز زمینه ساز یک تحول بزرگ در ادبیات فارسی شده است و شاخه ای به نام ادبیات همجنسگرایی به بدنه ی ادبیات معاصر افزوده شده.

همجنسگرایان داخل ایران تنها در این زمینه فعال نیستند. هستند بسیاری از همجنسگرایان که در زمینه های اجتماعی و خدمات عمومی مشغول به فعالیتند و در این راه به از کمک به هم احساسان خویش نیز دریغ نمی ورزند.

همه ی این موارد از قیل تکاپویی است که این چند سال اخیر، از اوایل دهه ی هشتاد خورشیدی، شاهد آن بودیم. به طرق مختلف، از چت روم ها، ویلاگ ها و در نهایت با تلاشی که دوستانمان در نشریات اینترنتی انجام می دهند، برای اقلیت همجنسگرا در ایرانی که به شدت محدود است، بستری مناسب ایجاد کرد تا گرچه خیلی دیر، اما خیلی سریع دچار تحولی بزرگ شده و از نردبان ترقی و تعالی بالا رود . دست یابی بسیاری از همجنسگرایان به خود شناسی که قبل از این به راحتی میسر نبود یکی از ره آوردهای حرکت نشریات و فعالان حقوقی همجنسگرایان بود.

می خواهم بگویم نشریات اینترنتی همچون ماها، دلکده و چراغ خط دهنده و مدعی رهبری همجنسگرایان هستند، اما نباید از نظر دور داشت که همین تلاش های کوچک و اقدامات به ظاهر ناچیز در پیدا کردن اهمیت وجودی و راهنمایی برای در کسب استقلال و هویت جنسی افراد، حتی دگر جنسگرایان، سهم بسزایی دارند .

از دیدگاه ناظری که در ایران زندگی می کند این روزها همجنسگرایان دیگر آن همجنسگرایانی نیستند که در پارک ها و زیر پل ها به دنبال شریک جنسی برای گذراندن ساعتی هستند ، گرچه نمی توان حقایق را کتمان کرد، چه در جوامع مترقی و کشورهای که همجنسگرایی در آنها قانونی اعلام شده و همجنسگرایان از حقوق مساوی با دیگر افراد جامعه برخوردارند نیز پاتوق هایی برای کسانی که سکس گذرا را طالبند وجود دارد ، اما در ایران به علت تابو بودن، این مسأله بیشتر نمود داشت. به هر حال شاهد این هستیم که همجنسگرایان در ایران در حال عوض کردن ایده ها و نظرات قرون وسطایی خویشند و جای بسی شکر دارد که تعداد افرادی که هر روز هویت جنسی خویش را قبول می کنند بیشتر شده و همین امر جنبش همجنسگرایان در آینده را امیدوارانه تر می نماید. باید اعتراف نمود که بوجود آمدن و رهبری جنبش همجنسگرایان هیچگاه از خارج از ایران میسر نیست و فعالیت های فعالان حقوق همجنسگرایان تنها می توانند پشتیبان و حامی این حرکت اجتماعی باشند و در موقع لزوم وجود این فعالان در کنار حرکت های اجتماعی همجنسگرایان بسیار مهم به نظر می رسد.



### تغییر تن فروشی از "مجرم - بیمار" به "قربانی" در گفتمان فمینیستی

یکی از عادت های من هر سال این است که وقتی به محث تن فروشی می رسم، در شروع کلاس از دانشجویان چند سؤال همیشگی را می پرسم و جواب

ها و عکس العمل های آنان به طور غریبی همیشه تقریباً یکسان است. سؤالات من برای آماده کردن کلاس در مورد این مسئله ی بحث برانگیزست اما دلیل دیگرش مشاهده ی تغییری هر چند کوچک در نگاه این دانشجویان نسبت به این حرفه در طول زمان است. تقریباً عکس العمل اکثریت آنان در مورد سؤال من که "نظرتان راجع به حرفه ی تن فروشی و زنانی که در این عرصه کار می کنند چیست؟" عکس العملی منفی ست، اما نسبت به زن تن فروش حس همدردی نشان می دهند. اکثر آنان چه پسر و چه دختر زن تن فروش را قربانی سیستمی ناعادلانه دانسته که وی را مجبور به انتخاب شغلی نموده که عمیقاً ضدانسانی است. اما زمانی که سؤال بعدی را، "اما اگر زنی بگوید این حرفه را به میل خود انتخاب کرده و دلش نمیخواهد شما او را به عنوان قربانی نگاه کنید، چه میگویید؟"، می پرسم، معمولاً گیجی و سکوت عمیقی کلاس را دربرمی گیرد. در این مرحله است که دانشجویان معمولاً حس همدردی خود را از دست می دهند و فضاوت جایگزین آن می شود.

غرض از مطرح کردن تجربه ی بالا این بود که به جرأت شاید بتوان گفت عکس العمل این دانشجویان چکیده ی نظریات گفتمان غالب فمینیستی - در آمریکای شمالی و اروپا - در مورد حرفه ی تن فروشی و زن تن فروش است. با شروع جنبش زنان در اروپا و آمریکای شمالی در دهه ی 60 تأکید و توجه از زن تن فروش و خصوصیات اخلاقی - روانی او برداشته شده و بیشتر معطوف به حرفه ی تن فروشی به عنوان نهادی اجتماعی - اقتصادی معطوف گشته. بدین معنی که جنبش زنان به این نتیجه رسیده، جهت تحلیل و ارزیابی، باید توجه اصلی به شرایط به وجود آمدن این حرفه و نقش آن در سیستم سرمایه داری پدرسالار گذاشته شود و نه به تك تك زنانی که در این شغل به کسب درآمد مشغولند. در این پروسه، بنابر این، خود زن تن فروش هم تغییر ماهیت داده و از مقوله ی اخلاقی به يك کاتاگوری اجتماعی تبدیل شده، بدین معنا که جنبش زنان ادعا دارد که حرفه ی تن فروشی و زنان تن فروش را نه با معیارهای اخلاقی بلکه با معیارهای اجتماعی به تحلیل می نشینند. بگذریم که هیچ مقوله ی اجتماعی - فرهنگی نیست که خالی از فضاوت و ارزیابی های اخلاقی باشد. (موضوعی که در شماره ی بعد بدان خواهیم پرداخت) بهرحال جنبش زنان داعیه ی این را دارد که به زن تن فروش به عنوان "مجرم - بیمار" نگاه نمی کند بلکه او را "قربانی" سیستم اقتصادی - اجتماعی ناعادلانه موجود می داند. در این بخش سعی می شود این نگاه را با کمی موشکافی ارزیابی کرده و نظرات موافق و مخالف این حرفه را به خوانندگان ارائه دهم. البته این نظریات طیف وسیعی را شامل می شود که به اجبار به تمام تفاوت ها و ظرافت های آن نمی توان پرداخت.

نظریه ی مخالف حرفه ی تن فروشی در گفتمان فمینیستی، آزادی جنسی زنان را با دیده شك نگاه می کند و آن را ادامه ی امتیازات سیستم مردسالاری می داند و تأکیدش بر روی خطراتی است که آزادی جنسی برای زنان به ارمغان می آورد. این نظریه بر این باور است که زنان قربانی نظام های مردسالار هستند و نیروی جنسی آنان معمولاً در راه این منافع به کار گرفته می شود و تن فروشی را نهادی عمیقاً مردسالار و ضدزن می داند که در آن زنان به شدت خسارت می بینند. به طور مثال نظر آندریاد

وارکین Andrea Dworkin (فمینیست معروف ضد پورنوگرافی و تن فروشی) این است که اساس این حرفه فقط انتخاب نیست بلکه این حرفه - مانند تجاوز - انتخاب آزاد و استقلال شخصی زنان را از بین می برد. (1) بنابراین این در حرفه ی تن فروشی چیزی عمیقاً غیرانسانی وجود دارد و بر این باورند، در عین حال که از زنان تن فروش باید حمایت شود، اما از حرفه ی تن فروشی نمی توان حمایت نمود. به کلامی دیگر آن ها معتقدند به حقوق انسانی زنان تن فروش احترام می گذارند اما نمی توانند به حرفه ی تن فروشی احترام بگذارند و خواهان از بین رفتن آن هستند.

اما هیچ مقوله ای (حتی پورنوگرافی) مانند حرفه ی تن فروشی گفتمان فمینیستی را از درون دچار شقاق نکرده است. در مقابل نظریه ی بالا و در مخالفت با آن، بسیاری از فمینیست های دیگر تأکید خود را به روی آزادی و لذت جنسی زنان و رشد زنان به عنوان کنشگران مستقل اجتماعی - جنسی می گذارند. آنها عمیقاً مخالف موانع و حدودی هستند که بر سر ابراز آزادانه ی جنسی زنان گذاشته می شود (چه از طریق اخلاقیات، سانسور و یا قوانین دولتی) و یادآوری می کنند که زنان به خاطر محدودیت هایی که در جهت کنترل نیروی جنسی شان بوده، همیشه بهای سنگینی پرداخته اند. این نظریه بر این باور است که قضاوت مخالفان حرفه ی تن فروشی در مورد این شغل، در نهایت قضاوتی اخلاقی است که پایه های آن از همان دید سنتی پدرسالار برمی خیزد که مایل است نیروی جنسی زن را در خانه و فضای خصوصی زندانی کند.

اما، هر دو نظریه ی بالا توافق دارند که دلیل اصلی اکثریت زنان تن فروش در انتخاب این حرفه، ملاحظات اقتصادیست. شکی نیست که حرفه ی تن فروشی یکی از راه هایی است که در شرایط اقتصادی نابرابر بین مرد و زن، مزد بیشتری به زنان می دهد. همانطور که کاترین مک کینن Catharine Mackinnon که خود از مخالفان این حرفه است، می گوید: "بعد از مانکنی، تن فروشی تنها حرفه ای است که در آن مزد زنان - به عنوان یک گروه اجتماعی - از مردان بالاتر است." (2)

## و اما وجوه افتراق:

1. وجود خطر، تحقیر، آزار و اذیت حسی و جنسی در حرفه ی تن فروشی

طبق شواهدی که مخالفین این حرفه ارائه می دهند، تن فروشی شاید خطرناکترین حرفه ی زمانه ما باشد. در این حرفه زنان مدام مورد تحقیر، اذیت و آزار قرار می گیرند. به خاطر هویت منفوری که نظام زن ستیز برای "فاحشه" قائل است، این نظام اخلاقاً تفاوتی بین استفاده از نیروی جنسی زن تن فروش و تجاوز به او قائل نیست. بدین معنی که زن تن فروش همیشه و همه جا قابل تجاوز است. بنابر این می توان گفت که این حرفه باعث خطر، بیماری، بد رفتاری، ناامنی، بی احترامی، آزار روحی، حسی و جنسی زنان می شود. این معضلات زنانی که در این حرفه به کار مشغولند را حتی در معرض کشته شدن قرار می دهد. همین چند هفته پیش بود که بالاخره پلیس بریتیش کلمبیا توانست رد پای کسانی را که به طور سیستماتیک در طول 10 سال پنجاه زن تن فروش را به قتل رساندند پیدا کند. به خاطر همین امر زنان تن فروش عموماً نسبت به مشتریان خود حس تنفر و بی اعتمادی دارند.

اما فمینیست های موافق این حرفه معتقدند خطراتی که در جوامع زن ستیز در حرفه ی تن فروشی دیده می شود المانهای ذاتی این حرفه نیست؛ عرضه و فروش نیروی جنسی می تواند در محیطی اتفاق بیفتد که دلپذیر و با احترام متقابل همراه باشد، و در بسیاری از موارد هم هست. خطر و اذیت و آزار و تحقیری که زنان تن فروش تجربه می کنند از عوارض فرهنگ زن ستیزی است که از طرفی خواهان این سرویس است و از طرفی به عرضه کنندگان این سرویس با دیده ی نفرت و تحقیر می نگرد؛ یعنی به زن تن فروش به صورت فاحشه نگاه می کند. این نظریه ادامه می دهد که زنان مدام از طرف مردان در کارخانه ها، ادارات، خیابان ها و حتی در خانه های خود مورد اذیت و آزار روحی، روانی، حسی و جنسی قرار می گیرند. به طور مثال آمار نشان می



دهد که اکثر زنان، نه توسط مردان غریبه، بلکه توسط شوهر، معشوق و یا مردی که می شناسند، و در خانه های خود، مورد آزار و تجاوز و قتل قرار می گیرند. بنابر این آیا ما باید خواهان لغو هر نوع خانواده باشیم؟ بر همین اساس این فمینیست ها می گویند وجود خطر در حرفه تن فروشی نمی تواند دلیل قانع کننده ای برای محکوم کردن این حرفه باشد.

## 2. وجود و یا عدم وجود زور و اجبار

یکی از جدی ترین انتقادات به حرفه تن فروشی این است که زنان تن فروش معمولاً این حرفه را از طریق انتخاب آزاد خود برنمی گزینند. بخصوص زنانی که به علت فقر، اعتیاد، کمبود تحصیلات و تخصص، وضعیت بد خانوادگی، و نژادپرستی به حاشیه جامعه رانده می شوند و امکانات دیگری جهت امرار معاش ندارند، تنها راه درآمد خود را فروش نیروی جنسی خود می بینند. نظریه مخالف بر این باور است که زنی که از حداقل تحصیلات و موقعیت اقتصادی - اجتماعی برخوردار است نمی تواند به آزادی حرفه تن فروشی را برای خود انتخاب کرده باشد. بخصوص به دلیل اینکه این حرفه بسیار خطرناک بوده و معمولاً درآمد حاصل از کار توسط مردی کنترل می شود و آن زن مدام در معرض دستگیری و خطرات قانونی دیگر قرار دارد. به همین دلیل است که فمینیست های مخالف بر این باورند که این حرفه "انتخابی اجباری" برای بسیاری از زنان است. در واقع این منتقدین می گویند قبل از انتخاب این حرفه، زنان تن فروش آنچنان دچار محدودیت های شدید هستند که انتخاب این شغل تنها راه برون رفت آنان از معضلاتشان است. معضلاتی مانند فقر شدید اقتصادی، نداشتن تحصیلات و یا تخصص، شرایط زندگی خانوادگی بد (مانند وجود الکلیسم، اعتیاد، اذیت و آزار و تجاوز جنسی و غیره) همه و همه این زنان را به اجبار به این حرفه سوق می دهد. برای فمینیست های موافق، اما، وجود و یا عدم وجود اجبار و انتخاب آزاد، وقتی که به مسئله زنان می رسد، مقوله ای بسیار بحث انگیز است. آنان معتقدند که بر اساس این مسئله نمی توان حرفه ی تن فروشی را محکوم کرد. وجود اجبار و نبود انتخاب آزاد، به زعم این فمینیست ها، در بسیاری از حرفه ها و فعالیت های دیگر زنان نه تنها وجود دارد، بلکه شاخصه ی اصلی این حرفه هاست. آن ها ادامه می دهند، انتخاب و رضایت یکی از مهمترین سلاح هایی است که نظام پدرسالار توسط آن زندگی زنان را شکل داده و از آن بهره برداری کرده است. به طور مثال، آیا زنان با انتخاب آزاد يك عمر به کار بدون حقوق و سرویس جنسی در خانه گردن مین هند؟ آیا با انتخاب آزاد مشاغل پست با حقوق ناچیز را به جان می خرند؟ آیا واقعا همگی همیشه با انتخاب آزاد مادر می شوند؟ بنابر این برای این فمینیست ها مسئله اصلی این است که در شرایط ناامنی اقتصادی، وظایف و نقش های نابرابر بین دو جنس و تحصیلات ناکافی، اختلاف اساسی بین انتخاب اجباری تن فروشی و انتخاب اجباری حرفه های پست و کم درآمد دیگری که سنتاً و تاریخاً به زنان تحمیل شده، نبوده و نیست. مسلماً زنانی که حرفه تن فروشی را انتخاب می کنند محروم از انتخاب شغل هایی مانند حقوقدانی، پزشکی و مشاغل علمی و غیره هستند. اما همینطور هم زنانی که در کارخانه ها، ادارات، سوپرمارکتها و یا خدمتکاری مشغول به کارهای بسیار کم درآمد، شاق و در بسیاری موارد غیرانسانی هستند، از انتخاب مشاغل بهتر محرومند. اما به ندرت در جایی خوانده می شود که فمینیستی خواهان از بین رفتن این حرفه ها بشود. انتقاد آنان معمولاً برای بهبود شرایط کاری، حقوق بالاتر و ایمنی بیشتر برای زنانی است که در این حرفه ها مشغول به کارند. درست است که زنان تن فروش مجبورند که کنترل بخشی از تن خود را به هنگام کار از دست بدهند، اما این اجبار فقط منحصر به این حرفه نیست. بسیاری از حرفه هایی که در سیستم سرمایه داری پدرسالار به زنان و مردان تحمیل می شود مستلزم از دست دادن کنترل شخصی به روی بدن و نابودی استقلال شخصیت آن انسان می باشد. به طور مثال در حرفه مانکنی، تن مانکن زن و مرد، در تمام جزئیاتش، نه متعلق به وی، بلکه متعلق به کمپانی است که او را خریداری کرده است. و یا شاید بتوان مثال معدنچیان را به میان آورد - حرفه ای که تقریباً کاملاً مردانه است. کسی نمی تواند ادعا کند فشاری که بر جسم و جان این

کارگران در محیط کار وارد میشوند شاق و طاقت فرسا و غیرانسانی نیست. اما راه حل، به زعم همه، نه از بین بردن این حرفه بلکه به وجود آوردن اتحادیه های کارگری و مبارزه برای شرایط کار بهتر، مزد بیشتر و غیره است. پس چرا به حرفه تن فروشی که می رسیم خواهان نابودی این شغل هستیم؟

نتیجتاً این فمینیست ها معتقدند که این نوع نگاه به فروش نیروی جنسی در نهایت همان نگاه سنتی است که اعتقاد دارد بعضی از رفتارها و اعمال جنسی آنچنان بد و کثیف و مشمئز کننده است که هیچ کس حاضر به انجام آن ها نیست مگر آنکه مجبور شده باشد. بنابر این موافقین بر این باورند که، فمینیست های مخالف حرفه تن فروشی، در واقع با این حرفه مشکلات اخلاقی دارند که ریشه آن در نگاه عقب افتاده و سنتی به روابط جنسی و نیروی جنسی زنان است. وگرنه چرا باید اینهمه دوگانگی در قضاوت آنان نسبت به حرفه های مختلف باشد.

### 3. تفاوت فروش نیروی جنسی و فروش نیروهای دیگر انسان

اما فمینیست های مخالف این حرفه بر این باورند که تن فروشی هر نوع کار نیست. در این حرفه زنان برای ارضای نیازهای جنسی مردان به شنی تبدیل می شوند. زنان تن فروش شخصی ترین تعلقات خود یعنی تن و نیروی جنسی خود را به فروش می رسانند و نه مثلاً نیروی دست و ذهن خود را. درست است که فروش نیروی دست و ذهن در نظام های سرمایه داری مستلزم بیگانه شدن این نیروها از شخص است، اما از خود بیگانگی با تن و نیروی جنسی ضربه اساسی تر و مهلك تری به شخصیت انسان وارد می کند، تا مثلاً بیگانگی و جدایی فرد از نیروی دست و یا ذهنش.

در نهایت، این فمینیست ها معتقدند، انسان با تن خود رابطه ی بسیار نزدیکتر و حیاتی تری دارد و به همین دلیل فروش تن و کالا کردن آن در بازار به انسان و احترام مادی و معنوی و روانی او ضربه بیشتری می زند تا اینکه مثلاً از 8 صبح تا 4 بعدازظهر در موسسه ای و یا کارخانه ای نیروی دست و یا ذهن خود را بفروشد.

فمینیست های موافق با حرفه تن فروشی می گویند این اعتراض در نهایت يك ارزش گذاری ذهنی است که براساس سلیقه و اخلاقیات حاکم و تجربیات افراد و گروه های اجتماعی در شرایط تاریخی مختلف شکل می گیرد. اینکه بیگانگی و جدایی کدام نیروی انسان به وی ضربه بیشتری می زند بستگی به نظر آن افرادی دارد که در آن شرایط کار می کنند و نه کسانی که از بیرون داعیه حقیقت را دارند و سعی در اعمال نظر خود میکنند. به طور مثال انسانهایی هستند که حاضرند جانشان را از دست بدهند، اما اعتقاداتشان را نفروشند. برای این اشخاص بدترین و دهشتناک ترین از خود بیگانگی، فروش اعتقاداتشان برای رسیدن به مثلاً امنیت جانی، مقام بهتر و یا غیره است. انسان هایی دیگر نیروی خلاقه شان مهمترین و غیرقابل فروش ترین نیروی آنان محسوب می شود و اجبار به فروش آن، آنان را از انسانیت خود تهی می کند. بنابر این رابطه انسان با تن خود و نیروهای مختلف کاریش همیشه یکسان و ثابت نبوده، نیست و نخواهد بود. این ارتباط قانونی ثابت و طبیعی ندارد. انسان در طول تاریخ رابطه اش نه تنها با بدن خود بلکه با نیروی کارش هم دستخوش تغییر گشته است. به طور مثال در شروع نظام سرمایه داری و ماشینی شدن تولید جمعی، افزارمندان (Artisans) آنچنان از ماشینی شدن تولید به وحشت افتادند که تا سال ها گروه های زیرزمینی تشکیل داده و مخفیانه ماشین هایی را که جای کار هنرمندانه آنان را گرفته بود تخریب می کردند. برای این افزارمندان، مشخصه انسانی شان یکی بودن آن ها با نیروی کاریشان و کالاهای تولیدی شان بود. جدایی و بیگانگی از این نیرو و محصول آن همانا نشانه بی ارزشی آنان به عنوان انسان بود. بنابر این مبارزه این افزارمندان فقط به خاطر حفظ کارشان نبود، بلکه از اعتقاد مشخص فلسفی و ارزش گزاریشان در مورد حیاتی بودن نیروی کارشان نشأت می گرفت. آن ها نمی خواستند و به اعتقاد آنان این نیرو نمی بایست کالایی گردد و توسط ماشین خصوصیت فردی و هنری آن نابود شود. حال آنکه الان انسان ها به راحتی می پذیرند که ایده

فردی آنان و نیروی دست و ذهنشان توسط ماشین به میلیون ها نسخه تولید گردد. اکنون ما به راحتی پذیرفته ایم که انسان ها نه تنها باید نیروی کار خود را در بازار بفروشند، بلکه کسانی را که به هر دلیلی از این کار سرباز می زنند انسان هایی بیکار، تنبل و انگل اجتماع می نامیم. بنا بر این، به زعم این فمینیست ها، اینکه چه چیزی برای ارزش و کرامت انسانی اهمیت بیشتری دارد، مقوله ای کاملاً تاریخی و ذهنی است و راجع به آن باید بحث و تبادل نظر گردد تا اینکه به شکل اصلی تغییرناپذیر و ذاتی به آن نگاه شود.

بحث و اختلاف نظر در مورد این حرفه هنوز هم ادامه دارد و خواهد داشت. به طور خلاصه فمینیست های مخالف این حرفه، آن را نهادی غیرانسانی، ضدزن و خطرناک می دانند که زنان تن فروش را قربانی امیال و خواسته های مردان می کند و در نهایت این زنان را با هسته اصلی وجودشان - یعنی تن و نیروی جنسی خود - بیگانه می کند.

برای فمینیست های موافق این حرفه، خطرات و روابط غیرانسانی حاکم بر این حرفه مشخصه خاص این حرفه نیست، بلکه ناشی از سیستم غیرانسانی سرمایه داری و ارزش های اخلاقی ضدزن حاکم بر این سیستم است. روش های ضدانسانی که در حرفه های دیگر هم می توان مشاهده نمود. این فمینیست ها معتقدند اینکه چه چیزی هسته اصلی انسانیت انسان را تشکیل می دهد منوط به شرایط تاریخی، اقتصادی و فرهنگی می باشد و بحثی هستی شناختی است که هنوز بسته نشده و نباید بسته شود. به نظر این فمینیست ها اصرار مخالفین این حرفه به این که زنان تن فروش "قربانی" سیستم پدرسالاری هستند به مراتب به این زنان و کرامت انسانی آنان ضربه بیشتری وارد می کند. برای آنان از بین بردن این حرفه راه نجات این زنان نیست. که این دید همان نگاه سنتی پدرسالار است که زنان را صغیر و فاقد قدرت تصمیم گیری می داند و همیشه داعیه حمایت از نیروی جنسی آنان را دارد (البته فقط به صورت سمبولیک). برای این فمینیست ها حمایت واقعی از زنان تن فروش، یعنی احترام به انتخاب اجباری آنهاست، همانطور که ما به انتخاب اجباری زنی که مثلاً در فرودگاه تواله ها را تمیز می کند، احترام می گذاریم. آن ها بر این باورند که احترام واقعی، کمک به این زنان برای بهبود شرایط کاری و کسب احترام اجتماعی و فرهنگی است و نه نگاه از بالا و قضاوت آنان از منظر امن که اکثر ما فمینیست ها از آن برخورداریم.

ادامه دارد

1-Andrea Dworkin, Intercourse, New York: Free Press, 1987,p 143

2- Catharin A. Mackinnon, Feminism Unmodified: Discourses on Life and Law, Cambridge: Harvard University Press, 1987, p. 24-25

خانه در سکوت بود و زن خفته. آیا خواب می‌دید؟ خواب یوزپلنگی در دشت‌های سبز آفریقا که با اتومبیل زن به مسابقه نشسته بود یا خواب سقوط هواپیما بود، یا شاید خواب یک هم‌آغوشی در تاریکی درون یک غار سرد. زن خواب بود یا خودش را به خواب زده بود و گوش به تیک تاک ساعت سپرده بود که شاید صدای گام‌های آمدن مردی را تداعی کند. زن می‌توانست از مرد متنفر باشد یا می‌توانست به او عشق بورزد. می‌توانست نگران آن باشد که خواهد آمد یا آن که نخواهد آمد. یا در عین حال هم او را دوست می‌داشت و هم از او متنفر بود. شاید خواب او را می‌دید یا در خواب احساس می‌کرد که خودش را به خواب زده است و منتظر مردی است.

خانه در سکوت بود و زن خفته. شاید خفته نبود. شاید مردی که زن عاشقش بود او را در یک لحظه جنون کشته بود و بعد خانه در سکوت رفته بود. شاید زن مرد را کشته بود و بر روی پیکر او خفته بود و سعی می‌کرد بیشتر بخوابد تا مرد از خواب ابدی بیدار نشود. شاید مردی در آغوش زن بود که زن هنوز دوستش داشت و شاید هنوز او را نکشته بود.

خانه در سکوت بود و زن خفته. اما شاید زن، در آغوش مرد دیگری خفته بود، مردی که همسرش نبود و به همین سبب هر دو مرده بودند. شاید زن به خاطر حضور نابه‌هنگام زنی که او همسرش را در آغوش داشت یک باره مرده بود. شاید هم زن، همه این‌ها را خواب می‌دید و این خوابش ادامه همان خوابی بود که در آن غار و یوزپلنگ را دیده بود. شاید مردی از راه رسیده بود و بی‌هیچ سببی زن را کشته بود. زن خواب می‌دید که مرده است و گاه خواب می‌دید که عروسکی پنبه‌ای است. خواب می‌دید که مرد از مردن او لذت می‌برد و پنبه‌ها تمام فضای اتاق را پر کرده‌اند.

خانه در سکوت بود و زن خفته. مردی نبود و قرار هم نبود که باشد. هیچ وقت نبود و قرار هم نبود که هیچ وقت مردی باشد. زن، زن بود اما خودش فکر می‌کرد زن بودن بدون حضور مرد، بی‌معنا است. اما زن بود و خفته بود و خواب می‌دید. خواب مرگ، خواب مردن، خواب مردی که می‌میرد. خواب مردی که مثل گونه‌ای از عنکبوت‌ها و عقرب‌ها طی هم‌آغوشی توسط نوع ماده خورده می‌شود. او خواب می‌دید و طعم گوشت انسان را زیر دندان‌هایش و روی پرز زبانش حس می‌کرد. گوشت سفت و در عین حال اندکی شیرین مردی که او هم خفته بود.

خانه در سکوت بود و زن خفته. زن دیگری نیز در جای دیگری خفته بود. زنی که زن دوستش داشت. زنی که زن می‌خواست در کنارش گیرد. خانه در سکوت نباشد و جیغ زن‌ها فضا را پر کرده باشد. او زن را در خواب فرض می‌کرد، برهنه می‌کرد. به اندامش دست می‌کشید، خودش نیز برهنه می‌شد و باز دست می‌کشید و جیغ‌های کوتاه و ممتد، ذهن زن را می‌انباشت. خانه در سکوت بود، اما زنی نبود که خفته باشد، مردی هم نبود. خانه خالی بود. رختخواب به هم ریخته، کمدها در هم و آشفته. لباس‌ها پراکنده. کتاب‌ها تلبار و گل‌ها پژمرده. نه مردی بود و نه زنی، خانه‌ای بود خالی و سکوتی...

میچ.



به مادرم نگویند

نگویند که این منم،

همان پسری که پستان هایش را می مکید و گاز می گرفت.

به مادرم نگویند،

نگویند که سی و شش سال زمان گذشت،

و پسرش هرگز بزرگ نشد.

به مادرم نگویند،

نگویند که وقتی که مرا از شیر می گرفت

گویی تمام پستان های هستی را بر من حرام کرد

حرام، حرام، حرام.

و امروز این منم که در رویا

لبهای کسی را می مکم که پستان ندارد.

به مادرم نگویند که من تنهام،

تنها تر از کسی که دوستش می دارم.

به مادرم نگویند،

نگویند که من عاشقم،

عاشق کسی که بازی نمی کند،

دروغ نمی گوید،

طفره نمی رود،

حاشا نمی کند،

و نمی ترسد.

به مادرم دروغ بگویند،

بگویند که پسرش عاشق کسی است که پستان دارد،

همین.

مانا آقایی

"فراخوان"

امشب

زیر قلبم دو شمع روشن می کنم

من شاعرم

و انگشت های بلندی دارم

پروانه های دیوانه

بیائید در خاکستر شعرهای من خودسوزی کنید

امشب می خواهم

برای هیزم درونم آتش بیاورم

هیچکس باور نمی کند

من ماهیگیر فقیری بودم

که یکشب اقیانوس را به تختخوابم آوردم

و صبح روز بعد صیادان

درشت ترین مروارید جهان را

از میان ران هایم دزدیدند

نگاه کن!

دست در جیبم می برم

تا زمان را مانند توری پاره کنم

و آخرین سکه های غرورم را

از لای دستمال ها

و بلیط های باطله بیرون بکشم

من شاعرم!

در پرده های روح من

چیزی می وزد

که اندام باد را به لرزه درمی آورد

روزی اگر سرنوشت

درفنجان های کولی توفان بپا کند

تنها نجات کشتی های بی بادبان



سفیدی روسری ام خواهد بود

درآغوشم بگیر  
و امروز را فراموش کن  
من خواب دیده ام که کودکی  
راز درهم تنیدن ما را  
از پيلهء مقدس يك نطفه  
با خود به آینده خواهد برد!

### ساقی قهرمان

آینه

اما آینه می تپد

من که آینه ام اما می مانم      پیچیده در هرم یاس و      قطره های عرق

زبان تلخی را دور لب ها می گرداند  
زبان تلخی را روی گودی گردن می گرداند  
زبان تلخی زیر پوستم پی باران

تلخ؟

گردی\_ گرمی روی\_ سینه های روی گردی\_ گرمی روی\_ سینه هام می غلتد  
دستم نمی دانم دست کدام روی سینه های کدام

تلخ

زمان چه عاقلست همین حالا  
و جاده های زمان چه عاقلند  
روی همان خط پر نشیب همیشه      اما از آن بالا پایین نمی ریزیم

روی گونه آری گونه

من که آینه ام می لغزم روی گونه روی سینه روی شانه

می تپد می تپد آینه

روی شانه هاش نفس می زنم نفس نمی پرسم کجا می زنم کجا نمی پرسم نفس می زنم

گیره موهاش زیر گیره موهای من همینجا زیر گیره موهاش همینجا نفس می زنم

زمان چه عاقلست همین حالا که دو سه چهار تمام نمی داند

آن خاطره ها را خاموش کن

زیر همین روزنامه بود ماتیکم بردار (لبه‌اش رنگ ندارد)

دستش لای گرمایم حالا که هی تپیده ایم و موهای هم را از روی گونه های هم پس زده ایم و

شیرین شیرین تلخ

نوامبر 98

آن سوی گستره آب مات خاکستری، بیمارستان رنگ و رو رفته ی آجری، همان که زن/مرد در آن به دنیا آمد، نشست. از دودکش دراز تنهایش توده دود، آسمان خاکستری مات را لکه لکه می کرد. دو جانبش را دشتی از کله پف کرده ی رنگبرنگ درخت های خزانزده پوشانده. پای مستطیل بزرگ ارغوانی، که از جانب چپ چسبیده بود به زمین، از زاویه ای که زن/مرد نشسته بود، سقف مات گنبد فیروزه ای آلاچیق صورتی برق می زد. روی زمینی از سنگ صاف گرد گذاشته بودند آلاچیق را؛ ساحل دور از آنجا پیدا بود.

توی آن آلاچیق، روی یکی از همان نیمکت های باریک دوره ی بطن، مرد/زن پیچیده بود دور و چسبیده بود روی عضلات چنگشده ی کمر معشوق-ه هایش. حتی حالا می توانست زیر دست، آن سینه ها، بالاتنه های گونه گون را، پوست هایی که هر یک جور دیگری از راه دیگری با زحمت با خواهش از زیر لباس بیرون آورده/آمده بود را از نو زنده کند.

( این داستان کار مشترک لخت شدن، که بسته به عادت هر کدام از عاشق هایش در نوازش پیش از سکس، یا صبرشان، یا ترسشان از کردن در ملاء عام، حتی اگر نیمه شب و شبی از شب های پر مرحمت اردیبهشت یا خرداد بود و بعید بود پای غریبه ای در آن تاریکی به دور و اطراف محوطه ی آلاچیق برسد، بین یک ربع تا یکساعت طول می کشید).

زن/مرد آن جفت پا راحلقه شده دور پاهای خود حس می کرد پیچیده تنگ دور پاها، پنجه ی پاهای لخت چنگ چسبانده به نیمکت تا تعادل تن تشنه ی شور سکس را نگهدارد و نیفتد- اما این چیزها هیچوقت، این جور جاها، تا زمانی که از نوجوانی در آمد، پیش نیامد.

یکی از آن شب ها تمام نیرویش را یکجا جمع کرده بود تا درعاشقش لذتی بیرون از اندازه جاری کند

( اولین تجربه به جوش آوردن کیر و بلعیدن آب)

و تماشا کرد که چگونه توی تن خودش جسارت اوج گرفت، عین همان نردبان تکنیسین نور تئاتر، که پیشترها مثل گربه های سیاهپوش دزد از آن، از سراشیویی لیز آمفی تئاتر، بالا خزیده بود وقتی که ارگاسم عاشق سربراه مو خرمایی اش ریکاردو/کارملا چیغاله شد، چسبید چارچنگولی به سقف، خمیده، و بلند شد تا با قدم های بلند افق پیما برود، و دست تکان داد برای زن/مرد که زبیش هنوز وا بود، و سفید، برآمده، مثل ملافه، توی آلاچیق، با صورتی مبهوت، کی بود این پسر/دختره؟

آه، کیر/کس خوب کارملا/ریکاردو، و آن رنگ با شکوه فیروزه ای

قارقار کلاغ ها و جیک جیک و بغغو و دق دق دارکوب ها و زاغچه ها و پرستوها چرتش را پاره کرد. نبض گوش کر- کن آواز سنجاقک افتاد دور گردن صبح و زن/مرد خیال کرد توی آب خنک فرو می رود و خنکای آب را با دست کنار می زند و اینجا- خط آب- دور- سینه و تن، این جا- آب- قل قل کنان- دور حجم تن، خیز برمی دارد در هوای لزوج ماورای عادت زیر موجب مکان و زمان به جلو تا نفس را، مثل شیر، در سینه حبس کند چشم هایش از کاسه بیرون بزند ترش شود در تماس ذره های کدر صدف، تا شماره ها را معکوس در سر شماره کند علیه سر از آب بیرون کردن به جهان برگشتن، تا آرزوی مرده ای را از خود بیرون بکشد، حتی برای

دوازده یا پانزده ثانیه، تا بمیرد تا بمیرد زیر آب و هیچوقت بالا نیاید:

رویای بدی نیست، رویایی که گاه به سر نوزدان می افتد که ناگهان از بار زندگی شانه خالی کنند و خیال کنند دوباره در زهدان پدر/ مادر شناورند جایی که نفس برایت کشیده می شود و تنها کار کردنی، مردن است.

مرد / زن هجوم برد به یک موج هوا دوباره و نفسش بند می آمد ذره های خیس برگ را از روی پلک ها پاک می کرد باد سرد را به سینه می کشید خندان خندان

بعد شنید که نوزاد به دنیا آمد و وق زد و جیغ کشید که زنده بماند، نوک پستان را به دهانش گذاشت، یککاره شیر سرازیر شد توی گلو، جانور- مادر- پدر بوی عرق و خون و معجزه می داد و انگشت های نازک نوزاد و لاله های چروکیده گوش هنوز با ذره های سفید مومی زایمان چسبیده به پوست لته های مضمم می مکند خیره می مانند.

مارگارت کریستاکوس ساکن تورنتو است. در 1962 در سادبوری کانادا به دنیا آمده. شش مجموعه شعر، یک رمان، و چند کتاب جیبی از او به چاپ رسیده است. کریستاکوس در آثار خود به دوجنسگرایی زنان می پردازد، و خود می گوید: "هر چند این ژانر با مخالفت، یا بی اعتنایی جامعه ی همجنسگرا روبرو است." آثار مارگارت بارها نامزد و یا برنده ی جوایز ادبی کانادا شده اند.

Margaret Christakos

## راه اندازی شبکه خبرنگاران اقلیت های جنسی ایران

بدین وسیله به اطلاع می رساند که شبکه خبرنگاران اقلیت های جنسی ایران راه اندازی گردید. این شبکه وابسته به سازمان همجنسگرایان ایرانی میباشد و پس از ماه ها تحقیق و بررسی این پروژه به مرحله اجرا گذاشته شد. شایان ذکر است که شبکه خبرنگاران اقلیت های جنسی ایران یک نهاد مردمی است و در ارتباط مستقیم با سازمان همجنسگرایان ایرانی خواهد بود. به دلیل شرایط ویژه ایران این شبکه با هیچ یک از سازمان ها و نهادهای اجتماعی و سیاسی تحت هیچ شرایطی مکاتبه نخواهد داشت و تنها اخبار و گزارشات تهیه شده را در اختیار سازمان همجنسگرایان ایرانی قرار می دهد. بدلیل حفظ مسائل امنیتی، شبکه خبرنگاران اقلیت های جنسی ایران هیچ آدرس پست الکترونیکی و وب سایتی را در اختیار عموم قرار نخواهد داد و کلیه هماهنگی های لازم توسط دفتر روابط عمومی سازمان همجنسگرایان ایرانی به آدرس پست الکترونیکی [pglo@pglo.net](mailto:pglo@pglo.net) انجام خواهد شد.

شبکه خبرنگاران اقلیت های جنسی ایرانی

تهران - شهریور ماه 85

## حق پناهندگی در آلمان برای دختر همجنس گرای ایرانی / شادی امین

روز جمعه 4 آگوست 2006 دادگاهی در شهر اشتوتگارت رأی به اجازه اقامت دختری که به دلیل " گرایش جنسی" اش از ایران گریخته و به آلمان پناهنده شده بود ، داد. او که 27 سال دارد در سال 2003 به آلمان وارد شده و تقاضای پناهندگی کرد. دادگاه پس از طی یک پروسه طولانی اعلام کرد که به دلیل وجود خطر جانی، و تحقیر او به عنوان یک زن لزبین در ایران، اخراج و پس فرستادن او به ایران مغایر قانون پناهندگی است. قاضی دادگاه شهر اشتوتگارت در حکم خود همچنین مطرح کرد که " گرایش همجنسگرایانه ی او جزئی از شخصیت وی می باشد که حق ابراز وجود به عنوان یک لزبین ، پوشیدن لباس دلخواه، و از همه مهمتر سر نکردن چادر، جزئی از این مجموعه می باشد." این حکم اولین حکمی نیست که حق پناهندگی یک همجنس گرای ایرانی در آلمان را تضمین می کند. قبلا هم مواردی وجود داشته که متقاضی توانسته ثابت کند که به عنوان یک همجنس گرا نمی تواند در ایران از یک زندگی انسانی و حقوق شهروندی برخوردار باشد. اما موارد بسیاری نیز بوده که دولت آلمان از پذیرش پناهندگی افراد همجنس گرا، با استدلال اینکه " اگر همجنسگرا هویت جنسی خود را علنی نکند در ایران خطری متوجه او نیست" سر باز زده است. این یعنی سلب حق حیات آزادانه و اجتماعی یک انسان و پذیرش تحقیر و زندگی مخفی و همراه با ترس و دروغ.

بدیهی است این سیاست در نزدیکی با سیاست کلیسا است که "حق حیات" همجنسگرا را به رسمیت می شناسد و حق ابراز

وجود و زندگی برای آنان را نفی می کند تا بدین طریق دگر جنس گرایی تهدید نشود و تقدس خانواده خدشه دار نشود. همجنس گرایی در ایران به عنوان یک بیماری شناخته می شود که درمان آن تغییر جنسیت است. دولت نیز بودجه ی معینی را برای کسانی که خواهان این عمل جراحی هستند اختصاص داده است و به این ترتیب فرد همجنس گرا باید بپذیرد که بیمار است و برای "درمان" خود اقدام کند، و یا به صف "مجرمین" بپیوندد که با مجازات شلاق و نهایتاً اعدام روبرو خواهد بود. متأسفانه گسترش این عمل جراحی که در موارد بسیاری غیر ضروری است، باعث فشارهای روحی-روانی بر شخصی است که پس از عمل متوجه می شود که از نتیجه و جنسیت جدید خود راضی نیست. می توان نتیجه ی روانی چنین تصمیماتی که بنا بر جبر اجتماع و قوانین موجود گرفته می شود را تصور کرد.

اکثر آنها طعم عشق ورزیدن در بدن خود و به همجنس شان را در فضای آزاد نچشیده و آن را نا ممکن فرض کرده و تحت تأثیر فرهنگ و قوانین موجود، نمی توانند با این گرایش انسانی و سالم خود کنار بیایند و در جست و جوی راه حل به دام عمل جراحی تغییر جنسیتی می افتند که تنها برای افراد ترانس سکسوئل و آن هم در شرایط خاصی ضروری تشخیص داده می شود و نه برای همجنس گرایان.

با وجود قوانین تبعیض آمیز و سرکوبگرانه علیه همجنس گرایان در ایران اما هنوز بسیاری از کشورها از پذیرش همجنسگرایان ایرانی به عنوان پناهنده خودداری می کنند.

تشکل های پناهندگی بایستی در خواسته های خود پذیرش همجنسگرایان را به عنوان پناهنده ی سیاسی گنجانده و علیه استرداد آنان به ایران مبارزه نمایند.

بدیهی است که این امر نیز گاهاً مورد سوء استفاده واقع شده و کسانی که دستشان از همه جا کوتاه می ماند تلاش می کنند با این استدلال پناهندگی بگیرند. اینان در عمل و برای منافع شخصی خود، منافع بسیاری را که به دلیل همجنس گرا بودن از جهنم جمهوری اسلامی می گریزند را به طور جدی به خطر می اندازند.

امید که بحث بر سر حقوق همجنس گرایان و حق پناهندگی آنان بیشتر مطرح گشته و مبارزه بر علیه جنایاتی که علیه همجنسگرایان صورت می گیرد، دفاع آشکار و بدون قید و شرط از حق حیات، انتخاب روش زندگی آزادانه، و علنی کردن هویت آنان به بخشی از مبارزه ی عدالتخواهانه ما بدل گردد.

## 🏠 شاخه حقوق بشر سازمان ملل متحد و ارتش عراق- آمریکا کشتار همجنسگرایان را در عراق (۹/۶/۲۰۰۶)

### رسماً تایید کردند / صبا راوی



#### نوشته: سرگرد جوزف تد

بیریسل رئیس بخش ارتباطات و مدیای ارتش چند ملیتی در عراق اعلام نمود هر فردی به هر دلیلی قربانی زور و ستم واقع شود، ما از او حمایت خواهیم کرد. آقای بیریسل در محل سکونت فرمانده ارتش آمریکا در بغداد به سئوالات لوچیبارو از مجله واشنگتن هومو مگزین در این باره نیز پاسخ داد. قتل و کشتار همجنسگرایان از ماه اکتبر سال گذشته با فتوای آیت الله علی سیستانی که همگان را به کشتار همجنسگرایان فراخواند، آغاز شد. نکته قابل توجه اینجاست که این فتوا روی سایت متعلق به این رهبر مذهبی در شهر مذهبی خون و قیام ایران یعنی قم

قرار گرفته بود! از آنجایی که در قانون مجازات های اسلامی ایران رابطه ی جنسی بین دو مرد مجازات مرگ را به دنبال دارد گمان این می رود که دولت ایران با ارتباطی که با رهبران شیعی عراقی دارد سعی بر قانونی کردن این مجازات در کشورهای همسایه



مسلمان را نیز دارد. نکته ی مهم دیگر اینست که این فتوا در بخش های عربی آن قسمت از وبسایت که به مسایل اخلاقی و عفت اختصاص دارد، جای داده شده بود و نه در بخش انگلیسی وبسایت. "کسانی که به اعمال همجنسگرایانه دست می زنند، باید به خشن ترین روش کشته شوند" این فتوا از جانب آیت الله علی سیستانی خطاب به مردم، روی وبسایت متعلق به این رهبر شیعیان، در قم قرار گرفت. بعد از آن گزارش های متعددی از دستگیری، شکنجه، و ناپدیدشدن همجنسگرایان به مراکز مختلف رسید. تعدادی از مقلدین شیعه به تبعیت از این فتوا توسط آیت الله علی سیستانی به کشتار بیرحمانه ی همجنسگرایان پرداختند. بعد از مخالفت های شدیدی که از جانب محافل و سازمان های حقوق بشر انجام گرفت، فتوای قتل همجنسگرایان از روی این وب سایت برداشته شد ولی بطور علنی ممانعتی از عملی کردن فتوا ممانعتی صورت نگرفت تا فتوای یک مرجع شیعه زیر سؤال نرود. علی هیلی بنیانگذار و سخنگوی سازمان ال جی بی تی های عراقی در انگلستان در مصاحبه ای ذکر کرد که قاتلین حتی از طریق اتاق های اینترنتی با همجنسگرایان ارتباط برقرار می کردند و سپس آن ها را به دام می انداختند. لازم به یادآوری است که در ایران نیز از همین روش استفاده شده بود و مأمورین دولتی به تعقیب و دستگیری همجنسگرایان پرداختند.

سازمان های دفاع از حقوق بشر از جمله کمیسیون بین المللی دفاع از حقوق اقلیت های جنسی "آی گل هرک" نیز در بیانیه ای از نیروهای آمریکایی مستقر در عراق درخواست کرد که به دفاع از حقوق همجنسگرایان عراقی برخاسته و از ظلم و ستم وارد بر آن ها جلوگیری بعمل آورد. در جواب به این بیانیه در تاریخ ۱۱ می ۲۰۰۶ آقای جی.ال از وزارت امور خارجه ایالات متحده امریکا نامه ای به خانم پائولا اتل بریک، دایرکتور کمیسیون بین المللی دفاع از حقوق اقلیت های جنسی "آی گل هرک" نوشت و در آن نامه نگرانی دولت ایالت متحده امریکا را نسبت به خشونت علیه همجنسگرایان عراقی رسماً اعلام نمود. وی همچنین خاطر نشان کرد در اولین اقدام قرار ملاقاتی با سازمان همجنسگرایان عراقی در محل سفارت امریکا در بغداد ترتیب خواهد داد تا در مورد شرایط بحرانی پیش آمده گفتگو شود، و با در نظر گرفتن جوانب امر به خشونت علیه همجنسگرایان خاتمه داده شود. مدتی بعد خبر تیر باران سه مرد همجنسگرا در شهر رمادی عراق در تاریخ ۲۰ مارس رسماً به ثبت رسید. این فاجعه اسفناک در حالی صورت خبر منتشر شد که تصویر پیکرهای بیجان این سه همجنسگرای تیرباران شده نیز همراه خبر چاپ گردید. سرگرد جوزف تد بیرسل در توضیحات بعدی اشاره کرد که قتل و شرارت در کشورهای که هنوز دموکراسی مفهوم واقعی خود را ندارد به نوعی فجیع ریشه دوانده و اگر شخص و یا گروهی عملی انجام دهند که باب طبع فرد ویا گروه مقابل نباشد، یک گروه قربانی آن فرد ویا گروه دیگر خواهد شد. در این حالت همجنسگرایان نیز صرفاً به خاطر گرایش جنسی، قربانی گروهی افراد شرور و قاتل شدند.

### بیست نفر در مراسم ازدواج یک زوج همجنس گرا در عربستان سعودی دستگیر شدند

ریاض - مطبوعات عربستان سعودی روز چهارشنبه شانزدهم آگوست در عربستان سعودی گزارش دادند که نیروهای امنیتی پس از مشکوک شدن به محلی در جنوب شهر جیزان که در آن مراسم ازدواج دو همجنسگرا برپا بود به آن یورش بردند و بیست نفر را دستگیر کردند.

روزنامه الوطن نوشت، این بیست نفر از میان حدود چهارصد نفر شرکت کننده در مراسم جشن ازدواج دو مرد همجنسگرا بازداشت شدند و از آنان به عنوان رقیبان زنان نام برده شد. در ابتدا نیروهای امنیتی حدود دویست و پنجاه نفر را دستگیر کردند و فرمانده پلیس اعلام کرد کسانی را که به دنبال آن ها هستیم را نکه خواهیم داشت و بقیه پس از مدت کوتاهی آزاد می شوند. همچنین روزنامه الوطن اعلام کرد که برخی از میهمانان نوعی ماده مخدر جویدنی که مصرف آن در اطراف یمن شایع است استفاده کرده بودند. همجنسگرایی در قوانین محافظه کارانه عربستان سعودی غیر قانونی است و مجازات سختی دارد.

روز یکشنبه سیزدهم آگوست مراسم گرامیداشت یاد و خاطره اکبر محمدی در تورنتو برگزار شد. این مراسم به دعوت کانون دفاع

از زندانیان سیاسی ترتیب داده شده بود و نماینده سازمان همجنسگرایان ایرانی در تورنتو نیز در این مراسم حاضر شد و در بحث های مختلف بر لزوم حمایت از دستگیر شدگان و زندانیانی که به دلیل مسایل جنسی در زندان های ایران هستند تأکید کرد.



یکی از روزنامه نگارانی که مدتی طولانی در زندان های ایران به سر برده بود و در این جمع سخنرانی می کرد گفت، "امروز مسئله حقوق بشر تنها

مربوط به زندانیان سیاسی نیست. بیش از صد و چهل هزار زندانی در ایران وجود دارد که تنها حدود هزار و دویست نفر از آنان مشخصاً به جرم سیاسی زندانی هستند. باید به فکر زندانیانی که به دلایل اجتماعی در زندان ها به سر می برند نیز بود. حقوق بشر شامل همه می شود نه فقط فعالان سیاسی.

بسیاری از اقلیت های جنسی در زندان های ایران به سر می برند و هیچ نام و نشانی از آن ها منتشر نمی گردد." اما در میان نوشته ها با تیز بینی می توان این حقیقت تلخ را دریافت که نه تنها دولت از آنان به روشنی نام نمی برد، بلکه روشن فکران و سخن پردازان نیز در لفافه این موضوع را مطرح می کنند .

ابراهیم نبوی روزنامه نگار سرشناس ایرانی که هم اکنون ساکن بلژیک است، حدود شش سال پیش در تهران دستگیر شد و مدت سی روز در سلول انفرادی زندان اوین بود. او اخیراً کتابی منتشر کرده به نام سالن شیش، یادداشت های روزانه زندان. در صفحه سیزده و چهارده این کتاب مورد بسیار جالبی مطرح می گردد که از زندانی بودن دو دگرجنسگونه ایرانی خبر می دهد، اما اشاره ای مستقیم به گرایش جنسی آن ها نشده است. این بخش از متن کتاب در زیر نقل می شود:

دو- ابراهیم نبوی - تهران - زندان اوین- سلول انفرادی:

"گوش می دهی. باز هم گوش می دهی. صدای فریبا و کاترین می آید. فریبا آهنگ های حمیرا را می خواند و کاترین همیشه ناله می کند: (ای روزگار ...) اصرار دارند که همدیگر را فریبا و کاترین صدا بزنند. گاهی صدایشان را وقتی هواخوری می آیند می شنوم. فریبا می گفت: می ترسی! مرتیکه ی گنده! شیش تا مثل منو قورت می دی. کاترین می گفت: تو رو خدا شوخی نکن. فریبا می گفت: نگاه کن چقدر مرغ عشق قشنگه. مرغ عشقه؟ کاترین گفت: آره. مرغ عشقه. فریبا می گفت: یه بار شوهرم، نه، دوست پسرم دو تا مرغ عشق آورد خونه، یه ماه بعد یکیشون مرد، شاید سه هفته من گریه می کردم. خیلی دلم سوخت. فریبا و کاترین را دیروز دیدم. وقتی می رفتم بازجویی. فریبا کاملاً صورت زنانه داشت. با شلوار زرد و پیرهن قرمز، کاترین مردانه تر بود. اگرچه ریش نداشت، اما صورتش مردانه بود. می گوید: می آرَن شون اینجا، دو سه ماه، گاهی شیش ماه، بعد می رن. فایده نداره. خوب نمی شن. یکی اسمش فریباست، یکی کاترین. آدم های خوبی هستن، بیچاره ها!"

سالن شیش: یادداشت های روزانه زندان - ابراهیم نبوی - تهران - نشر نی - 1380 - صفحات سیزده و چهارده

ابراهیم نبوی به دلیل حضورش در زندان و نقل خاطراتش در کتاب خود این اطمینان را به جامعه می دهد که این افراد در زندان های ایران هستند بدون اینکه نام و نشانی از آن ها منتشر شود. به راستی چطور می توان از این بی حقوقی ها جلوگیری کرد؟ آیا این امکان هست که هر خبری که در ارتباط با دستگیری و مجازات اقلیت های جنسی ایرانی موجود است، مخابره شود؟



لایحه ی قانونی "زندگی مشترک" در 1995 به اجرا گذاشته شد. این قانون بسیاری از حقوق و مسئولیت هایی که در قرارداد ازدواج وجود دارد را برای زوج های همجنسگراپی که سند مبنی بر رابطه ی مشترک خود را امضا می کنند، به رسمیت می شناسد. اما جامعه ی اقلیت های کشور سوئد اخیرا اقدام به بحث و نظرخواهی در ارتباط با تصویب قانونی که ازدواج زوج های همجنسگرا را

مجاز اعلام کند نموده اند. کمیته ای در پارلمان سوئد که لایحه ی زندگی مشترک را مورد مطالعه قرار داده است، این لایحه را کهنه می داند و توصیه می کند که پارلمان ازدواج زوج های همجنسگرا را در قانون بگنجانند. این کمیته همچنین موافق ازدواج زوج های همجنسگرا در کلیسا است. گزارشی که این کمیته روز جمعه ی گذشته منتشر کرد حاکی از آن است که در یک همه پرسی 46 درصد از شهروندان سوئد با ازدواج همجنسگرایان موافق اند، 31 درصد مخالف، و باقی هنوز در این مورد مرددند. طبق یک همه پرسی دیگر که در راستای مطالعات این کمیته انجام شده است، 84 درصد از مردم معتقدند که تصمیم مبنی بر جاری کردن یا نکرده عقد ازدواج زوج های همجنسگرا باید بر عهده ی ارگان های مذهبی باشد. باید گفت که فقط بخشی از پارلمان سوئد با پیشنهادات این کمیته موافق است.

ایوان اندرسن، نماینده ی دموکرات مسیحی پارلمان در سخنانی گفت، "کمتر از نیمی از مردم با ازدواج همجنسگرایان موافقت و شما هنوز اصرار به تصویب این قانون دارید." او اضافه کرد، "من تعجب می کنم که این گزارش اینقدر به عقیده ی عمومی بی اعتنا است." رهبر گروه ریکس-اکو، که به حقوق اقلیت های جنسی می پردازد، از مفاد گزارش استقبال کرد. آرتور تیبری، گوینده ی شبکه ی اس وی تی گفت، "آن دسته از ما که برای پیوند زندگی مشترک خود فرم های قانونی را امضا کرده اند، اگر اجازه می یافتند رسماً ازدواج می کردند." نکته ی مهم برای ما آن است که ازدواج ها در کلیسا صورت می گیرد، ما نمی خواهیم مراسم ازدواج کلیسایی را کنار بگذاریم.

در حال حاضر تنها هلند، بلژیک، اسپانیا، کانادا، و ایالت ماساچوست در امریکا اجازه ی ازدواج به زوج های همجنسگرا می دهند. دادگاه عالی افریقای جنوبی به دولت تا دسامبر مهلت داده است تا لایحه ی ازدواج زوج های همجنسگرا را به تصویب برساند.

## یک هفته تلاش فعالین حزب کمونیست کارگری در استکهلم در دفاع از حقوق انسانی در هفته "پراید"

### فستیوال همجنسگرایان

هفته اول آگوست هر سال در شهر استکهلم فستیوال بزرگی بنام "پراید" برگزار می شود. این فستیوال در دفاع از حقوق افراد



غیر هتروسکسوال (هموسکسوال، ترانسکسوال و بیسکسوال، که به ال جی بی تی مشهورند) می باشد. این فستیوال هر ساله هزاران نفر بازدید می کنند. برنامه های فستیوال شامل مجموعه ای از نمایش، سخنرانان، فستیوال با کارناوال بزرگی که خیابان های مرکزی شهر استکهلم را در می گذراند، جمعیتی بالغ بر ۲۰۰۰۰۰ هزار نفر با حضور در خیابان ها، این کارناوال را تماشا و همراهی می کنند.

امسال نیز همچون سال قبل، فعالین حزب در دفاع از حقوق مدنی مردم ایران و بویژه افشای رفتار وحشیانه جمهوری اسلامی ایران با هموسکسوال ها در این فستیوال شرکت کردند. هر روزه میزهای اطلاعاتی بر پا شد و در باره بی حقوقی مردم ایران با هزاران نفر صحبت شد. مردم زیادی با علاقه به میز مراجعه کردند و با امضای طوماری رفتار غیر انسانی جمهوری اسلامی ایران با مردم و بویژه همجنسگرایان را محکوم کردند و بدین ترتیب از حقوق مدنی مردم ایران حمایت کردند و با کمک مالی حمایت گرم خود را ابراز داشتند و ما را در ادامه کارمان دلگرم و تشویق می کردند.

امسال با تهیه جزوه ویژه ای در باره وضعیت همجنسگرایان، بی حقوقی مطلق افراد (ال ج ب ت) و شرایط غیر انسانی که آن ها تحت حکومت اسلامی ایران دارند را وسیعاً افشا کردیم. جزوه کوچکی که شامل چند سخنرانی و مقاله است، اخباری از وضع زندگی افراد (ال ج ب ت) و گوشه هایی از قوانین جمهوری اسلامی و برخورد سرکوبگرانه قانون با آن ها و همچنین سیاست ضد پناهندگی دولت سوئد در مورد آن هاست. جزوه کوتاه و چند صفحه ای، اما سندی تکان دهنده که خوانندگان آنرا به فکر وامی داشت.

یک جنبه دیگر حضور فعالین حزب در این فستیوال برای سخنرانی و شرکت در میزگردهای آن است. سال قبل میکروفون برای دقایقی در اختیار کیمیا پاروکی فعال سرشناس حقوق پناهندگی قرار داده شد و امسال نیز از مهین علیپور فعال سرشناس جنبش زنان و حقوق انسانی برای شرکت در میزگرد دعوت شده بود. مهین علیپور در سخنان خود در باره تبعیض بر علیه همجنسگرایان و تأثیر آن بر تقاضاهای پناهندگی صحبت کرد.

استقبال مردم از میز اطلاعاتی ما کم نظیر بود. این تجربه، همچون تجرب مشابه، یک بار دیگر بر این واقعیت تأکید نهاد که گوش های بسیاری آماده شنیدن حرفهای ماست. قلب های بیشماری با ماست. مردم زیادی آماده حمایت از ما هستند. این فعالیت را می شود و باید در همه جا، در همه کشورها و شهرهایی که فعالین حزب حضور دارند و به مناسبت های مختلف در دستور گذاشت.

در طی این یک هفته، بارها مورد تشویق قرار گرفتیم، بارها مراجعین به میز، ما را در آغوش گرفتند، بوسیدند، از بودنمان تشکر کردند، کمک مالی کردند و در موارد زیادی بعد از خواندن جزوه دوباره به سراغمان آمدند، کمک مالی بیشتری را به صندوق مان ریختند، برای ادامه کارمان، تشویق مان کردند و زحماتمان را ارج گذاشتند. گاهی در آخرین ساعات شرکت کنندگان در فستیوال به کنار میزمان می آمدند و با ما همراه می شدند. برایمان تبلیغ می کردند، با مراجعین بحث می کردند و آن ها را تشویق می کردند تا لیست اعتراض به جمهوری اسلامی را امضا کنند.

هفته پرابد را با پخش بیش از ۲۰۰۰ نسخه جزوه افشا گرانه علیه جمهوری اسلامی، جمع آوری بیش از ۶۰۰۰ امضا در اعتراض به جمهوری اسلامی و بحث با حداقل ۱۰۰۰۰ نفر علیه سیاست های ضد انسانی و ارتجاعی جمهوری اسلامی و اسلام سیاسی و جمع آوری مقدار قابل توجهی کمک مالی به پایان بردیم.

کمپین یک هفته ای در دفاع از حقوق مدنی مردم ایران با شرکت و همکاری جمع گسترده ای از اعضای حزب کمونیست کارگری، مقدر شد.

برای همگی دست اندر کاران، دستان پر توان تر آرزومندم

سیما بهاری

مسئول پیش برد کمپین حقوق مدنی در هفته پرابد

۸ اگوست

## نگاهی به کنفرانس جهانی مونتریا

کنفرانس جهانی حقوق بشر همجنسگرایان، دوجنسگرایان و دگرجنسگوانگان از روز چهارشنبه 26 ژوئیه تا شنبه 29 ژوئیه در مرکز همایش مونتریاک به نام Palais des congrès de Montreal در قلب شهر مونتریاک برپا بود. برخی از احزاب دولت کانادا، دولت کبک و شهرداری شهر مونتریاک شرکت کنندگان را به میهمانی شام مراسم بازگشایی و اختتامیه کنفرانس دعوت نمودند.



کنفرانس شامل پنج جلسه عمومی و در برگیرنده تعداد زیادی از سخنرانان سرشناس بین المللی و همچنین دوپست کارگاه آموزشی و اطلاع رسانی در پنج زبان مختلف بود و به موضوعات کلی حقوق اساسی، مسائل جهانی، مسائل گروه های مدافع حقوق اقلیت های جنسی، مشارکت های اجتماعی و راهکارهای تغییرات شرایط فرهنگی و اجتماعی پرداخت. حدود چهار سال پیش یک گروه بسیار معروف همجنسگرا که در مونتریاک مرکز استان فرانسوی زبان کبک در کانادا فعال بودند و بزرگترین پارتی های شهر را برگزار می نمودند تصمیم گرفتند که حادثه ای جدید بیافرینند. طرح یک برنامه زیبا و رویایی ریخته شد و در صدد اجرا برآمدند. این طرح که پس از چهار سال تلاش بی وقفه این گروه و بسیاری از سازمان ها و ارگان های مدافع حقوق اقلیت های جنسی در روز بیست و ششم ژوئیه اجرا شد همانا اولین جام جهانی "Outgame" بود. با تلاش های بسیار زیاد مقدمات این جام جهانی انجام شد. مسابقات ورزشی ای که برگزار کنندگان آن اقلیت های جنسی در سرتاسر دنیا می باشند و شرکت کنندگان بسیاری را از تمام نقاط دنیا در کنار هم گردآورده است. دو سال و نیم پیش گروهی از مدافعان حقوق بشر اقلیت های جنسی تصمیم گرفتند که کنفرانسی را در حاشیه این مسابقات برگزار کنند و این اولین و بزرگترین کنفرانس ال جی بی تی ها در سرتاسر دنیا می باشد که موضوع حقوق بشر اقلیت های جنسی در آن محوریت دارد. کنفرانس جهانی حقوق بشر ال جی بی تی ها از بیست و ششم تا بیست و نهم ژوئیه دایر بود و افتتاحیه جام جهانی پس از کنفرانس مذکور قرار گرفته بود. در حدود دو هزار و پانصد نفر در این کنفرانس شرکت نمودند و حدود پانصد سازمان و گروه از هشتاد کشور دنیا در این کنفرانس فعالیت داشتند. برای نخستین بار در عرصه های جهانی و کنفرانس های برگزار شده در مورد اقلیت های جنسی این بار نام همجنسگرایان، دوجنسگرایان و دگرجنسگوانگان ایرانی نیز در بین شرکت کنندگان و فعالان در این کنفرانس به چشم می خورد. «وضعیت حقوق بشر اقلیت های جنسی ایرانی» تیتربکی از نشست های این کنفرانس بود که در کتابچه راهنمای کنفرانس نیز چاپ شده بود. از حدود یک سال پیش ثبت نام برای شرکت در این کنفرانس آغاز شد. سازمان همجنسگرایان ایرانی در این کنفرانس شرکت نمود و در روز بیست و نهم ژوئیه از ساعت 11 الی 12:30 برنامه های خاصی را در ارتباط با وضعیت حقوق بشر اقلیت های جنسی ایرانی به ارائه نمود که با استقبال گسترده بازدیدکنندگان روبرو شد. در این برنامه اسکات لانگ و جسیکا استرن از سازمان دیده بان حقوق بشر به همراه آرشام پارسی از سازمان همجنسگرایان ایرانی حضور داشتند و در ارتباط با ایران نشست ویژه ای را ترتیب دادند.

## پیام ژان میشل ، فرماندار کل کانادا



ما به ی خوشوقتی من است که پیام تبریک خود را به کلیه حاضران در گردهمایی جهانی همجنسگرایان، دوجنسگرایان و دگرجنسگونگان در شهر مونتریا می رسانم. استحکام شخصیت و تعهد شما به امر آگاه سازی اجتماع عواملی بوده اند که سبب حضور هر یک از شما در «جام جهانی OutGame» شده اند. این بازی ها فرصت خوبی برای رقابت شما با سایر ورزشکاران و کسب رتبه های ممتاز و شایسته شما عزیزان را فراهم کرده است. همین فرصت یگانه که دو مقوله ی ورزش و حقوق بشر را تحت یک عنوان و در کنار هم مطرح ساخته بدون شک با تاثیری فراوان مرزهای کشورها را در می نوردد و افراد گوشه نشین جامعه جهانی اقلیت های جنسی را از انزوا به در آورده و زندگی را در گستره ی جهان بهبود می بخشد. هر چند که نمی توانم در کنار شما باشم و از نزدیک تشویقتان کنم، اما تماشای انرژی و نیرویی که شما در این حرکت گسترده از خود نشان داده اید باعث شد تا از همین جا شما را تحسین کنم و این رویداد را با دیدی کاملاً مثبت بنگرم. آرزو دارم این گردهمایی موفق باشد و بازی ها پر شور و به یاد ماندنی باشند.

## پیام ژان کارست استاندار کبک

مونتریا شهر است با اعتبار جهانی که امتیازان شهرهای مختلف جهان، نوگرایی، مهمان نوازی، و چهره ای انسانی و شایسته را یکجا دارد. شهر مونتریا افتخار می کند که میزبانی نخستین جام جهانی OutGame را به عهده گرفته است. ورزش و فرهنگ همواره انگیزه هایی بوده اند که مردان و زنان را از هر کجای جهان به یکدیگر نزدیک ساخته اند و آنان را تحت یک میل و خواست قوی که همانا میل به بیان خود و ابراز بهترین مایه های انسانی خویش می باشد، در کنار هم، و متحد نگاه داشته اند. چنین اتحاد و خویشاوندی در اینجا یک بار مثبت دیگر نیز دارد و آن پیروزی و رسمیت یافتن اجتماعی اقلیت های جنسی، و احترامی است که امروزه در این جامعه به خواست های آنان گذارده می شود. مونتریا از این پس همواره به خود خواهد بالید که نخستین میزبان این سلسله بازی ها بوده است. من از جانب دولت استان کبک به کلیه شرکت کنندگان در این رویداد به یاد ماندنی فرهنگی و ورزشی تبریک می گویم. همچنین به برگزار کنندگان این برنامه و کسانی که داوطلبانه بار تدارکات مراسم را به دوش کشیدند تبریک می گویم، و تشکر می کنم.



من اطمینان دارم که این رویداد به سنتی با شهرت جهانی تبدیل خواهد شد که مردم و ارگان ها و سازمان های اقلیت های جنسی را از سراسر جهان به خود جلب خواهد کرد و نمادی از حقوق و آزادی انسان ها در عرصه جهان خواهد شد.

## پیام جرالد ترمبلی شهردار مونتریا



شرکت کنندگان عزیز، به شهر مونتریا که اکنون میزبان نخستین دوره بازی های OutGame، همراه با گردهمایی حقوق بشری اقلیت های جنسی است خوش آمدید. بسیار خوشوقتم که این اتفاق در شهر ما به وقوع می پیوندد. از هم اکنون که گردهمایی آغاز شده شواهد حاکی از آن است که بازتاب وسیعی در حیطه ی دفاع از حقوق و آزادی های بشر به همراه داشته است.



چنانچه که می دانید مونتریا از شهرهایی است که همواره در هموار ساختن راه برای کسب آزادی، عدالت، و همبستگی فعال بوده است. اینک من شما را به استفاده و لذت از فضایی دعوت می کنم که مخلوطی است از جذابیت های اروپایی و تمدن امریکایی و این همانا چهره ی شهر ما، مونتریا است. اهالی مونتریا از دیدن شما خوشحال و مفتخرند و من نیز آرزوی روزهای دلپذیری در شهر مونتریا را برایتان دارم.

### پیام ایوان دلورم رئیس پلیس مونتریا

می بایست خاطرنشان کنم که مونتریا شهری است که به استقبال از گوناگونی در جامعه ی انسانی شهرت دارد. برگزاری نخستین دوره جام جهانی OutGame در این شهر یقیناً گواهی بر این واقعیت است.

نیروی پلیس شهر مونتریا از اینکه موفق شده است با ترتیب هماهنگی های لازم برای برگزاری مراسمی هرچه امن تر و بهتر نقش ویژه ی خود را ایفا کند، خوشحال و مفتخر است. همکاری میان نیروهای پلیس و جامعه ی اقلیت های جنسی شهر مونتریا سابقه ای دراز دارد که به احترام و توجه متقابل میان هر یک از این دو طرف باز می گردد. اکنون نیز بر اساس همین سنت، ما در کنار شمایم تا خدمات خویش را به جامعه هم/دو/دگرجنس ارائه دهیم. آری این تعهد ما به شما شرکت کنندگان و قهرمانان حاضر در نخستین جام جهانی OutGame در سال 2006 است.



### کنفرانس سازمان آرک اینترنشنال



سازمان ARC-International سازمانی غیر دولتی است که توسط جان فیشر و کیم ونس مدیریت می گردد؛ دفتر اصلی این سازمان در ژنو است. این سازمان نامه ای به سازمان ملل متحد در اعتراض به وضعیت اقلیت های جنسی ایرانی نوشت که در دهمین پیش شماره نشریه چراغ به چاپ رسید.

در روز اول کنفرانس، به آرک اینترنشنال اختصاص داشت و سخنرانان از سازمان ملل و سازمان های مدافع حقوق زنان گرد هم آمده بودند تا امکان همکاری های مشترک برای سال آینده را بررسی کنند. در این نشست در ارتباط با وضعیت زنان و تبعیض های جنسی بحث های زیادی انجام شد و همچنین راهکارهای ایجاد ارتباط و استفاده از ابزارهای سازمان ملل و بویژه شورای جدید حقوق بشر آن مورد بررسی قرار گرفت.

مسئله حقوق اقلیت های جنسی تنها در ایران تابو نیست. در بسیاری از

کشورها و فرهنگ ها گفتمان دگرپاشی با موانع زیاد رو برو است. به عنوان مثال در کنفرانس جهانی زنان در سال 1995 زمانی که مباحث جنسیتی و گرایش های جنسی مطرح گردید، به دلیل عدم اطلاع کافی شرکت کنندگان مباحث بسیاری مطرح شد و کنفرانس تا پنج صبح ادامه یافت و بر این واقعیت انگشت گذاشت که زنان همجنسگرا از مشکلات بیشتری برخوردار هستند زیرا نه تنها خود به حق خواهی بر نمی خیزند بلکه معمولاً در کنفرانس های زنان فمینیست نیز مردان همجنسگرا رشته ی سخن را به دست می گیرند و زنان همجنسگرا همچنان سکوت می کنند. کنفرانس جهانی حقوق بشر این فرصت را به دست داد که مردان

و زنان همجنسگرا، دوجنسگرا و دگرجنسگونه حضوری فعال داشته باشند. زنان همجنسگرا نیز در این کنفرانس حضور پررنگی داشتند و فعالیت های بسیاری را طرح ریزی و به انجام رسانیده بودند. تفاوتی که جامعه همجنسگرای غرب و ایران دارد این است که لژیون ها دوشادوش مردان همجنسگرا در مبارزه با بی عدالتی جنسی هستند اما در اکثر کشورهای خاورمیانه زنان همجنسگرا کمتر وارد عرصه مبارزه می شوند.

سخنرانانی که با پروژه ی ارتباط با سازمان ملل فعالیت داشتند تأکید می کردند که ما ناچاریم لابی و ارتباط با دولت ها را افزایش دهیم. دولت ها معمولاً از وضعیت اقلیت های جنسی و اطلاعات مربوط به این گرایشات بی اطلاع اند و باید تلاش کرد که این بحث در کشورهای مختلف مطرح شود. ما نباید تنها بر روی کنفرانس ها و نشست های جهانی مرتبط با حقوق اقلیت های

جنسی حضور یابیم؛ باید در تمامی عرصه ها حاضر باشیم و مسایل اقلیت های جنسی را مطرح کنیم و گفتمان را به عرصه های گوناگون بکشانیم.

یکی از اعضای سازمان ملل که در این کنفرانس حاضر بود متذکر شد که در سه سال گذشته فعالیت های سازمان های غیر دولتی (NGO) در تصمیم گیری های سازمان ملل بسیار مؤثر بوده است و از ماه ژوئن تصمیم بر این شده که ارتباط سازمان ملل با سازمان های غیر دولتی برای کسب اطلاعات، بیشتر شود. امروز با توجه به تشکیل، و شروع به کار شورای جدید حقوق بشر سازمان ملل ما وظیفه مهمی را بر دوش داریم. باید از ابزارها و پتانسیل های این شورا نهایت استفاده را کرده، اطلاعات و گزارشاتمان را به آن ها ارسال کنیم و در تصمیم گیری یاریشان کنیم.



نمایندگان تمام دولت ها در سازمان ملل متحد حاضر هستند، باید با آن ها وارد مذاکره شویم و تمام تلاش و کوشش خود را بر آن بگذاریم که شکنجه، تجاوز، کشتار و ... را به دلیل گرایش جنسی از میان برداریم. باید دولت ها را وادار به همکاری کنیم. نباید فراموش کرد که هر شخصی حق دارد آن طور که هست زندگی کند و هیچ کس این حق را ندارد که به حریم او تجاوز کند اما برای بدست آوردن این حق باید مبارزه کرد.

در زمان بررسی روش ها و راهکارهای ارتباط با سازمان ملل و استفاده از این ابزار برای فشار به دولت ها کشورهای مختلف حاضر در کنفرانس گزارش های خود را در ارتباط با این مهم ارائه نمودند. نماینده سازمان همجنسگرایان ایرانی که در این کنفرانس حاضر بود در باره وضعیت اختصاصی ایران توضیحاتی ارائه نمود و تا ساعت ها بحثی پیرامون وضعیت ایران بالا گرفت. ایشان با اشاره به مشکلات سیاسی و درگیری های ایران با سازمان ملل بر سر مسئله اتمی، اسرائیل، حزب الله و ... خاطرنشان کرد که جای بحثی درباره اقلیت های جنسی ایرانی نمی ماند و به محض شنیدن نام ایران در سازمان ملل تمام افکار به این موضوعات منعطف می شود و اقلیت های جنسی ایرانی جایی در سازمان ملل با این شرایط ندارند و چه باید کرد که بتوان از آنان نیز دفاع کرد؟



خانم کیم ونس یکی از مدیران سازمان آرک اینترنتاشنال در پاسخ به عرصه های سیاسی و اجتماعی و فرهنگی در کشورهایمان سهیم رسیدن به آن باید شبکه ایجاد کرد. باید ارتباطات خودتان را با سازمان ها و نهادهای بین المللی گسترش دهید. افراد زیادی هستند که سابقه ی بیش از چهل سال فعالیت در این زمینه



دارند و می‌توانند کمک موثری را به جنبش اقلیت‌های جنسی ایرانی کنند. باید با همبستگی و همکاری، موفق‌تر و قوی‌تر شویم تا بتوانیم مشکلات را به راحتی از سر راه برداریم. باید با دولت‌ها وارد مذاکره شویم، از هر طریق ممکن، این مسئله به سود مردم آن جامعه هست زیرا در ارتباط مستقیم با دولت قرار دارند. این تلاش‌ها نتیجه‌ای دارد که به خودمان بر خواهد گشت. یکی از مهمترین این ابزارها لابی‌کردن و گفت‌وگو است.

مشکلات برای اقلیت‌های جنسی در سرتاسر دنیا مشاهده می‌شود، برخی از کشورها کمتر و برخی بیشتر هستند و این مشکلات با توجه به وضعیت اجتماعی آن منطقه پدیدار می‌شود. همه به نحوی در مبارزه هستند باید دست به هم دهیم و از تجربیات هم استفاده کنیم. باید آگاه باشیم که ممکن است اتفاقی که امروز در کانادا فاجعه نامیده می‌شود و در حال مبارزه برای رفع آن هستیم در سی سال آینده در ایران رخ دهد، پس باید از هم‌اکنون جنبش اقلیت‌های جنسی ایرانی به این مشکلات موجود امروز نیز توجه کنند و با استفاده از این تجربه‌ها تلاش کنند که از تکرار این حوادث جلوگیری کنند.

در حاشیه این کنفرانس یک روزه نشست‌هایی متشکل از سازمان‌های اروپایی، آفریقایی، آسیایی و آمریکایی به صورت جداگانه برگزار شد و در رابطه با مسائل کلی اقلیت‌های جنسی بحث و تبادل نظر گردید و نتایج آن در پایان کنفرانس اعلام شد. سازمان همجنسگرایان ایرانی نشست‌هایی نیز با فعالان حقوق اقلیت‌های جنسی در هندوستان، پاکستان، چین و بوسنی داشت و در رابطه با همکاری‌های مشترک آینده بحث و گفتگو شد.

در پایان جلسه پیشنهادات برگزاری جلسات و کنفرانس‌ها مطرح شد که به تصویب گذاشته شود و در لیست فعالیت‌های سال آینده قرار گیرد. همه گروه‌ها و تشکل‌ها پیشنهادات خود را ارائه می‌کردند و خواستار بحث‌های تخصصی در این زمینه بودند و در این میان پیشنهادی مطرح گردید که سالیان سال نیازش حس می‌شد اما امکانی برای ظهورش وجود نداشت. این پیشنهاد به محض نوشته شدن بر روی صفحه ویژه وقایع سال 2007 مورد استقبال همه شرکت‌کنندگان قرار گرفت و اولین موردی بود که تصویب شد، و چیزی نبود جز پیشنهاد برگزاری "اولین کنفرانس حقوق بشر اقلیت‌های جنسی ایرانی".

در پیرو این پیشنهاد کمیسیون جهانی حقوق بشر همجنسگرایان (IGLHRC)، سازمان دیده بان حقوق بشر (HRW)، جمعیت جهانی همجنسگرایان (ILGA) و سازمان همجنسگرایان هلند (COC Netherlands) حمایت و آمادگی خود را برای برگزاری این کنفرانس اعلام کردند.



## کنفرانس جهانی

مراسم بازگشایی کنفرانس در محل برگزاری کنفرانس واقع در مرکز همایش مونترال به نام Plais des congrès de Montréal بود که نمای بیرونی آن به صورت بسیار زیبایی با شیشه‌های رنگین کمائی پوشیده شده بود.

سالن بسیار بزرگ بود و جمعیتی در حدود دو هزار و پانصد نفر را در خود جای داده بود. پس از پذیرایی مراسم بازگشایی کنفرانس

با حضور میهمانانی از دولت، سازمان ملل، دفاتر و سازمان‌های حقوق بشری آغاز شد.

برخی از احزاب سیاسی دولت کانادا، دولت کبک و شهرداری مونترال شرکت‌کنندگان را به میهمانی شام افتتاحیه و همچنین میهمانی ناهار اختتامیه کنفرانس دعوت نمودند و این نشانی از حمایت و پشتیبانی آن‌ها از حقوق اقلیت‌های جنسی می‌باشد.

در طول این کنفرانس چندین نشست عمومی برگزار شد که به مسائل اروپا، آسیا، امریکای شمالی و اقیانوسیه پرداخت و بیش از دویست کارگاه آموزشی برگزار شد که موضوعات گوناگون اقلیت های جنسی را بررسی کرد. سازمان همجنسگرایان ایرانی در برخی از این کارگاه های آموزشی با توجه به شرایط جامعه ایران شرکت نمود که گزارش آن به شرح زیر می باشد:

### **نبرد علیه هوموفوبیا در سیستم آموزشی و تبادل تجربیات**

در این برنامه گزارشی از رویکرد جهانی و نیازهای مختلف مردم در کشورهای گوناگون پیرامون مسائل زندگی اقلیت های جنسی از منظر آموزش و پرورش ارائه شد. علاوه بر آن در این جلسه آموزشی موفقیت ها و مشکلات پیش روی شاخه تحقیقات اجتماعی از گروه لزبین ها در مونتریال و چگونگی انطباق مفاهیم و آشنایی های لازم همجنسگرایی با شیوه های آموزشی نیز ارائه شد. گروه کریس مونتریال متدهایی را برای آشنایی با همجنسگرایی از سطوح ابتدایی مدارس را طرح نمود که نشان می داد بهترین راه رفع هوموفوبیا آموزش و آشنایی افراد با این مقوله ها در دوران کودکی می باشد . اما در ارتباط با ایران که نمی توان این برنامه ها را در مدارس پیاده کرد می بایست با تکیه بر مسائل خانواده و حقوق بشر سعی کرد از درون خانواده این آموزش آغاز شود.

### **بهداشت و سلامتی زنان لزبین و دوجنسگرا**

این کارگاه آموزشی معرف برنامه های کوتاه مدتی بود که چند گروه محلی زنان لزبین و دوجنسگرا برای حفظ و ارتقای بهداشت و آگاهی های مربوطه در میان این قشر انجام داده بود. دعوت کننده اصلی گروه های لزبین سازمان ایلگا بود که مشوق و گردهم آورنده ی این گروه ها در مونتریال بود. زنان لزبین و دوجنسگرایی از سازمان های ایتالیا، چین، افریقای جنوبی و سریلانکا به دور هم جمع شده بودند. مقصود نهایی این گروه ها نیز در این برنامه حفظ روحیه افتخار و خلاقیت در میان اقشار زنان لزبین و دوجنسگرا می بود. اما در عین حال آنها بر این نکته تاکید داشتند که بهداشت و سلامتی زنان لزبین و دوجنسگرا شایان توجه ویژه در میان این قشر جامعه در سرتاسر دنیا می باشد. نماینده سازمان همجنسگرایان ایرانی نیز در این کارگاه آموزشی شرکت کرد و خواهان توجه به زنان لزبین و دوجنسگرای ایرانی شد زیرا که امکان فعالیت های حضوری آنان در ایران وجود ندارد و پس از بررسی های بعمل آمده قرار بر این شد که همکاری های مشترکی میان این سازمان ها در ارتباط با لزبین های ایرانی صورت پذیرد. مهمترین امر ایجاد یک شبکه ی ارتباطی میان زنان همجنسگرا و دوجنسگرای ایرانی با دیگر سازمان ها و نهاد های بین المللی ارزیابی گردید.

### **قطعنامه مونتریال**

در روز پایانی کنفرانس متن قطعنامه مونتریال در میان شرکت کنندگان توزیع گردید. این قطعنامه به صورت کاملاً رسمی به سازمان ملل متحد و کلیه دولت ها در جهت نشان دادن وضعیت صحیح اقلیت های جنسی و رعایت حقوق انسانی آن ها ارسال خواهد شد. این قطعنامه میراث این کنفرانس می باشد، میراثی که توسط هزاران نفر به تصویب رسید و به یادگار ماند و به دنیا اعلام کرد که ما چه حقوقی را خواستاریم. نماینده کانادا در سازمان ملل متحد این قطعنامه را دریافت کرد و اعلام نمود که مراحل ارسال آن به کلیه دولت های عضو انجام خواهد گرفت. وی گفت، "زیرا مشکل تک تک شما مشکل همه ماست." شاپان ذکر است که سازمان ملل متحد این قطعنامه را به عنوان اولین منشور تخصصی رفتارهای جنسی به رسمیت شمرده است.



### ❖ سخنی با خوانندگان نشریات / یک لزمین

خوانندگان عزیز ، خواندن تجربیات شما که در نشریه های مختلف به چاپ رسیده بود، به من کمک کرد تا از شرایط بد روحی که در آن به سر می بردم بیرون بیایم. تمام تجربیات شما که در نشریه های مختلف به چاپ رسیده بود به من آگاهی داد و کمک کرد. حتی من به عنوان یک دختر از خواندن داستان ها و تجربیات گی ها هم بسیار آموختم و به آینده امید و اعتماد پیدا کردم. فراموش نکنید که هر نامه ای که می فرستید و هر تجربه ای که با دیگران در میان می گذارید خیلی در سرنوشت اعضای اقلیت های جنسی تأثیرگذار است و حتی دگر جنسگراها هم می توانند از آن بیاموزند.

به نظر من در میان گذاشتن تجربه ها با خوانندگان برای خود نویسنده هم خیلی خوبه. چون شما از آن به بعد خود را در قبال آنچه نوشته اید و هزاران نفر می خوانند مسئول می دانید. مثلاً من خودم یکبار برای نشریه ای یک مطلب فرستادم و گرچه از اعتقاداتم نوشته بودم اما از وقتی مطلب خود را در نشریه خوانده ام هر روز آن جملات به ذهنم هجوم می آورند و با خودم تکرار می کنم نکته دست از پا خطا کنی و اعتقادات درست خود را زیر پا بگذاری، تو که تجربه خود را با بقیه در میان گذاشته ای اول از همه خود مسئول عمل کردن به آن هستی. به نظر من تنها راه اثبات هر چیزی در عمل مشخص می شود و ما تنها با کمک به مجلات در عمل می توانیم عشقمان را به آنها ثابت کنیم و گرنه دوستت دارم را که همه حتی به دروغ هم می توانند بگویند. شما یک چیز را هم مد نظر داشته باشید کسی قرار نیست به شما به خاطر مطالب ارسالی جایزه نوبل بدهد که فکر کنید حالا آبروتون میره اگر ادبی ننویسید یا انشأتون خوب نباشه، به نظر من شما اگر تجربه، ایده و یا هرچیز دیگری در ذهن دارید بنویسید و برای نشریات بفرستید آنها می توانند آنها ویرایش کنند. باور کنید نوشته های تمام متخصصان دنیا و همین نویسندگان کتاب های روانشناسی هم ویرایش میشه. اگر کتاب اعتماد به نفس خانم "باربارا دی آنجلیس" را بخونید خواهید فهمید که اولین اثر ایشان بعد از ویرایش زیر تمام جملات خط قرمز کشیده شده بوده. هرکس در یک زمینه تخصص دارد، باربارا متخصص روانشناسی بوده و عقیده خود را عنوان کرده و یک متخصص زبان هم مطلب را ویرایش کرده و متخصص صفحه بندی و چاپ هم آنها چاپ کرده. باور کنید من با نوشتن این مطالب اول از همه به خودم چیز یاد دادم و آموخته هایم را برای خود تکرار کرده ام و بعد این شما باید که آن ها را مطالعه می کنید. من وقتی که مطلب خود را در نشریه خواندم متوجه شدم که جمله ای که در مورد مطلب من ویرایش کرده بودند چقدر خوب عنوان شده و یک نکته در مورد نگارش و انشا آموختم و بعد متوجه شدم که یک کلمه را هم از نظر املائی غلط نوشته بودم که اینجای کار دیگه به خودم خندیدم و گفتم ای بیسواد، هنوز بلد نیستی درست بنویسی؟!!

چند روز پیش با شاهرخ رئیسی، سر دبیر محترم نشریه چراغ تماس تلفنی داشتم. در میان صحبت‌ها شاهرخ در مورد روابط بین همجنسگرایان در شهر ما و کلاً جاهایی که می‌دانیم و می‌شناسیم از من سؤال کرد. آن روز نتوانستم پاسخ کاملی به آن نازنین بدهم لذا پاسخ‌م را در این نامه نوشتم.

در مورد روابط هم جنس گرایان در اینجا باید بگویم مثلاً مایی که اینجا هستیم چیزی جز تنهایی و تنهایی و تنهایی نصیب ما نیست؛ دریغ از یک هم احساس و هم دل که بتوان با او درد دل کرد. اگر بگویم اینجا گی نیست یا ندارد مسلماً گراف گفته ام، اما به دلیل کوچک بودن محیط، تعصب قومی مردم، و هر آنچه را که شما بهتر می‌دانید، گی‌ها به هیچ عنوان آفتابی نمی‌شوند، یا خود و احساسشان را نمی‌شناسند.

ولی در جاهای دیگر که رفته ام، مانند شهرهای همجوار که هم از نظر جغرافیایی هم جمعیتی و هم خیلی چیزهای دیگر از اینجا بزرگتره، اوضاع گی‌ها تا حد زیادی با اینجا فرق دارد. بیشتر گی‌های بعضی شهرهای بزرگ و نسبتاً بزرگ همدیگر را می‌شناسند و کم و زیاد با هم آشنایی دارند (البته نه همه آنها) که این یک امتیاز بزرگ برای آنهاست. وقتی که برای بار اول با یک گی از شهری نزدیک شهر خودم دوست شدم و از حال و روزشان کم و بیش با خبر شدم خوشحال شدم که حداقل در نزدیکی شهر خودم دوست و دوستانی پیدا کرده ام ولی متأسفانه وقتی بیشتر با آنها از دور آشنا شدم دیدم همچین آشی هم نیستند. درسته که با هم آشنا بودند ولی به جای دست به دست دادن و در کنار هم بودن برای هم گریه می‌رقصاند پشت سر هم کرکری می‌خوانند و برای هم صفحه می‌گذارند. دوگانگی و من‌وتویی بدی بینشان حاکم است که این دردآور است. اگر در کل نگاهی به همجنسگرایان در ایران بیندازیم حتی از زبان خودشان می‌شنویم که از دست خودشان گله دارند ... نمی‌دانم آیا واقعا جوانان ما هنوز به این حد از آگاهی نرسیده اند که با وجود مردم متعصب، وجود مذهب بسیار افراطی شیعه، وجود طوایف و گونه‌های قومی زیاد، دولت اسلامی، تنها و تنها خودمان هستیم که از احساس درونی همدیگر خبر داریم، ولی باز هم این رفتارها را با هم داریم، واقعا نمی‌دانم چرا؟؟؟... من ساده دل احساس می‌کردم گی بودن و این حس مشترک می‌تواند تمام این معایب را بپوشاند ولی افسوس.....

مورد دیگر در مورد ایزوله شدن گی‌ها که می‌خواهند کمابیش از جامعه دگرجنسگرایان جدا باشند. نازنینم اگر من گی یا شما می‌خواهیم تنها بمانیم به جورهایی حق داریم. من خودم تا چند سال پیش دوستان دگرجنس گرای زیادی داشتم که خیلی وقت‌ها با آنها بودم ولی به دورانی رسیدم که دیگر کارهای آنها برایم تحمل نشدنی شد. تا قبل از اینکه خود را بشناسم برایم فرقی نمی‌کرد ولی از آن به بعد دیگر نتوانستم تاب بیاورم، مثلاً گاهی که دوستانم جمع می‌شدند و دسته جمعی به بیرون می‌رفتیم آنها همه یک صدا مشغول چشم چرانی و دختر بازی بودند که برای آنها هم طبیعی و هم لذت بخش بود ولی برای من چه؟؟؟؟ در هر جایی که بودیم خواهی نخواهی بحث بحث دختر و دختر بازی پیش می‌آمد و آنها انتظار داشتن که من هم با آنها همراه شوم آخر ما رو چه به این کارها؟؟ در کل دنیای دگرجنسگرایان با دنیای ما توفیر دارد به خصوص اگر از گی خوششان نیاید .....

مورد دیگر ایزوله شدن گی‌هاست. مادامیکه اولین حرف گی‌ها پرسیدن در مورد پوزیشن و قد و وزن و سرو لباس همدیگر است خوب معلوم است روابطی که بر پایه این‌ها شکل یابد استوار نیست، ما هنوز یاد نگرفتیم که دوستانمان را به خاطر هم احساس بودن بخواهیم نه پوزیشن و قد و وزن و سرو لباس. بعضی اوقات بچه‌ها حرف‌هایی را می‌زنند و ملاک‌هایی برای به قول خودشان بی‌اف‌دار شدن دارند که مضحک و بچه‌گانه است، از تیپش خوشم نیومد شلوار پارچه‌ای پوشیده. اه اه موهاش

ریخته. دماغش گنده س. قدش از من کوتاه تره. وایییی فارسی حرف می زنه لهجه داره. بچه شهرستانیه ولش کن، و ...

آنگاه که غرور کسی را له می کنی،

آنگاه که کاخ آرزوهای کسی را ویران می کنی،

آنگاه که شمع امید کسی را خاموش می کنی،

آنگاه که بنده ای را نادیده می انگاری ،

آنگاه که حتی گوشت را می بندی تا صدای خرد شدن غرورش را نشنوی،

آنگاه که خدا را می بینی و بنده خدا را نادیده می گیری، می خواهم بدانم، دستانت را بسوی کدام آسمان دراز می کنی تا برای

خوشبختی خودت دعا کنی؟

بسوی کدام قبله نماز می گزاری که دیگران نگزارده اند؟

هنوز یاد نگرفتیم انسان های زیادی در کنارمان هستند با سر و وضعی ساده ولی مهم اینجاست که احساس آنها خیلی پاک تر و شکننده تر از ماست. هنوز یاد نگرفتیم که همجنسگرایان مثل همه مردم از یک طبقه و قشر نیستند. هنوز یاد نگرفته ایم که در شهرهای کوچک و خیلی کوچک هم همجنس گرایانی هستند که حق زندگی حق عاشق شدن دارند ولی کسی جز تنهایی با آنها دوست نیست. هنوز یاد نگرفته ایم که نباید معایب و نداشته های دیگران را به حساب خطا و گناه آنها بگذاریم. هنوز یاد نگرفته ایم که به زیانمان یاد دهیم که به جای خار بودن و شکستن دل دیگرهم احساسانش میتواند خیلی راحت دلی را بدست بیاورد. مادامیکه یک همجنس گرا به دلیل نوع لباس و قیافه ظاهری از یک هم احساسش طرد می شود خوب طبیعی ست از دیگران هم کناره می گیرد، حال درد بی درمان نگرش مردم و دولت و دین و ... سر جای خود دوست شما حمید دانشجوی 24 ساله از کردستان



انسان ترکیبی ست از نیروهای متناقض چون روح و جسم، احساس و خرد، آزادی و اجبار، نیروی زنانه و نیروی مردانه و ... در اسطوره آفرینش آمده است که خدا زن را از بغل مرد آفرید. این خود گواهی ست بر این مهم که انسان موجودی یگانه بوده است. ( اسطوره ی آفرینش) او در این یگانگی خود موجودی کامل و بی نیاز است و دارای جنسیت خاصی نیست، بلکه مجموعه ایست از دو جنس. این احساس یگانگی اولیه در روانشناسی معاصر به دوران کودکی نسبت داده می شود و فروید آن را "نارسیسم" و یا "خودشیفتگی اولیه" نام نهاده است.

بعبارت دیگر انسان در این یگانگی اولیه ی خود با طبیعت در پیوند است. انسان اما با خوردن سیب دانایی به خرد دست یافت و از مرحله ی جمعی ناخود آگاه به مرحله ی فردی خود آگاه رسید. رسیدن به خرد اما بدون عشق ممکن نیست. بدین گونه "آدم" و "حوا" با دستیابی به خرد و عشق زمینی متوجه تفاوت های یکدیگر می شوند. و اینجاست که انسان متوجه تناقض و تضاد درونی خود می شود. تناقض میان بخش زنانه و بخش مردانه ی خود. بدین سبب سرچشمه ی پیدایش مذاهب را جنگ این دو نیرو در تضادهایشان دانسته اند. هیچیک از مذاهب و مسالک اما به ترکیب این دو نیرو تن نداد، بلکه آن ها را بصورت دو دشمن به دو بخش نیک و بد، روح و جسم، اسطوره و تاریخ و سرانجام ضعف و قدرت تقسیم کرد. این دوآلیسم فکری یکی از منشاءهای جدایی این دو نیرو و این دو جنس شد. زن بدلیل قدرت باروری خویش، مظهر طبیعت، جسم ولذت شد و مرد مظهر روح وکمال طلبی. بهمین دلیل در مذاهب "زن" موجودی غریبه و سرچشمه ی لذات وهوس های زودگذر و یا "فتنه گر" (اسلام) است که باید مهار شود. در اساطیر زرتشتی "زن" فرزند "جهی" دختر اهریمن است و "جهی" در متون پهلوی بمعنای روسپی ست. او نه تنها اهریمن را بر ضد اهورامزدا بر می انگیزاند، بلکه اغواگر نیز هست. در يك کلام "زن" در تفکر انسان اخلاقی ایرانی موجودی خطرناک است. این هراس جنسی یکی از مهم ترین علل سترونی فرهنگ ما بوده است؛ حتی در پرسپولیس نیز که قرار است پرستشگاه زندگی باشد هیچ تصویری از زن نمی بینیم، بلکه تنها تصاویر جنگجویانی را مشاهده می کنیم که بر هر چیز مهر اخلاقی می زنند و علیرغم نیروی بازو و روحیه ی جنگ طلب که با نیروی زنانه در تضاد است، در طول تاریخ تبدیل به قومی سربریزر و مطیع و سرشار از حس گناه می شود.

بعبارت دیگر "زن" برای مرد ایرانی با کنشش جنسی برابر است. پس به سرکوب او می پردازد تا امیال جنسی خود را نفی کند. زن در فرهنگ ما دارای دو چهره می شود: یکی "مادر" که گویند "بهشت زیر پای اوست" (اسلام عزیز نیز که به مقوله ی غریزه ی جنسی بسیار علاقمند است، رابطه ی جنسی را تنها در صورت بوجود آمدن فرزند و "مادر" شدن زن مشروع می داند... پس آنان چون کشتزارند و شما کشتگران...". قرآن) و دیگر "فتنه گر"، که باید سرکوب شود.

تفکر "پدرسالارانه" و تا ریشه اخلاقی اما در جامعه ی ما تنها به این یا آن اندیشه و مسلک محدود نشده بلکه در ادبیات، تئاتر، سینما، سیاست و خلاصه در تمامی عرصه های دیگر نیز بوضوح خود را نمایان می سازد. اگر روشنفکری را با معنی واژه ای آن نیز "روشن اندیشیدن"، "صاحب اندیشه بودن" معنا کنیم، با تعمقی در می یابیم که در بازتولید فرهنگی و هنری اش درگیر همین دو چهره ی غالب از نیمه ی دیگرش، بخش زنانه ی وجودش، به همان تعاریف اخلاقی - مذهبی دچار است. مثلاً در اکثر آثار ادبی معاصر، نویسنده در تیپ سازی شخصیت های "زن خوب" و "زن بد" معیارهای "اخلاقی / جنسی" واپس گرا را بکار می برد و در

بین آثاریزنان نویسنده متنی بیشتر مورد توجه قرار می‌گیرد که از شیوه‌ی نوشتار مردانه تقلید کند و زن را از دریچه‌ی چشم مرد ببیند. حتی اگر در جایی نیز بنا بر مصلحت قابل باور ساختن ادعایش در پیشرو بودن و باور بر مدرنیته به دفاع از حقوق زن بپردازد، در بطن خود و در تولیدات ادبی فرهنگی اش آنچنان با این موجود بیگانه است، که لاجرم به سطح اکتفا می‌کند. به کجا می‌توانی پناه برد جز به تلاش برای شناخت و شناساندن "خود" سرکوب شده‌ات تا شاید گوشه‌ی شنوا بیابی.

تمامی این توضیحات بهانه‌ای بود برای زدن نقبی به موضوع اصلی این بحث؛ ضرورت به زیر علامت سوال کشاندن تعاریف غالب و پیش شرط‌های تاریخی از یکسو (که متأسفانه در نگاه آن به "زن" تفاوتی میان "روشنفکری" و "عامه" وجود ندارد)، و موضوع قرار دادن "زن" یا لاقول رسیدن به نگاهی و تعریفی "دیگر" از زن در تئاتر از سوی دیگر. نتیجه‌ای که به کل بشریت سود خواهد رساند و رسیدن به تعریفی "دیگر" از کلیت بافت جوامع بشری را آسان‌تر خواهد کرد.

در قسمت‌های بعدی این بحث، نگارنده‌ی این سطور تلاش خواهد کرد تا با پرداختن به تعاریف انسان امروزی تئاتر، که مسلماً برای رسیدن به تعاریفی "دیگر" به تجربه‌ی فرم‌های "دیگر" در تئاتر نیازمند است، به ضرورت وجودی مقوله‌ی ای بنام "تئاتر فمینیستی" بپردازد. در این بحث واژگانی چون "استتیک"، "زبان" و "تصویر" نقش مهمی خواهند داشت.

### تئاتر فمینیستی

می‌دانیم که در درون جنبش فمینیستی جریان‌های فکری مختلف وجود دارد. تا آنجا که به تئاتر مربوط می‌شود، زنانی از همه‌ی جهت‌های فکری موجود در جنبش فمینیستی در پایه‌ریزی و بنیان‌گذاری شاخه‌ی ای از تئاتر بنام "تئاتر فمینیستی" سهیم بوده‌اند. در یک تعریف عام از تئاتر فمینیستی می‌توان گفت که نوعی از تئاتر است که از دید زنانه و توسط زنان، سیستم و فرهنگ مردسالارانه‌ی حاکم بر جوامع را زیر سوال می‌برد. بهمین دلیل است که این نوع تئاتر از فرهنگ حاکم فاصله می‌گیرد و نوعی تئاتر "آلترناتیو" محسوب می‌شود. تحقیق در مورد تئاتر فمینیستی باید در ورای انواع نقد تحلیلی موجود انجام گیرد چرا که دارای خصوصیات مستقلی است که تا شناخته نشوند، هر نوع بحث تحلیلی را به اشتباه وا می‌دارند. ژانل راپشلت معتقد است تئاتر فمینیستی و تئوری تئاتر برشت از دو نظر دارای نقاط مشترکند. یکی اینکه هر دو در تعریف "تئاتر پلاتنفرم" جای می‌گیرند و دیگری اینکه هر دو قوانین اجرای نمایشی رایج فرهنگ حاکم مردسالارانه را در هم می‌ریزند. جین گالوپ معتقد است که "مطرح ساختن تفاوت میان دو جنس بدون قصد متضاد انگاشتن آنها شاید تمام مشغولیت فمینیسم باشد". اگر این بحث را به تئاتر منتقل کنیم که در شکل کلاسیک خود همیشه ورطه‌ی نبرد تضادها بوده است - نبرد طبیعت و فرهنگ، نبرد انسان و خدا - تا حدودی به اصل مشکل نزدیک شده‌ایم. پست مدرنیسم نیز بدرستی تئاتر کلاسیک را به نقد می‌کشد. تئاتر کلاسیک با همه‌ی عظمتش تنها توانست دو صحنه‌ی "تراژیک" و "کمیک" را به عرصه‌ی وجود بیاورد. تئاتر امروز تنها از طریق تجدید نظر در گذشته‌ی خود است که می‌تواند به حیات ادامه دهد. گالوپ معتقد است که استفاده از واژه‌ی "درام روایتی غرب" در مورد تئاتر کلاسیک شاید درست‌تر باشد. به اعتقاد او تئاتر امروز "آوانگارد" شده است. تئاتر آوانگارد امروز دیگر چون تئاتر تراژیک و کمیک به قهرمان و نقطه‌ی اوج نیاز ندارد. تئاتر امروز تئاتر اکسیون و حرکت است.

با اینهمه به اعتقاد او فرم‌های اجرایی امروز با تئاتر کلاسیک در تضاد نیستند، بلکه ادامه‌ی منطقی آن هستند. ما به تئاتر نمی‌رویم تا تنها ببینیم، بلکه می‌خواهیم دیده شویم. می‌خواهیم از نگاه در آینه‌ی بازگردیم که انکار جریان جاری را منعکس کند، تا بتوانیم نگاه مرسوم را در ذهنمان بشکنیم. تئاتر کلاسیک اما چگونگی شکستن این نگاه را به ما نشان نمی‌دهد.

ماری لویزه فلاپسری یکی از زنان نمایشنامه‌نویس است که علاوه بر بیان مسئله‌ی زن در جامعه‌ی مردسالار در نمایشنامه‌ی خود بنام "پرده‌ی ای در سر" بر فرم نمایشی و شکل شخصی تولید هنری خود تأکید می‌ورزد و متهم می‌شود که ساختمان فکری دراماتیک ندارد. ولی ایراد در چیست؟ او از آنجا که این آزادی را برای خود قائل می‌شود که خواسته خود را دنبال کند،



مرزهای تئاتر را تا بیرونی ترین سطح می گشاید و بدنال غیر ممکن هاست. اورزولا کرشل در مصاحبه ای می گوید: درام از پایان عمر آغاز می شود- چیزی دیگر آنطور که بوده نیست؛ چقدر مرگ های مرده، چقدر خشونت، چقدر فریاد، و اینها همه فانتزی های عصبی مردانه. من تابحال هیچ اندیشه ی دراماتیکی را در مورد تولد، در مورد آغاز زندگی نشنیده ام. منظورم این نیست که حتما تولد را بعنوان يك اکت نمایشی آرزو می کردم، ولی بی اعتنایی به این مرحله بسیار سؤال برانگیز است چرا که بعنوان واقعه ی دراماتیک برسمیت شناخته نمی شود.

سال ۶۸ نقطه ی عطفی در تئاتر فمینیستی محسوب می شود. در این سال بحران های سیاسی و اجتماعی در اروپا اوج گرفتند و سیاست های فرهنگی و جنسیتی دستگاه های حاکم زیر سؤال رفتند. حرکت سازمان های زنان در این دوره بر روی شکل گیری اولین تظاهرات سیاسی تأثیر مستقیمی داشت. در همین دوره بود که تئاتر فمینیستی شکل گرفت که در شکل آغازینش بصورت نمایش خیابانی اجرا می شد. در انگلیس، دومین نسل تئاتر فمینیستی پا به عرصه ی وجود نهاد. نسل اول بنماینده گی جین آردن، آن جلیکو، و دوریس لزینگ در دهه ی ۵۰ فعالیت های خود را در زمینه ی تئاتر فمینیستی آغاز کرده بود.

### شکل گیری تئوری فمینیسم سوسیالیستی در تئاتر انگلیس

در تئوری فمینیسم سوسیالیستی رابطه ی میان جامعه، اقتصاد، و جنسیت بر صحنه ی تئاتر مورد بررسی قرار می گیرند. فمینیست های سوسیالیست تئوری برشت را در تئاتر الگوی تولیدات هنری خود قرار می دهند. سیریل چرچیل شیوه ی نوشتاری اپیزودیک برشت را، که در آن هر اپیزود مستقل است ولی در طول نمایش نقاط گره اپیزودها با یکدیگر ارتباط پیدا می کنند، در دستور کار خود قرار می دهد.

تئوری و طرح اجرایی برشت تأثیر بسزایی در تئاتر انگلیس داشته است. این تأثیرپذیری از اولین سفر Berliner Ensemble در سال ۱۹۵۶ به انگلستان و چاپ کتاب "برشت در تئاتر" توسط جان ویلت در سال ۱۹۶۴ آغاز شد.

سنت تئاتر سیاسی به زمان شکل گیری جنبش سوسیالیستی در انگلستان برمی گردد، و دراماتولوژی سازمان یافته ای که پایه اش نقد اجتماعی بود، از این طریق بنیان گذاشته شده است. تئاتر سیاسی نیازمند این توانایی است که ایده ها و روابطی را مشخص و آشکار کند که ایدئولوژی را نمایان می سازند. بر عکس شیوه های رئالیستی و ناتورالیستی که ایدئولوژی را پنهان می کنند و می پوشانند، تئوری های برشت در مورد اشکال اجتماع و ساختمان اپیک و فاصله گذاری بر این اصل استوار است که روابط اقتصادی پایه ی واقعیات اجتماعی هستند؛ او به این طریق ایدئولوژی مبارزه با شرایط تاریخی را برجسته می سازد. سو آلن کیس معتقد است که تئوری فمینیستی باید خود را در عمل سیاسی بازباید تا بدین وسیله به مخاطب واقعی خود نزدیک شود. او معتقد است که فمینیسم نباید خود را در برج عاج زندانی کند. بنظر من ولی تئوری فمینیستی می تواند با غلبه بر تمام ایدئولوژی ها در پیدا کردن راه حلی برای تمام زنانی که امروز و اکنون زندگی می کنند بسیار کارساز باشد و از این طریق ارتباط خود را با دنیای واقعی اطراف حفظ کند.

### *performance art*

### با نوع امروزی تئاتر فمینیستی

"تئاتر زنان" و "تئاتر فمینیستی" دو واژه ی کاملاً متفاوتند و الزاماً اثر هر زنی که کار تئاتر کند جزو ژانر تئاتر فمینیستی محسوب نمی شود. ما در تئاتر نیز زنانی را داریم که هنوز به حدی از خودآگاهی نرسیده اند و از اینکه کارشان برچسب ضد مرد بودن بخورد هراس دارند. از سویی، تئاتر فمینیستی را تئاتر حرکت و آکسیون تعریف می کنند، چرا که می خواهد انفعالی را که قرن ها برای زن در حضور اجتماعی اش تعیین شده، نفی کند.

در فرهنگ واژه های روانشناسی، "خلاقیت" چنین تعریف شده است: "توانایی دیدن و ایجاد مناسبات و روابط جدید؛ توانایی تولید



ایده های مخالف نورم؛ توانایی فاصله گرفتن از الگوهای فکری رایج." در فرم امروزی تئاتر فمینیستی که آگاهانه از ساختمان مردسالارانه ی تئاتر کلاسیک فاصله می گیرد، زبان بدن، زبان غالب است. اجرا کننده می تواند خود را بعنوان یک کاراکتر، و بازی و حرکات بدن خود را بعنوان سمبل های آداب و رفتارهای روزمره بکار گیرد.

در این نوع اجرایی تئاتر فمینیستی بدن بازیگر به یک متافور، یک وسیله ی ایجاد ارتباط تبدیل می شود که به تحلیل خود انسانی اش می پردازد.

هنر پرفورمنس در سال ۷۰ در آمریکا، انگلیس، کانادا، فرانسه و هلند بعنوان شاخه ای از تئاتر برسیمت شناخته شد، ولی از آنجا که این هنر هنوز در کشورهای بی که سنت دراما در آنها ریشه دارد، بطور کامل پذیرفته نشده، بسیاری از زنان به این فرم تئاتری روی آوردند. بهمین دلیل بسیاری از زنان پرفورمر فمینیست هستند، مثل آنی گریفین، لوری آندرسن، تریشا براون و ...

### نمونه ای از گروه های فمینیستی تئاتر

#### *Tatticoram* گروه تاتی کورام

یک گروه تئاتری است که در آکسفورد تشکیل شده و اعضای آن ۴ زن بازیگر و رقصنده اند. بازی های آن ها بیشتر به شکل work in progress انجام می شود تا بصورت قطعه های از پیش حاضر شده، چرا که معتقدند خلاقیت در حین کار بیشتر خود را شکوفا می سازد تا بر روی کاغذ. همه آن ها علاوه بر بازیگری تجربه ی نویسندگی و کارگردانی نیز دارند. در کار آن ها "حرکت" در درجه ی اول اهمیت قرار دارد و "متن" در درجه ی دوم. طرح نور در کار آن ها از همان جلسه ی اول تمرین های بازیگری تمرین می شود. آخرین اجرای آنها "سه خواهر، در من می خواهم به مسکو بروم" (۱۹۸۸) نام دارد که بر اساس "سه خواهر" چخوف تنظیم شده است.

سوزانا ریکاردز، کارگردان این گروه می گوید: وقتی که اثر را خلق می کنی، آنچه را که می خواهی در آن بازگو می کنی. چیزی که قبلاً گفته نشده. قبل از هر چیز بدین خاطر که در تئاتر سنتی تعداد بسیار محدودی نقش های قوی برای زنان در نظر گرفته شده است. مسقیماً با تماشاگر حرف می زنی و تمام قصد اینست که به طریقی بگویی "به این زنان گوش بده."

#### *Pina Bausch* و تئاتر *Wuppertal*

رایموند هوگف که کتابی درباره ی پینا باوش و تئاترش نوشته، می گوید: قرار بود در نمایش جدید پینا باوش داستان عشقی میان یک زن و یک کرگدن بازگو شود. در شب اجرا به او خبر دادند که کرگدن را نمی تواند بر روی صحنه استفاده کند و او بناچار بجای کرگدن از مردی با کت و شلوار خاکستری استفاده کرد. چرا که نقش انسان و کرگدن قابل تعویضند و رابطه ی میان زن و مرد گاهی اوقات به همین اندازه ناممکن.

در تئاتر پینا باوش ناممکن امکان انجام یافتن می یابد؛ خود را امتحان کردن، در خود فرو رفتن و جستجو کردن و شاید، یافتن. وقتی یکی از بازیگرانش از او می پرسد که آیا در یک صحنه از نمایش باید صحبت شود، یا این که فقط حرکت انجام می شود، او جواب می دهد، "باید امتحانش کنیم، همینطوری در تئوری نمی توانم بگویم." پینا باوش در پی آن نیست که نقش "دانا کل" را بر عهده بگیرد.

او می گوید: "دانا کل" بخودش حق می دهد که برای بقیه تکلیف تعیین کند و ادعا کند که همه چیز را می داند، من اما خودم در حال جستجو هستم، من هم مثل بقیه شما می کنم.

تئاتر باوش نمی خواهد نقش ناجی بشریت را بازی کند. او مرزهای میان تئاتر، بالت، تئاتر بیانی و تئاتر رقص را در هم می شکند. در بسیاری از نمایش های او مردها با زنان مثل عروسک رفتار می کنند. در نمایش "زنان به سفر می رود" چند مرد دخترکی را که در گوشه ای ایستاده، بغل می کنند. اگر با دیدن این صحنه فقط فکر کنیم که اتفاق عجیبی نیفتاده، بلکه فقط مردهایی دخترکی را از اینسو به آنسو بردند و بغل کردند، در سطح مانده ایم از دیدن این صحنه ام می توان فکر کرد که يك مرد در نهران موقعیتی را آرزو می کند که دخترک بی حرکت و بدون هیچ عکس العملی بایستد و اعتراض نکند.

در تئاتر پینا باوش مرتب اتفاق می افتد، همیشه حرکت هست و تصویر. تئاتر باوش خود را به ما تحمیل نمی کند، بلکه آنقدر تصویر به ما پیشنهاد می کند، تا بتوانیم حق انتخاب داشته باشیم.

پینا باوش امروز یکی از مطرح ترین کارگردان های جهان است. با این همه همواره در طول عمر هنریش با برخوردهای شدیداً عصبی منتقدین و مقامات کنسرواتو روبرو بوده است. بارها در سالن نمایش او با عصبیت به هم خورده و منتقدی معترض از آن بیرون رفته است. چرا که تئاتر باوش تمام باورهای سطحی ما را در اینکه در صلح و صفا زندگی کنیم، زیر سؤال می برد. تئاتر او تمام آن چیزهایی که پس پشت ذهن مان فرستاده ایم تا رنج حرف زدن و فکر کردن درباره شان را بر خود هموار کنیم را از پستو بیرون می کشد و در مقابلمان قرار می دهد.

با اینهمه خود او در مورد تئاترش می گوید: من نمی توانم و نمی خواهم پیام خاصی بدهم و به دیگران راه حل نشان بدهم. من سؤال طرح می کنم. جواب را هر کس می تواند برای خود پیدا کند. من حکم صادر نمی کنم .

او در لابلای حرف هایش این جملات را تکرار می کند: "من نمی دانم" یا "من احساس می کنم که " یا " بنظر من مهم است که ..."

حس کردن، تجربه کردن، و رشد کردن، فلسفه ی تئاتری باوش را می سازد، و همه ی این ها مجموع آن چیزی هستند که جهان ما کم دارد. استتیک زنانه، آنچه با زندگی پیوندی ابدی دارد و با هر آنچه مرگ آفرین و قدرت طلب است، فرسنگ ها فاصله دارد. این فاصله درست است...

### فرانکا رامه *Franka Rahme*

"ایده ی مطرح کردن مسائل خاص زنان را مدت ها بود که در سر می پروراندم. چرا ؟ چون من يك زن هستم. چون در این مورد حرف های بسیاری برای گفتن داشتم. چون خشمی در من بود که باید بیانیش می کردم. ما روش گروتسک را برگزیدیم، چرا که بر این باوریم که گریستن و دلسوزی برای خود هیچ کمکی به ما نخواهد کرد."

فرانکا رامه یکی از مهم ترین پایه گذاران تئاتر فمینیستی است. او بازیگر اکثر نمایش های داریو فو بود و تا سال ها بنام همسر داریو فو از او یاد می شد. فرانکا رامه با بازی تك نفره اش در نمایش "فقط بچه، آشپزخانه، و کلیسا" راه مستقل خود را بعنوان يك تئاتری فمینیست آغاز کرد. او در همان سال ها در مصاحبه ای می گوید: "من همیشه علاقه داشته ام سرنوشت زنان را بر روی صحنه بازسازی کنم. می دانید، در کارهای مشترکم با داریو فو همیشه این احساس را داشته ام که خلاقیتم محدود شده است. چرا باید در این مورد سکوت کنم؟ بهرحال با بازی در این نمایش دارم احساس واقعی خودم را تحقق می بخشم. رامه معتقد است که تئاتر فمینیستی بهیچوجه تنها برای زنان انجام نمی شود، بلکه مخاطبانش مردان نیز هستند.

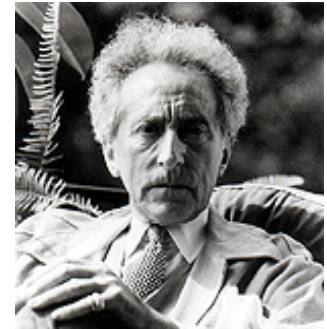
تئاتر فمینیستی پایه گذاری شده از سوی رامه مورد حمایت همه جانبه ی سازمان ها و جنبش های زنان قرار گرفت و سازماندهی اجراهای آن در شهرهای مختلف ایتالیا توسط این سازمان ها انجام می شد. در یکی از اعلامیه های تبلیغاتی سازمان های فمینیستی آمده است:

"ما فمینیست ها مفتخریم که نوعی از تئاتر را عرضه می کنیم که در آن به موضوع زن پرداخته می شود، چرا که تجربه به ما

ثابت کرده که این نوع تئاتر می تواند جامعه ای را که تا ریشه سنتی است، به تفکر وا دارد." با اینهمه برخی از فمینیست ها نیز به او انتقاد می کردند که موضوعاتی که در تئاتر او مطرح می شود، از جمله کورتاژ، ستم جنسی، و پذیرفته نشدن زن بعنوان فرد، موضوعاتی تکراری هستند که از سال ها پیش در درون جنبش فمینیستی در مورد آنها بحث شده است.

او در پاسخ می گوید: "اینکه در مورد این موضوع ها بحث شده، دلیل بر حل شدن آن ها نیست. وقتی که هنوز کلیسای کاتولیک کورتاژ را جنایت می داند، گواهی بر این واقعیت است که هنوز ابتدایی ترین حقوق زنان برسمیت شناخته نشده. از سوی دیگر تا زمانی که معضل وجود دارد، جای دارد که در تئاتر به آن پرداخته شود. تئاتر يك هنر مردمی است و روی سخنش تمام اقشار هستند و نه فقط روشنفکران."

استقبال بی نظیر تماشاگران از نمایشهای رامه با رقم نزدیک به ۲۰۰۰ تماشاگر برای هر اجرا ، خود گواهی بر این نکته است .



ژان کوکتو در ۱۸۸۹ در حومه پاریس به دنیا آمد و در ۱۱ اکتبر ۱۹۶۳ در شهر پاریس از دنیا رفت. او نویسنده، کارگردان، نقاش بوداما خودش را شاعر می دانست. در ۱۰ سالگی پدرش را از دست داد و گویا مرگ پدر بر او تأثیر زیادی گذاشت. در ۱۷ سالگی اولین شعرش را منتشر کرد و تا ۱۹ سالش تمام شود، دفتر شعرش تدوین کرده بود. در ۱۹۱۷، باله ای ساخت به نام «لیبرتو» که طراح صحنه اش پاپلو پیکاسو بود. از آغاز دهه ی ۳۰ به فیلم سازی روی آورد. در سال های بعد فیلم نامه نوشت و به بازیگری پرداخت. دوستی اش با ژان ماره بر کار هنری هر دو، فصلی تازه گشود. کوکتو مواد مخدر و به ویژه تریاک مصرف می کرد و چند بار به دلیل مسمومیت حاصل از مصرف بیش از اندازه بستری و تحت مداوا قرار گرفت

نمی توان از ژان کوکتو و آثارش صحبت کرد، بی هیچ اشاره به «بای سکشوال» بودن او . او یک دوجنس گرا بود و در بسیاری شعرها، داستان ها، طرح ها و فیلم هایش مستقیم یا غیره مستقیم به بیان تمناها و نیازهای عاشقانه اش به همجنس می پرداخت. شاید اگر جز این بود، نمی توانست جهان را «آن طور دیگر» ببیند و آن را در پیکر اشکالی پیشتر ناشناخته به ما عرضه کند.

## دروغگو

### نوشته‌ی: ژان کوکتو

### برگردان: فرهنگ کسرانی

من دلم می خواهد حقیقت را بگویم. عاشق حقیقتم، ولی حقیقت عاشق من نیست. این حقیقت است، حقیقت عاشق من نیست. اما حقیقت همین که از دهانم بیرون می‌آید ریختش دگرگون می شود و روبرویم می‌ایستد و من می شوم دروغگو و همه به من چپ چپ نگاه می کنند.

ولی من آدم راستگوئی هستم، دروغ را دوست ندارم. قسم می خورم. دروغ در دسرهای وحشتناکی به بار می‌آورد. آدم را به دام می‌اندازد. مثل تناب دورش می پیچد و به زمین می‌اندازدش تا همه به ریشش بخندند. اگر کسی از من در باره‌ی چیزی بپرسد، دلم می خواهد آن چیزی را که فکر می کنم بگویم. من دلم می خواهد حقیقت را بگویم. می خواهم پاسخ حقیقت داشته باشم. من گرفتار حقیقتم. حقیقت مسئله‌ی من است. ولی نمی فهمم چطور می شود که از ترس و نگرانی از اینکه مبادا باعث خنده‌ی دیگران بشوم، بی‌هوا دروغ می گویم. آری، دروغ می گویم. و باری، دیگر خیلی دیر است که بخواهم خود را پس بکشم و از دروغ بگریزم. همین بس که تنها یکبار به دام دروغ بیفتی، دیگر همینجور پشت سر هم می‌آید. فرار از تله‌اش به این سادگی ها نیست. باور کنید، خیلی سخت است.

گفتن حقیقت خیلی ساده است. برای آدم های تیل یکجور برانزنگی است. آدم می داند که دیگر اشتباه نمی کند. دیگر سختی ای در کار نیست؛ سختی‌اش همان نخستین دم است، آن دم که دهان می گشائی؛ بعد، همه چیز روان و ساده است، و من...! وای مگر شیطان می گذارد.

دروغ تنها سرنگون شدن به درون مفاکی هولناک نیست. او شما را، که انگار نشسته باشید در چارچرخه‌ای روی فانفاری بزرگ و بیچاپیچ، آن چنان پرشتاب و تیز از فراز و فرود تپه‌های بلند و ترسناکش می برد که نفستان بند می‌آید، گلویتان به هم می‌آید، و قلبتان را از تپش بازمی ماند.



خانم ها و آقایان، آیا می دانید چرا من گفتم که دروغ می گویم و دروغ را دوست می دارم؟ نه، چنین چیزی حقیقت ندارد. من این ها را تنها به این انگیزه گفتم تا شما را به دام بی اندازم، تا رفتارهایم را دریابم، و بتوانم پاسخگویشان باشم.

من دروغ نمی گویم. من هرگز دروغ نمی گویم. من از دروغ بیزارم، و دروغ از من بیزار. من دروغ گفتم تا به شما بگویم که من دروغ می گویم. اکنون می بینم چگونه چهره‌ایتان درهم می رود. هرکس از ترس اینکه مبدا من از او بازخواستی بخواهم، به جای دیگری می رود روی سندلی دیگری مینشیند. خانم گرامی، شما دیروز به شوهرتان گفته بودید رفته اید خیاطی. آقای گرامی، شما به همسرتان گفته بودید که با دوستان به جنگ رفته بودید. درست نیست، راست نیست که نیست. یارای این را دارید که انکارش کنید؟ هیچکس تکان نمیخورد؟

چقدر خوب. می دانستم انگشت روی چه چیزی بگذارم. ساده است که به دیگران انگ بزنی یا گناهکار بینگاریشان. شما یان ادعا می کنید که من دروغ می گویم ولی شما دروغ می گوید. و چقدر هم زیبا.

من هرگز دروغ نمی گویم. می شنوید! هرگز. و اگر زمانی ناگهانی دروغی بگویم تنها به این خاطر است که کاری برایتان کرده باشم... جلوی درد و اندوهی را بگیرم... نگذارم چالشی پیش بیاید. یک دروغ شایسته، دروغ مصلحتی. از روی ناچاری، از ناگزیری باید دروغ گفت. کمی... اینجا و آنجا... دروغ گفتن...

چیزی گفتید؟ شما چیزی گفتید؟ انگار که... یعنی فکر کردم... نه... چون این گونه دروغ ها را به من بستن شگفت‌آور است. راستش از سوی شما خیلی مسخره است، از سوی شما یانی که دروغ می گوید آن هم در برابر کسی که دروغ نمی گوید. ببینید، به تازگی... ولی نه... شما سخنان مرا باور نخواهید کرد.

ولی از اینها گذشته، دروغ... دروغ چیز باشکوهی است. خوب فکر کنید! باور کردن یک دنیای به دور از حقیقت. دروغ گفتن. و درست است که حقیقت چهره‌ای سترگ و شکوهمندی دارد و مرا به راستی شگفت زده می کند. آری حقیقت. حقیقت و دروغ همترانند. شاید دروغ کمی توانمندتر باشد... هرچند که من دروغ نمی گویم.

چه گفتید؟ من دروغ گفتم؟ مطمئنید! من دروغ گفتم آن هنگام که به شما گفتم، دروغ می گویم.

یا من دروغ گفتم آن هنگام که به شما گفتم دروغ می گویم، یا آن هنگام که گفتم، من دروغ نمی گویم؟ یک دروغگو. من؟ راستش را بخواهید من خودم را نمی شناسم. همه چیز در درونم گیج و گنگ می شود. چه حالت شگرف و ناآشنایی! من یک دروغگو هستم؟ از شما می پرسم. من بیشتر یک دروغ هستم. یک دروغ که همواره حقیقت را می گوید.

## نقاشی

شاپور شهیدی در 1336 در ایران به دنیا آمد. در کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان فیلمسازی آموخت. در تئاتر، تلویزیون، و سینما به بازیگری پرداخت. تابلوهای نقاشی و نقاشی/مجسمه شاپور شهیدی در چند نمایشگاه تکنفره و گروهی در تورنتوی کانادا به نمایش گذاشته شده است. فیلم کوتاه "سیلیکون" برنده ی جایزه طلای "رمی" هیوستون 2006 است. او در حال حاضر به ساختن فیلم های تجربی و طراحی روبات های بی.ای.آ.ام (BEAM Robotics) ، در تورنتو، محل سکونت خود، مشغول است.



برای آشنایی با کارهای شاپور شهیدی به آدرس زیر سر

بزنید. [www.shapour.ca](http://www.shapour.ca)

## ❖ برنامه رادیویی حرف های سیاستین

متن مصاحبه ی رادیو اف ام CJSW در استان آلبرتا کانادا با دبیر کل سازمان همجنسگرایان ایرانی

- درود به آرشام و خوش آمدید به شوی رادیویی ما

درود می فرستم به تمام شنوندگان شما و ممنون از توجه شما به اقلیت های جنسی ایرانی و اینکه از من دعوت کردید که در برنامه شما شرکت کنم.

- امروزه همه کانادا می دانند که شما هویت جنسی خودتان را آشکار کرده اید و برای دفاع از حقوق اقلیت های جنسی ایرانی تلاش می کنید. آشکار سازی هویت جنسی برای یک همجنسگرا حتی در امریکای شمالی هم هرگز آسان نبوده است. من تصور می کنم این آشکارسازی در جامعه ایران بسیار سخت تر خواهد بود. چه موقع شما متوجه شدید که همجنسگرا هستید و چطور همجنسگرایان در جامعه ایران یکدیگر را ملاقات می کنند.

بله آشکار سازی هویت جنسی در هر جامعه ای با توجه به شرایط و باورهای آن جامعه خیلی مشکل است. شاید یکی از آن دلایل این باشد که از همجنسگرایی در اکثر جامعه ها یک رفتار غیر طبیعی و ناهنجار برداشت می شود.

من از زمان کودکی یعنی زمانی که حدود 8 سال داشتم حس می کردم که با بقیه متفاوت هستم. اما در آن زمان نمی دانستم که من یک همجنسگرا هستم. تا سن شانزده سالگی سعی می کردم کتاب های مختلف روانشناسی را پیدا کنم و هر کتابی را که می دیدم سریع به قسمت روابط جنسی بین دو مرد می رفتم که معمولاً در فصل انحرافات جنسی بود. واقعاً وحشتناک بود چون من احساس می کردم که گناهکار هستم و باید به اصطلاح مؤمن شوم. برای چند سال من فرد مؤمنی بودم و مجازات های بسیاری را برای این حس درونی ام در نظر می گرفتم. اما در سن هجده سالگی زندگی من و باورهای من به کلی تغییر کرد و ذهنم به مانند فرمت کردن کامپیوتر تخلیه شد و سعی کردم اطلاعات صحیح را بدور از برداشت های اشتباه جامعه در آن جایگزین کنم و به اصطلاح به اطلاعات ورودی به ذهنم ویزا دهم. بسیار کار سختی بود اما موفق شدم. یکی از ابزارهایی که واقعا به من در این امر کمک کرد اینترنت بود. اولین باری که به اینترنت دسترسی پیدا کردم توسط یکی از دوستانم بود که با سایت گوگل آشنا شدم و فهمیدم که می توانم به جستجوی صفحات مختلف با موضوعات مورد نظر بگردم. اولین کلمه مورد جستجوی من مرد «Men» بود و توانستم سایت های بسیاری را پیدا کنم و آنجا بود که با واژه Gay آشنا شدم و پس از مدت زمان کوتاهی زندگی من دگرگون شد. متوجه شدم که من تنها فردی نیستم که این احساس را دارم و انسان های بی شماری همانند من هستند و شروع کردم به مطالعه و تحقیق، و دوستان بسیاری پیدا کردم. از طریق اینترنت دوستان بسیاری پیدا کردم که هنوز ارتباط بسیار خوبی با آن ها دارم. اکثر همجنسگرایان داستانی شبیه به من داشته اند، این تقریباً یک داستان همگانی شده است که همه همجنسگرایان به نحوی آن را تجربه کرده اند. در اینجا می توانم به جرأت بگویم که اینترنت و گوگل بودند که من را به خودباوری و در نهایت آشکارسازی سوق دادند و گرنه معلوم نبود الان من در چه شرایطی بودم.

- می دانیم که سالیان سال است که مردم تحت حکومت آیت الله ها در ایران زندگی می کنند و سختی های زیادی دارند. به نظر می رسد که زندگی فعلی ایرانیان بسیار دردناک تر از زمان شاه است و از زمانی که حکومت اسلامی ایران روابط با اروپا و امریکا را تحریم کرد وضع بسیار بدتر شد. اکنون با حضور احمدی نژاد که تفکرات دیکتاتوری دارد، و پلیس مخفی های بسیار، و دستگیری های پی در پی، وضعیت بدتر شده است. زندگی روزانه در ایران چگونه است؟ آیا شما که هم اکنون در تورنتو زندگی می کنید احساس آزادی بیشتری دارید یا نه؟

من تقریباً یک سال و نیم پس از انقلاب ایران متولد شدم و دوران پیش از انقلاب را ندیده ام که الان بتوانم مقایسه عادلانه ای



داشته باشیم. من هم اکنون در تورنتو زندگی می‌کنم و با اطمینان می‌گویم که ایران یک زندان بسیار بزرگ است و مردم ساکن ایران نمی‌دانند که در زندان به سر می‌برند. بسیاری از آنها تصور می‌کنند که آزاد هستند و آزادی دارند اما این طور نیست. من امروز اقرار می‌کنم که 24 سال در یک زندان به وسعت 1.6 میلیون کیلومتر مربع زندگی کردم. من زندانی بودم اما در آن زمان نمی‌دانستم که چه حقوقی را به عنوان یک انسان دارا می‌باشم.

برای خیلی موارد از جمله روابط جنسی، شکنجه، دستگیری، مجازات و ... در قانون اساسی فعلی ایران وجود دارد که برخی از آنها علنی هستند و بسیاری از این مجازات‌ها به صورت غیر رسمی انجام می‌شود. متأسفانه بسیاری از اقلیت‌های جنسی ایرانی از حقوق خود بی‌اطلاع هستند. چند روز پیش من با همجنسگرایی صحبت می‌کردم که می‌گفت: «شلاق زدن و جریمه شدن که خیلی عادی هست، نگران نباش، اگر پلیس کسی را دستگیر کرد چند روز بعد آن‌ها را شلاق می‌زنند و آزاد خواهند شد.» این یک فاجعه هست. مجازات‌هایی که انسان‌ها را شوکه می‌کند و غیر قابل باور است، در ایران یک امر عادی تلقی می‌شود. چرا؟ به دلیل اینکه یک فرد با این مسایل در طول روز پیکار می‌کند و طبیعی است که قبح آن از بین برود. در زمان شاه همجنسگرایی قانونی نبود اما مجازات اعدام، سنگسار و شلاق هم وجود نداشت.

- همجنسگرایی در ایران غیر قانونی است. دولت جمهوری اسلامی اعلام می‌کند که مردم را به دلیل همجنسگرایی اعدام نمی‌کند و ایاز مرهونی و محمود اصغری به دلیل تجاوز به یک کودک سیزده ساله اعدام شده‌اند نه به خاطر همجنسگرایی. ما کمی گیج شده ایم. آقای داگ آیرلند، روزنامه نگار آمریکایی، در روزنامه Gay City News بارها و بارها مقالاتی راجع به تعقیب و آزاد سیستماتیک اقلیت‌های جنسی توسط پلیس نوشته‌اند و اظهار داشته‌اند که دولت احمدی نژاد این روش را در برنامه‌های خود قرار داده است و بارها از کلمه کشتار و قتل عام سیستماتیک نام برده است. برخی از سازمان‌های معتبر حقوقی با این نظر مخالف‌اند که دولت جمهوری اسلامی ایران قتل عام برنامه ریزی شده‌ای را در دستور کار دارد. شما در ایران زندگی کرده‌اید، نظر شما چیست؟

بله در ارتباط با مورد مشهد بحث‌های بسیار زیادی مطرح است، و ما با برخی از فست‌های آن‌ها موافق و با برخی دیگر مخالفیم. همجنسگرایی طبق قانون مجازات اسلامی ایران غیر قانونی است، و جرم محسوب شده و مجازات شکنجه، اعدام و سنگسار در پی دارد. ما پشتیبانان مشخص و معینی در ایران نداریم که به صورت کاملاً رسمی این مورد را پیگیری کنند و به بحث و بررسی بگذارند، در واقع اکثر ارگان‌ها ترجیح می‌دهند این مسائل مسکوت باقی بمانند. برخی از حقوقدانان و فعالان سرشناس نیز به ما اعلام کرده‌اند که ما حامی حقوق شما هستیم اما این حمایت را نمی‌توانیم در مجامع عمومی اعلام کنیم. این طور نیست که پلیس علناً نیروهای خود را برای دستگیری و سرکوب اقلیت‌های جنسی بسیج کرده باشد. البته به نحوی این کار نیز انجام می‌شود اما دستگیری همجنسگرایان در اولویت برنامه‌های دولت و پلیس قرار ندارد. معمولاً تا زمانی که فرد بنا به دلیلی دستگیر نشده است خطری او را تهدید نمی‌کند. زمانی که دستگیر شد باید نگران اتفاقی که در پس آن رخ خواهد داد، باشد. معمولاً در اولین دستگیری‌ها اشخاص را مجبور به امضای تعهد نامه‌هایی می‌کنند که این حق را به پلیس می‌دهد که چنانچه یک بار دیگر به هر دلیلی دستگیر شد، مطابق با قوانین موجود با او برخورد کند.

در مورد اعدام‌های مشهد قضیه بسیار پیچیده شده است. داستان‌های بسیار زیادی در این امر موجود است و دولت ایران بارها جرایم اعلام شده را تغییر داده و هر زمان موردی را بر آن می‌افزاید. به عنوان مثال چندی پیش سفیر ایران در سوئد آن‌ها را قاتل نامید و گفت که پسر بچه‌ای را به قتل رسانیده‌اند و این امر باعث اعدام آن‌ها شده است. ما به عنوان سازمانی که فعالیت‌های حقوقی داریم نمی‌توانیم با تکیه بر داستان‌سازی‌هایی که حتی ممکن هست واقعیت نیز داشته باشند، قضاوت کنیم. در قضیه‌ی اعدام‌های مشهد موارد مهم بسیاری وجود دارد، و نیز مواردی که چون مدرکی محکمه‌پسند برای اثبات آن در دست ما

نیست آن را منتشر نکرده ایم.

- بله واقعیت این است که سازمان های حقوقی مسئولیت سنگینی بر دوش دارند و نمی توانند به داستان ها و گزارش های افراد به صورت صد در صد تکیه کنند. شما دبیر کل سازمان همجنسگرایان ایرانی هستید؛ هدف سازمان شما چیست؟ ما یک هدف بیشتر نداریم که برای رسیدن به آن باید راه های زیادی را بیماییم. تصمیم داریم که یک هدیه برای اقلیت های جنسی ایرانی بفرستیم و نام آن هدیه آزادی هست. سازمان ما در تهیه این هدیه تلاش خواهد کرد اما نیازمند مشارکت هر چه بیشتر مدافعان حقوق بشر، و به ویژه خود اقلیت های جنسی هستیم. به دست آوردن آزادی آسان نیست و باید مراحل زیادی را پشت سر گذاشت و ما در حال حاضر ابزار فرهنگی را انتخاب کرده ایم. برطرف کردن افکار و اعمال هموفوبیایی و مبارزه با نظام مردسالاری و جرم زدایی همجنسگرایی نیز از اهداف انکار ناپذیر ما هستند. یکی دیگر از فعالیت هایی که ما در رأس برنامه های ما قرار دارد، توجه به نگرش های موجود در ارتباط با گرایش های جنسی است. در این ارتباط پرسش هایی در سطح جامعه مطرح خواهیم کرد، و شهروندان معمولی و همچنین رؤسای احزاب و دولت ها دعوت می کنیم که پاسخ بدهند.

- شما از دستگیری ها گفتید، آیا هیچ گاه دوستان شما یا پارتنر شما و یا حتی خودتان دستگیر شده اید و کسی را از نزدیک می شناسی که کشته شده باشد؟

کسی را از نزدیک نمی شناسم که به دلیل مسائل جنسی اعدام شده باشد. به هیچ عنوان وقت پارتنر یافتن هم نداشتم، اما شاهد دستگیری و بازداشت و زندان های کوتاه مدت برای دوستانم بوده ام و خودم هم چندین بار به دلایل خنده دار دستگیر شدم.

- لطفا در مورد دستگیری های خودتان توضیح دهید

کاملاً مسخره است. من به دلیل همجنسگرایی دستگیر نشدم اما به دلیل پوشش منافی شئون اسلامی دستگیر شدم و مجبور شدم که تعهد کنم که دیگر لباس های اینچینی نپوشم و موهایم را آرایش نکنم، در غیر آن صورت تمام مجازات های مربوطه را قبول کرده ام. در آن مدت بارها مورد بازجویی قرار گرفتم اما هر بار و در پاسخ تمام سئوال هایی که در مورد همجنسگرا بودن من بود، این مسئله را انکار کردم.

- شما با سخنرانی خود در جشنواره سالانه Egalé Canada و ARC- International در سیزدهم جون بیش از پیش تبدیل به چهره مدافع حقوق اقلیت های جنسی ایرانی در سرتاسر دنیا، به خصوص امریکای شمالی شدید. رسانه های زیادی از قول شما نوشتند که «ما همجنسگرایان، دوجنسگرایان و دگرجنسگونگان ایرانی را فراموش نکنید.» ما ایمیل های بسیار زیادی داشته ایم که مایل به کمک و حمایتند اما نمی دانند که چطور از خارج از ایران می توان به اقلیت های جنسی ایرانی کمک کرد. شما در آن روز از پروژه های در دست تهیه خودتان صحبت کردید، آیا ممکن است در این مورد بیشتر توضیح دهید؟

بله سخنرانی من در روز سیزدهم ژوئیه بسیار مورد توجه رسانه ها قرار گرفت و هنوز هم ایمیل های زیادی راجع به آن مصاحبه دریافت می کنم. مصاحبه من در بسیاری از رسانه های کانادا، امریکا، استرالیا، انگلستان، فرانسه و اسپانیا منتشر شد اما متأسفانه نشریات ایرانی، حتی نشریات همجنسگرایان، آن را منتشر نکردند و این نشان از همان زمینه های فکری و فشارهای وارد بر جامعه دارد؛ به هر دلیلی ترس از انتشار دارند، یا هویت خود را در خطر می بینند، و یا اینکه به اصطلاح صلاح در انتشار آن نمی بینند. نکته ی مهمی که آن روز اشاره کردم «مالیات بر آزادی» بود و این جمله به عنوان کلام منتخب من استفاده می شود. از جهانیان درخواست کمک کردم چون معتقدم که ما یک خانواده بزرگ ال جی بی تی هستیم و اگر ما نتوانیم یکدیگر را حمایت کنیم پس چه کسی خواهد کرد؟ اعتقاد دارم که برای کمک کردن لازم نیست که مستقیماً به افراد پرداخت. می توان به تهیه ابزارهایی کمک کرد که در بهبود شرایط برای اقلیت های جنسی مؤثرند.

ما در حال حاضر یک نشریه ی ماهانه اینترنتی داریم، و یک رادیو هفتگی که بر روی اینترنت قرار دارد. با توجه به اینکه سایت ما در ایران فیلتر می شود و دسترسی به آن در داخل ایران ممکن نیست، مجبوریم برنامه های خود را برای ایرانیان مقیم ایران از طریق ایمیل ارسال کنیم. این کار هم هزینه های بیشتری در بر دارد و هم دریافت آن در ایران بسیار مشکل و وقت گیر است. در صد هستیم که رادیو اینترنتی خود را تقویت کنیم و آن را به رادیو ماهواره ای تبدیل کنیم. چرا؟

تمام شهرها و روستاهای ایران امکان دسترسی به اینترنت را ندارند و توجه ما نباید تنها به شهرهای بزرگ و مدرن ایران باشد. باید سرتاسر ایران را پوشش دهیم. من به مدت پنج دقیقه با یک رادیو سراسری فارسی زبان به نام رادیو فردا مصاحبه داشتم. این پنج دقیقه ارزش سال ها تلاش را داشت. بعد از آن حدود بیست تلفن و ایمیل دریافت کردم که همجنسگرایان در خانواده، تاکسی، مغازه و ... با شنیدن این مصاحبه که در رابطه با همجنسگرایان بود گفتگو هایی را دامن زده بودند. مردم جامعه با هزاران سوال در این باره رو به رو بودند و همجنسگرایان، در قالب افرادی بی طرف، به این سنوالات پاسخ دادند. ایجاد این گفتگو ها قدم بسیار بزرگی است. پس وجود برنامه های مستمر رادیویی و حتی تلویزیونی می تواند راه را برای ما بسیار کوتاه سازد. در آینده ای نزدیک نامه ای تهیه و منتشر خواهیم ساخت که راهکارهای کمک به اقلیت های جنسی ایرانی در آن توضیح داده شده است.

- در اکثر جامعه های خاور میانه این باور وجود دارد که همجنسگرایی یک پدیده ی غربی است، آن را یافته ای بومی و متعلق به خود نمی دانند، و با همجنسگرایی مثل یک تهاجم فرهنگی غربی برخورد می کنند. برخورد جامعه ی ایران در این مورد چیست و شما در ارتباط با شرقی و غربی بودن این امر چه فکر می کنید؟

متأسفانه خیلی از افراد بر این باور هستند. من در مراسم گی پراید تورنتو خانمی ایرانی را دیدم که به محض دیدن بروشور سازمان همجنسگرایان ایرانی شوکه شد و اعتراض کرد که «ما چیزی با عنوان همجنسگرای ایرانی نداریم. این موارد متعلق به این کشورهاست و شما را قسم می دهم که با ایرانی ها این کار را نکنید و به شوخی نگیرید». کاملاً خنده دار و تأسف بار بود. متأسفانه اکثریت بر این باورند که همجنسگرایی از ارزش های غربی است، اما با مطالعه تاریخ می توان به روشنی دریافت که همجنسگرایی سابقه ی بسیار طولانی در ادبیات و فرهنگ مردم شرق داشته است؛ شاید به دلیل آشکار سازی آن توسط غرب این طرز فکر به وجود آمده است. ما معتقدیم که این تفکیک ها نباید وجود داشته باشد. هر جمعیتی بنا بر فرهنگ خود تعبیری از همجنسگرا بودن دارد. به عنوان مثال نمی توان از ارزش های غرب برای شرق و ارزش های شرق برای غرب استفاده کرد. در برخی از این موارد عملاً غیر ممکن است، اما نکته ی مهم این است که جوامع با تکیه به فرهنگ خاص خود، به اقدامات مشترک دست بزنند و این کاملاً عملی است. همچنان که در کانادا افراد با فرهنگ ها و رفتارهای بسیار گوناگون در کنار هم زندگی می کنند. پس شرقی و غربی بودن مطرح نیست، نکته مهم این هست که ما چه هدفی داریم.

- وضعیت زنان همجنسگرا در ایران چگونه است؟ می دانیم که جنبش زنان در ایران بسیار درگیر مسایل حکومتی است و زنان در تلاش برای احقاق حقوق خود هستند. یک زن همجنسگرا در ایران چه می کند؟ در اینجا به راحتی می توانند به کلاب های مخصوص لژیون ها رفته و دوستان بسیاری پیدا کنند، اما در ایران چطور است، و آیا جنبش زنان و جنبش همجنسگرایان ایرانی همکاری مشترک دارند؟

زنان ایرانی امروزه در حال مبارزه برای احقاق حقوق انسانی خود هستند و جنبش بسیار قوی و مؤثری نیز به شمار می روند. زنان همجنسگرای ایرانی مشکلات بسیار زیادتری را تحمل می کنند، هم به دلیل زن بودن و هم به دلیل همجنسگرا بودن. باید اشاره کرد که بسیاری از زنان مدافع حقوق زنان هستند، حقوق همجنسگرایان را به رسمیت نمی شناسند. یکی از دلایلی که فعالیت زنان همجنسگرای ایرانی را محدودتر می کند، جو مردسالارانه حتی در بین اقلیت های جنسی است و باید با آن مبارزه

کرد. معتقدیم که جنبش زنان و جنبش همجنسگرایی در موارد بسیاری اهداف یکسان دارند که نمونه ی آن مبارزه با نظام مرد سالاری است. سازمان ما ارتباطات زیادی با جنبش زنان ایرانی چه در داخل و چه در خارج از ایران دارد اما بخش عمده ی این ارتباط به صورت غیر علنی است زیرا هنوز شرایط برای همکاری های رسمی و علنی مهیا نشده است.

- به عنوان سنوال آخر، در غرب با سکس به صورت کاملاً باز و نرمال برخورد می شود. اگر شخصی بخواهد با همجنس خود ارتباط جنسی برقرار کند بسیار راحت امکان پذیر است. سکس در بین همجنسگرایان ایرانی چگونه است و اگر چرخه ای از دوستان نباشد که یکدیگر را به هم معرفی کنند چطور می توانند این نیاز خود را مرتفع سازند.

سکس در ایران تابو است و مردم به راحتی نمی توانند در این مورد حتی گفتگو کنند بنابراین اکثر ارتباطات و گفتمان های جنسی در خفا و توأم با شرم صورت می پذیرد. واژگان جنسی زیادی در زبان فارسی نداریم و این ناشی از همین روحیه سکس ستیزی است و معمولاً از ابزار عشق برای رسیدن به سکس استفاده می شود که مشکلات فراوان عاطفی و اجتماعی را به دنبال دارد. برخی برای یافتن شرکای جنسی خود از وب سایت های دوست یابی یا پت روم ها استفاده می کنند و معمولاً از این رابطه ها رضایت ندارند و بیشتر موارد آشنایی ها در میهمانی های دوستانه و با معرفی و واسطه فرد سوم اتفاق می افتد.

ممنون و سپاسگذار از اینکه دعوت ما را پذیرفتید و اطلاعاتی را در مورد دوستان ایرانی مان در اختیار شنوندگان قرار دادید. از همین جا به تمام اقلیت های جنسی ایرانی درود می فرستیم و در کنار شما هستیم.

#### ❖ گفتگوی پروین کابلی با شاهرخ رئیسی در مورد همجنسگرایان ایرانی، سازمانیابی و فعالیت های آنها

شاهرخ رئیسی دبیر امور فرهنگی سازمان همجنس گرایان ایرانی، و سردبیر نشریه چراغ (ارگان سازمان) می باشد. وی بیست و نه سال دارد و مدت چهار و نیم سال است که در کشور آلمان زندگی می کند.

(توجه: کلمات انگلیسی با خط فارسی مثل گی و لسبین با خط انگلیسی مثل gay; lesbian نوشته شده است).

**پروین کابلی:** این روزها سالگرد اعدام دو نوجوان همجنسگرا در ایران است. سؤال من در رابطه با سازمان شماست. اینکه در این مورد چه اقداماتی کردید و چه جوابی گرفتید؟

**شاهرخ رئیسی:** نوزدهم ژوئیه سالروز اعدام دو نوجوان به جرم رابطه جنسی بین دو مرد بود. در ابتدا همجنسگرایی آن ها مطرح شد و پس از آن به سرعت داستان های مبنی بر تجاوز به یک پسر سیزده ساله منتشر گردید. لواط به عنف که همان تجاوز می باشد نیز در روزنامه ها منتشر شد. در روز نوزدهم ژوئیه محمد علی شریعتی دبیر اول سفارت ایران در سوئد در پاسخ به خبرنگار رادیو پژواک گفت که "آن ها مرتکب به قتل کودکی در مشهد شدند و اولیای دم درخواست قصاص کردند و حکم جاری شده است و من متعجب هستم که همجنسگرایان سوئدی برای اعدام دو قاتل اعتراض کردند". به این معنی که پس از گذشت یک سال، قتل هم به جرم های آن ها اضافه شده است.

این مورد اعدام یک رخداد تاریخی شد به دو دلیل

یک- کودک بودن آن ها، ایران یکی از کشورهای است که منشور حقوق کودکان را امضا کرده است.

دو- رابطه همجنسگرایی آن ها.

ما امروز با توجه به این موارد باید به موارد دیگر نیز توجه داشته باشیم. گزارشات بسیاری از شکنجه همجنسگرایان به صورت رسمی و غیررسمی در دست است. آنچه مسلم است در قوانین جزایی ایران با صراحت برای رابطه همجنس گرایانه بین دو مرد حکم اعدام و برای دوزن صد ضربه شلاق در نظر گرفته شده است، و اگر زنی برای بار چهارم مرتکب آن عمل شد، حکمش اعدام

است.

سازمان همجنسگرایان ایرانی مراسم یادبودی در دانشگاه تورنتو برگزار کرد که بیش از شصت نفر در آن شرکت کردند و سخنرانانی از جامعه ایرانی و دولت کانادا داشتیم. همچنین در روزهای بیست و نهم و سی ام ژوئیه، تظاهرات و نیز سخنرانی، با همکاری سازمان همجنس گرایان آلمان، در شهر فرانکفورت برگزار نمودیم و در آن مراسم، قانون مجازات اسلامی را برای همجنسگرایان به آلمانی ترجمه و در بین حاضران در جلسه توزیع کردیم و درباره ی وضعیت و شرایط غیرانسانی همجنسگرایان در ایران صحبت کردیم. این مراسم بازتاب خوب و چشمگیری در مطبوعات آلمانی و فعالان حقوق بشر در آلمان به همراه داشت.

**پروین کابلی:** سازمان شما چه اهدافی دارد و چگونه تشکیل شد؟

**شاهرخ رئیسی:** اهداف سازمان به شرح زیر می باشد:

الف) تلاش در جهت ارتقاء آگاهی اجتماعی و فرهنگی با هدف بهبود شرایط زندگی برای اقلیت‌های جنسی مقیم ایران و خارج (ب) گردآوری و ارائه ی تحقیقات و مطالب پیرامون موضوعاتی نظیر جنسیت، گرایش جنسی، هویت جنسی و در کل مسایل مربوط به همجنسگرایان و دیگر اقلیت‌های جنسی در ایران و در بین ایرانیان مقیم خارج  
ج) فعالیت در جهت برابری حقوق و رفع تبعیض از اقلیت‌های جنسی در ایران  
د) فعالیت در جهت گسترش بهداشت جنسی، جسمی و روانشناختی اقلیت‌های جنسی در جامعه  
تبصره یک: فعالیت سازمان به صورت غیرحزبی و تشکیلاتی (از نظر سیاسی) می‌باشد و فارغ از هرگونه جهت گیری قومی و مذهبی است.

تبصره دو: با توجه به شرایط و نیازها، اهداف سازمان قابل تغییر می‌باشد.

تبصره سه: سازمان می‌تواند برای دستیابی به اهداف فوق با سایر سازمان‌ها و گروه‌ها همکاری نماید.

در سال هشتاد و یک گروهی به اسم رنگین کمان برای رسیدگی به مسایل و مشکلات همجنسگرایان و متحد نمودن آن‌ها تشکیل شد. فعالیت‌های این گروه تنها از طریق ایمیل بود و با توجه به ازدیاد حجم کارها در سال هشتاد و دو وب سایت [www.persianguyboy.com](http://www.persianguyboy.com) ایجاد شد و شروع به کار کرد. این وب سایت با اهدافی بزرگ در جهت اعتلا بخشیدن به همجنسگرایان و رفع نیازها، آموزش و اطلاع رسانی به آن‌ها ایجاد شد و به مردان همجنس گرا اختصاص داشت. پس از حدود چند ماه و استقبال شدید مراجعه کنندگان و همکاری عزیزان به پیشنهاد دوستان گرامی گروهی بزرگتر به اسم پی جی بی اس او تشکیل گردید و فعالیت‌های گسترده‌تری را ارائه نمود و فراگیرتر شد. در پی هماهنگی با برخی فعالان همجنسگرا، گروه گسترده تر گردید. با توجه به شرایط محدود داخل کشور و عدم توانایی انجام فعالیت‌های رسمی سازمانی به اسم سازمان همجنسگرایان ایرانی (پی جی ال او) در کشور نروژ ثبت و تقریباً از بهمن ماه هشتاد و دو فعالیت غیر رسمی آن آغاز گردید. در اول فروردین ماه سال هشتاد و سه سازمان همجنسگرایان ایرانی به صورت رسمی فعالیت‌های خود را آغاز نمود.

اولین پروژه ی سازمان ایجاد کمیسیون حقوق بشر بود. مطالعات حقوقی سازمان و دفاع از حقوق اقلیت‌های جنسی (ال جی بی تی) در ایران وظیفه ی این کمیسیون است که به عنوان مرکز نظارت حقوقی فعالیت می‌کند.

دومین پروژه، انتشار مطالب همجنس گرایان ایرانی بود. این پروژه دربرگیرنده ی نشریات، مجلات، بولتن‌ها و سایر خواندنی‌ها می‌باشد. اولین محصول این پروژه نشریه ی چراغ بود که تا به حال نوزده شماره و هشت ویژه نامه از آن منتشر شده است.

پروژه ی بعدی رادیو همجنس گرایان ایرانی بود که تا به حال پنجاه و سه برنامه از آن پخش گردیده است.

**پروین کابلی:** شما در اهداف سازمان از مسائل صنفی همجنسگرایان و همینطور آموزش و مسائل حقوقی نام برده اید. آیا فکر می‌کنید که این اهداف می‌توانند جوابگوی خواست همجنس گرایان ایرانی باشند که از جهات مختلف مورد تهدید هستند؟ از

یکطرف سنت‌های عقب مانده ی فکری و از طرف دیگر تهدید به اعدام و سنگسار. مشخصاً چطور می‌شود جوابگوی این وضعیت شد؟ مسائل فرهنگی و یا حقوقی همجنسگرایان ایرانی در خارج از ایران را می‌شود از طریق سازمان شما و یا سازمان های مشابه جواب داد. اما در مورد مسائل داخل ایران چه می‌گویند؟

**شاهرخ رئیس‌ی:** شاید بتوان اهداف سازمان ما را به دو دسته تقسیم کرد، اهداف بلند مدت و اهداف فوری.

مهمترین اهداف بلند مدت ما شامل بالا بردن فرهنگ عمومی ایرانیان در قبال مسائل اقلیت‌های جنسی، و نیز ایجاد فضای اتحاد و دوستی در بین خود اقلیت های جنسی می‌باشد. منظور من از کلمه اقلیت های جنسی، سه گروه همجنس گرایان و دوجنس گرایان و دگرجنس گونگان می باشد. این اهداف بلند مدت هرچند لازم و ضروری هستند اما به هیچ وجه کافی نمی‌باشند. همانطور که شما گفتید، در ایران قوانین وحشیانه ی بسیاری بر ضد اقلیت های جنسی وجود دارد که کار فرهنگی درازمدت نمی‌تواند پاسخگوی آن باشد. سازمان ما به عنوان فعال حقوق همجنس گرایان، چاره‌ای جز ورود به عرصه فعالیت سیاسی و اجتماعی ندارد. اهداف فوری ما بیشتر در این قسمت می‌گنجد: تلاش برای لغو کلیه ی قوانین ضد همجنس گرایان، مبارزه با هر گونه رفتار تبعیض آمیز در قبال اقلیت های جنسی، تلاش برای ایجاد مراکزی برای حمایت و پشتیبانی حقوقی و پزشکی از اقلیت های جنسی، تلاش برای به دست آوردن حق آزادی بیان و داشتن نشریه و اطلاع رسانی. ما معتقدیم که فعالیت های ما، در تمامی عرصه‌های فرهنگی، سیاسی و اجتماعی در تعقیب اهداف درازمدت و فوری، لازم و ضروری می‌باشد و تا کنون راهکارهایی نیز برای هرکدام پیدا کرده ایم.

**پروین کابلی:** دربالا به این اشاره می‌کنید که چاره‌ای جز ورود به عرصه فعالیت‌های سیاسی واجتماعی ندارید. منظورتان این است که علیه جمهوری اسلامی فعالیت می‌کنید؟ چگونه؟

**شاهرخ رئیس‌ی:** اول از همه یک نکته را قبل از پاسخگویی به سوال شما ذکر کنم. فعالیت‌های سازمان ما، به هیچ وجه صرفاً به ایرانیان داخل کشور محدود نمی‌شود و ما از تمامی ایرانیان اقلیت جنسی که در سراسر جهان پراکنده شده اند حمایت می‌کنیم. یکی از این موارد حمایت از آنان برای گرفتن اجازه ی اقامت و اثبات حقانیتشان به عنوان یک اقلیت جنسی در دادگاه پناهندگی است. اما شاید بتوان گفت که سنگر اصلی مبارزه ی ما داخل ایران است.

در داخل ایران بنا به تخمین هایی که می‌زنند در حدود پنج درصد افراد اجتماع همجنس گرا، ده درصد دوجنس گرا و دو درصد دگرجنس گونه(ترنسجندر) هستند. یعنی اگر جمعیت ایران هفتاد میلیون باشد، بیش از یازده میلیون نفر اقلیت جنسی در ایران وجود دارد. همجنس گرایان داخل کشور حداقل سه و نیم میلیون نفر هستند، دوجنس گرایان در حدود هفت میلیون و دگرجنس گونگان در حدود یک و نیم میلیون نفر. این آمار درصدی است که بر اساس جدید ترین تحقیقات علمی در جهان مشخص گردیده است (پنج درصد همجنس گرا، ده درصد دوجنس گرا و دو درصد دگرجنس گونه). بنابراین برای فهمیدن اینکه مسئله ی اقلیت های جنسی چه ابعادی دارد نیاز چندانی به محاسبات پیچیده وجود ندارد و با یک ماشین حساب و چند عمل ساده ی ریاضی می توان به تعداد تقریبی اقلیت های جنسی را در ایران حساب کرد. این یازده میلیون نفر در اجتماعی به شدت مردسالار و هوموفوبیک بسر می‌برند. در نظام دگرجنس گرایی اجباری که در ایران وجود دارد و با توجه به اینکه این انسان ها از حداقل حقوق انسانی خود محروم هستند، تعجبی نیست اگرکه آمار خودکشی و بیماری های روانی در بین اقلیت های جنسی در ایران بالا باشد. ما برای آگاهی دادن به این افراد، نیازمند آزادی بیان هستیم. ما حق داشتن نشریه نداریم. در فضای ایران به دلیل سانسور رژیم نمی‌توان اطلاعات صحیح علمی به مردم رساند. از طرفی ما خواستار لغو کلیه قوانین مجازات بر علیه همجنس گرایان، و همچنین ایجاد قوانینی جهت حمایت و دفاع از حقوق شهروندی آنان هستیم.

اگر فضای کشور ما فضایی بود که در آن امکان اطلاع رسانی و برقراری دیالوگ با قانون گذاران و کارگزاران رژیم وجود داشت، ما

مثل دیگر سازمان های همجنس گرایان در کشورهای غربی و دموکراتیک فعالیت متداول سیاسی می‌کردیم. مثلاً با احزاب سیاسی ارتباط می‌گرفتیم، نمایندگانی وارد سیستم قانون گذاری کشور می‌کردیم، و فعالیت هایی از این قبیل. اما دولت ایران راه را بر برقراری هر گونه دیالوگ بسته است. دولت ایران کوچکترین حقوقی برای همجنس گرایان قائل نیست و این حق را به مطبوعات و رسانه‌های جمعی نیز نمی‌دهد که به اطلاع رسانی علمی بپردازند. ماهیت و ساختار رژیم ایران نشان داده است که در خود پتانسیل رسیدن به این تغییرات را نیز ندارد. البته این نظر شخصی من است. لازم است بگویم که صحبت هایی که من در اینجا می‌کنم نظرات من و تا حد زیادی هم مواضع سازمان ما است. به نظر شخص من و نیز سازمان ما، رژیم حاکم بر ایران نشان داده است که توان و پتانسیل برقراری دیالوگ سالم با اقلیت های جنسی را ندارد. یکی از مهمترین دلایل آن شاید مربوط به مذهبی بودن ساختار این رژیم می‌باشد.

زمانی که مذهب از حد حریم فردی و خصوصی زندگی افراد عرصه‌های سیاسی و اجتماعی شد، نشان داد که می‌تواند منجر به ایجاد مخوف‌ترین دیکتاتوری ها بشود. هم اکنون یک نمونه اسلامی‌اش را در ایران شاهدیم و نمونه‌های مسیحی‌اش را در دوران قرون وسطی و حاکمیت کلیسا در غرب می‌شناسیم. اکنون که رژیم ایران ما را از داشتن حداقل حقوق انسانی مان محروم کرده و راه را بر برقراری هرگونه دیالوگ بسته است، ما چاره ای جز وارد شدن به عرصه فعالیت سیاسی بر علیه رژیم ایران نداریم.

البته لازم است بگویم که فعالیت سیاسی قسمتی از فعالیت سازمان ما است و ما فعالیت های دیگری نیز مانند فعالیت های حقوقی و فرهنگی داریم. ما با وجود اینکه یک سازمان حقوق بشری هستیم، اما در این شرایط مجبور به فعالیت سیاسی بر علیه رژیم ایران هستیم. این را خدمتان عرض کنم که سیاست و عرصه ی فعالیت سیاسی برای ما یک وسیله است و هدف ما دفاع از حقوق اقلیت های جنسی می باشد. ما یک سازمان سیاسی به آن معنی که برنامه‌های سیاسی مشخصی برای رسیدن به قدرت و اداره حکومت داشته باشیم، نیستیم. اما در راه دفاع از حقوق اقلیت های جنسی، چاره‌ای جز ورود به عرصه فعالیت های سیاسی نداریم. کلیه سازمان های معتبر دفاع از حقوق همجنس گرایان، حتی در کشورهای غربی، مشخصاً به هدف تأثیر گذاشتن در قوانین کشورشان فعالیت سیاسی دارند. من هم گمان نمی‌کنم که کسی بتواند ادعا کند که فعال حقوق همجنس گرایان ایرانی است، اما هیچ فعالیت سیاسی (به همان معنی که گفتم) ندارد.

جنبش همجنس گرایان ایرانی، در مقایسه با مثلاً جنبش کارگری یا جنبش زنان، یک جنبش بسیار جوان است که سابقه ی آن به ۲۵ سال نمی‌رسد. همجنس گرایان ایرانی و بخصوص فعالان نسل بعد از انقلاب، متأسفانه یأس و سرخوردگی عجیب و انفعال خاصی پیدا کرده اند. نسل امروز ایران به شدت سیاست زده و از هر فعالیت اجتماعی و سیاسی گریزان است. این خصوصیات بین اقلیت های جنسی، به این دلیل که همیشه (چند هزار سال) تحت سرکوب و فشار بوده اند بیشتر دیده می‌شود. اکنون جنبش همجنس گرایان ایرانی، که سازمان ما زیر مجموعه ی این جنبش می باشد، دارد کم کم به ضرورت فعالیت سیاسی واقف می‌شود. ما یک جنبش جوان هستیم و بسیار لازم است تا با اندیشیدن و دیالوگ بین خودمان و استفاده از خرد جمعی به راهکارهای مشخصی برای رسیدن به اهداف و خواسته‌هایمان برسیم. برخی از این راهکارها باید در عرصه کار و فعالیت سیاسی ما باشد. جنبش همجنس گرایان ایرانی به اعتقاد من هنوز به راهکارهای مشخص سیاسی نرسیده است. ما از شماره بعدی نشریه ی "چراغ" می‌خواهیم ستونی را به این موضوع مهم اختصاص دهیم و از صاحب نظران و فعالان سیاسی و اجتماعی دعوت کنیم که در این گفتمان شرکت کنند.

من خودم راهکارهایی برای فعالیت در عرصه ی مبارزه سیاسی دارم که مطرح خواهم کرد. این راهکارها از این قرارند:

1. حمایت و پیوستن جنبش همجنس گرایان و فعالان جنبش ما به دیگر جنبش های مدنی در ایران برای رسیدن سریعتر به



2. حمایت و پشتیبانی از جریان های سیاسی که منجر به ایجاد فضای دموکراتیک در ایران می‌شوند
  3. حمایت از جنبش هایی که منجر به جدایی دین از سیاست و ایجاد فضای دموکراتیک در داخل کشور شوند و ایستادن در کنار دیگر مبارزان در جبهه ی مبارزه علیه استبداد (البته با هوشیاری و چشمان باز)
  4. همکاری با نهادهای بین‌المللی دفاع از حقوق بشر و انعکاس ظلم ها و ستم های وارد بر همجنس گرایان ایرانی برای جهانیان و سازمان های بین‌المللی به هدف وارد ساختن فشار سیاسی در سطح بین‌المللی به رژیم ایران
- پروین کابلی:** در تبصره دو اهدافتان می‌گویید با توجه به شرایط و نیازها، اهداف سازمان قابل تغییر می‌باشد. میشه کمی بیشتر توضیح بدهید؟ منظورتان چه شرایطی است؟

**شاهرخ رئیسی:** منظور این است که به مقتضای ضروریات زمانی برخی تغییرات در برخی اهداف سازمان داده خواهد شد. هدف اصلی سازمان ما دفاع از حقوق و پرداختن به مسائل اقلیت های جنسی است. حال بر حسب ضروریات ممکن است که زمانی به این نتیجه برسیم که می بایست مثلاً برای رسیدن به این هدف اصلی که داریم اهداف جدیدتری به موارد قبلی بیفزاییم و یا اهداف قبلی را قدری تغییر داده و یا وسعت بخشیم. منظور از این عبارت این است.

**پروین کابلی:** شما در صحبت‌هایتان از واژه اقلیت‌های جنسی استفاده می‌کنید. اقلیت‌های جنسی یعنی چی؟ من این را متوجه هستم که شما در مورد گروهی صحبت می‌کنید که در رابطه ی جنسی که برقرار می‌کنند با نرم های جامعه تفاوت دارند و برای به رسمیت شناختن آن مبارزه می‌کنند. این را من متوجه هستم که مبارزه ای سخت در راه دارید. اما سؤال من این است که چرا از واژه اقلیت‌های جنسی استفاده می‌کنید؟

(قابل توجه آقای رئیسی: در این قسمت کلمات آلمانی و فارسی-انگلیسی مثل گی به انگلیسی تغییر داده شده است.)

**شاهرخ رئیسی:** قبل از اینکه به اصطلاح "اقلیت های جنسی" بپردازم باید اینرا بگویم که اقلیت های جنسی نه تنها در شکل ارتباط جنسی، بلکه در فرم هستی و زندگی‌شان با نرم متداول جامعه، که همان شکل دگرجنس گرایانه است متفاوتند. اصطلاح "دگرجنس گرایی اجباری" از مهمترین واژگان در فرهنگ مبارزات همجنس گرایان و تئوری های جنسی است که متأسفانه تا کنون درباره ی آن چندان به زبان فارسی مطلبی نوشته نشده است (به جز ترجمه ی کتاب قدرت و لذت از شادی امین). دگرجنس گرایی اجباری، همچون نظام مردسالاری، منش مسلط بر تمامی پدیدارهای فرهنگی دنیای امروز است. این نظام مقتدر و تک ساحتی سعی کرده که در طول صدها سال خود را بسان یگانه فرم ارتباط عاشقانه و جنسی افراد بشر بنمایاند و هر گونه هستی و شیوه ی دیگر از قبیل هستی همجنس گرا و دوجنس گرایانه را سرکوب کند. اقلیت های جنسی به این معنی نه فقط رابطه ی جنسی‌شان بلکه هستی و شیوه ی زندگی‌شان در قیاس با این شیوه ی مسلط، مقتدر، خودمحور و تکساحتی در حاشیه قرار گرفته است. اتفاقاً به همین دلیل بسیاری ها معتقدند که نمی‌توان با اطمینان گفت که اقلیت های جنسی(همجنس گرا، دوجنس گرا و دگرجنس گونه) در اقلیت قرار دارند، زیرا برای انسان هایی که در دل فرهنگ مردسالار دگرجنس گرای هوموفوبیک (دنیای مدرن امروز) بزرگ شده اند، از همان ابتدا نیاز و احساسشان به همجنس را آگاهانه یا ناآگاهانه سرکوب می‌کنند. در چنین اجتماعی آمار دقیقی از مثلاً همجنس گرایی نمی‌توان به دست آورد و این آمارگیری ها فاقد دقت علمی لازم هستند.

این انتقادی است که از اصطلاح "اقلیت جنسی" می شود. "اقلیت های جنسی" اصطلاحی است جا افتاده و رایج در علوم جنسی و علوم اجتماعی و به سه دسته از گروه‌ها اطلاق می‌شود، همجنس گرایان(گی و لزبین)، دوجنس گرایان (بایسکشوال) و دگرجنس گونگان (ترنسجندر).

اما من به چند دلیل که خدمتان عرض خواهم کرد موافق به کار بردن این اصطلاح هستم.



اگر ما آن دید منتقدان را لحظه‌ای در گوشه‌ی ذهنمان نگه داریم آنچه امروز پس از آمارگیری با جدیدترین متدها و تست‌های روانشناسی در ارتباط با "اقلیت‌های جنسی" انجام پذیرفته است، بدین قرار است:

-- بین ۴ تا ۷ درصد افراد اجتماع همجنس‌گرا هستند

-- در حدود ۱۰ درصد افراد اجتماع دوجنس‌گرا هستند

-- در حدود ۱ تا ۲ درصد انسان‌ها دگرجنس‌گونه هستند

اگر ما حتی بپذیریم که این آمار علمی به دو دلیل فاقد دقت نظر علمی لازم هستند (دلیل اول اینکه موردهای آزمایش شده در دل فرهنگ هموفوبیک بزرگ شده‌اند و آگاهانه و ناآگاهانه تمایل جنسیشان به همجنس را سرکوب یا پنهان می‌کنند و دلیل دوم اینکه بینش هموفوبیک و دگرجنس‌گرا، نه تنها بر فرهنگ عامه، بل حتی بر علم و روند شکل‌گیری و پیشرفت علم در همه‌ی مراحلش از نمونه‌برداری و تحقیق تا شکل‌گیری تئوری‌ها سایه افکنده است) و بنابراین نمی‌توان گفت که در واقع "اقلیت‌های جنسی" در اقلیت هستند یا در اکثریت.

اما ما به قول ژاک دریدا، فیلسوف فرانسوی، چاره‌ای نداریم جز اینکه در دل "تقابل‌های دوتایی" به جنگ آن تقابل‌ها برویم. تقابل‌هایی که در دل مدرنیته و جهان مدرن ساخته و یا تقویت شده‌اند، تقابل‌هایی همچون نیک و بد، مرد و زن، علمی و ضد علمی، بخردانه و نابخردانه، اکثریت و اقلیت.

علم امروز (حال چه درست و چه نادرست) معتقد است که این سه گروه در اقلیتند و نظام حاکم بر اجتماع و فرهنگ آدمی نیز، که همان نظام و فرهنگ مردسالار دگرجنس‌گرا و هموفوبیک می‌باشد، این سه گروه را در اقلیت (از لحاظ کمی) می‌داند. من اما می‌خواهم در دل همین تضاد به جنگ آن بروم. یعنی به مرور با بکار بردن همین کلمه‌ی اقلیت، زیر پایش را خالی کنم. به این ترتیب که با توجه به نیاز و ضرورت فعلی کشور ایران و "گفتمان" فارسی، به اعتقاد من باید که اول از همه بر در اقلیت بودن این گروه تأکید شود و بعد که جا افتاد، همان اقلیت را به چالش کشید. ما نباید فراموش کنیم که در گستره‌ی زبانی و فرهنگی حرف می‌زنیم که در آن همجنس‌گرا و دوجنس‌گرا و حتی دگرجنس‌گونه (ترنسکشوال) که حتی عمل جراحی‌اش در کشور قانونی شده است، اصلاً "آدم" به حساب نمی‌آید که بخواهیم بر سر درصدش چانه‌بزنیم! ما در گستره‌ی فرهنگی صحبت می‌کنیم که همجنس‌گرا، همجنس‌باز است و امام جمعه‌ی تف بر صورتش می‌اندازد. (اشاره به صحبت آیت‌الله جنتی که چندی پیش در نماز جمعه گفت: "تف بر صورت آنان که همجنس‌بازی را قانونی کرده‌اند")

من معتقدم که کلمه‌ی "اقلیت" ما را به دل و مرکز بحران هدایت می‌کند. چرا باید عده‌ای که هستی و غرابتشان در اقلیت است، توسط اکثریت سرکوب، انکار، و یا حتی نابود شوند؟ آیا یکی از مهمترین مشخصه‌های مدرنیته، "فردیت مدرن" نیست؟ آیا فردیت زمانی شکل نمی‌گیرد که خواست و اشتیاق به همراه انتخاب باشند؟ آیا فردیت آن زمان شکوفا نمی‌شود که خواست و انتخاب شخصی در برابر خواست و اراده‌ی جمعی قرار بگیرد؟ آیا اگر کشور ما در حال گذار از سنت به مدرنیته است، نباید به انتخاب و خواست عده‌ای، (حتی در اقلیت) احترام بگذارد؟ آیا دموکراسی چیزی جز تضمین حقوق اقلیت‌ها است؟ آیا "تولرانس" یا رواداری که یکی از مهمترین دستاوردهای روزگار مدرن و دستاورد خرد و منطق و دانش است، دقیقاً در همین نوع برخورد با "اقلیت" معنی نمی‌یابد؟

به اعتقاد من کلمه‌ی "اقلیت‌های جنسی" در فرهنگ ما که دوران گذار به مدرنیته را طی می‌کند، برای فرهنگ ایران و ایرانی که تاب تحمل "دگراندیش" و "دگرپاش" را نمی‌آورد، می‌تواند جنبه‌ی روشنگرانه داشته باشد و عقل و وجدان مخاطب را در فرهنگی که اقلیت‌های جنسی را "آدم" نمی‌داند و همچون آیت‌الله جنتی تف بر رویشان پرتاب می‌کند، به دل بحران کنونی هدایت کند.

**پروین کابلی:** در بالا گفته‌اید که شما می‌خواهید از جنبش‌های مختلف که از فضای دموکراتیک دفاع می‌کنند حمایت کنید، و همچنین از جریان‌های سیاسی که منجر به ایجاد فضای دموکراتیک در ایران می‌شوند پشتیبانی کنید. دوست دارم بیشتر در این مورد توضیح دهید. می‌خواهید این حمایت را بر چه اساسی پایه‌گذاری کنید؟ بطور مثال هستند کسانی که از پایه‌گذاران جمهوری اسلامی بوده‌اند و در کشتار مردم دست داشته‌اند ولی امروز صحبت از آزادی زندانیان سیاسی و غیره می‌کنند. حمایت سازمان شما از چنین افراد و یا جریان‌های چگونه خواهد بود؟ آیا از برنامه‌هایی که برای دموکراسی در ایران ارائه می‌دهند و یا ادعایی که امروز دارند حمایت می‌کنید؟ برای روشن شدن سئوالم بطور مثال از حمایت سازمان شما از گنجی اسم می‌برم که تلاش‌ها بشردوستانه‌ی گنجی در دفاع از حقوق بشر را عمیقاً تقدیر کردید. این تقدیر شما مثل این است که یهودیان از رژیم رایش سوم برای دفاع از حقوق یهودیان تقدیر کنند. نظرتان در این مورد چیست؟

**شاهرخ رئیسی:** ما معتقدیم که جنبش‌هایی بخش همجنس‌گرایان ایرانی، رها از دیگر جنبش‌های مدنی موجود در ایران نیست. آن نظام و اندیشه‌ای، که دگراندیشان و مبارزان سیاسی را به بند کشیده است، آن نظامی که کارگران روزمزد و استثمار زده را چپاول می‌کند، آن اندیشه‌ای که وجود هیچ دگرباش را تاب نمی‌آورد، همان نظام در جایی دیگر، طناب دار بر گردن همجنس‌گرایی می‌افکند که تنها جرمش عشق ورزی به همجنسش بوده است و دگرجنس‌گرایی اجباری را به بهای سرکوب‌گریزه طبیعی و نیاز درونی‌اش تاب نیاورده است.

سازمان همجنس‌گرایان ایرانی در بسیاری موارد اساسی با اکبر گنجی اختلاف نظر دارد و راستش را هم بخواهید ابداً به شخص ایشان خوش بین نیست. اکبر گنجی خود گفته است: امروز هر کس حرف از دموکراسی و حقوق بشر می‌زند می‌باید با صراحت و شفافیت موضع خودش را درباره‌ی نقض حقوق بشر در ایران اعلام کند. اما موضع اکبر گنجی در قبال همجنس‌گرایان که در حدود چهار میلیون از جمعیت ایران را تشکیل می‌دهند، ناروشن و عاری از شفافیت است! اما اکبر گنجی با عملکرد چند سال گذشته‌ی خویش نشان داد که با دلیری تا پای جان در مقابل ظلم و استبداد نظام حاکم و ولایت فقیه (به قول گنجی: شاه سلطان علی خامنه‌ای) ایستاده است و برای رسیدن به هدفش جانش را بر کف دست نهاده است. این تلاش‌های اکبر گنجی بی‌شک ارزشمندند و چشم بستن بر آن‌ها خلاف انصاف و اخلاق انسانی است. اما همان اخلاق انسانی، که ما سخت به ضرورت آن معتقدیم، ایجاب می‌کند که زمانی اکبر گنجی و همه‌ی عاملان و سردمداران حکومتی سال‌های سیاه و دردبار دهه‌ی شصت در دادگاهی علنی و قانونی پای میز محاکمه بایستند و چنانچه شاهد و مدرکی دال بر دست داشتن آنان در جنایات و سرکوب‌ها موجود است، محاکمه (و نه اعدام) گردند. اکبر گنجی خود نیز برای شرکت در چنین دادگاهی، در کنفرانس برلین اعلام آمادگی کرده بود. ما معتقدیم که هر چند گذشته‌ی اکبر گنجی در دهه‌ی شصت، دهه‌ی مرگ و اعدام و خفقان، در حاله‌ای از ابهام فرو رفته است، و هر چند ما با بسیاری از حرف‌ها و گفته‌های اکبر گنجی، مثل بازنگری مجدد مفاهیم دینی، و فلسفه‌ی "ببخش و فراموش نکن" مخالفیم، و هر چند گنجی موضع روشن خود را در قبال همجنس‌گرایان اعلام نکرده است، هر چند تضادها و ابهاماتی در گفته‌هایش هست و مثلاً می‌گوید "دموکراسی اسلامی معنی ندارد، و دموکراسی دموکراسی است"، اما از طرف دیگر هنگام مصاحبه با "صدای آمریکا" می‌گوید که "من به این سفر خارج آمدم که فریاد دموکراسی خواهی مسلمانانی همچون سروش و کدیور را به گوش جهانیان برسانم" و... با همه‌ی این احوال دلیلی برای عدم شرکت در مبارزه برای آزادی زندانیان سیاسی نیافتیم. ما با صراحت اعلام کردیم که از فراخوان اکبر گنجی برای دفاع از حقوق انسانی و آزادی زندانیان سیاسی حمایت می‌کنیم اما به رهبری هیچ کسی در این حرکت معتقد نیستیم و منظورمان شخص آقای گنجی بود. ما اعتقاد داشتیم و همچنان معتقدیم در این زمان که توجه جهانیان به مناقشه‌ی هسته‌ای و بحران خاورمیانه جلب شده است از هیچ تلاشی (حتی سمبولیک) برای جلب توجه جهانیان به نقض حقوق بشر در ایران نمی‌بایست فروگذار کرد. اعتقاد ما بر این است

که در جبهه مبارزه علیه استبداد و ظلم، می‌بایست دوشادوش دیگر مبارزان (البته با هوشیاری و چشمان باز) ایستاد و از هیچ کوششی فروگذار نکرد. در حمایت از فراخوان اعتصاب غذا، نگاه ما به زبان بریده‌ی منصور اسانلو، و فریاد در گلو خفه شده‌ی صدها زندانی سیاسی و عقیدتی، که هیچ کس حتی نامشان را در هیچ روزنامه و خبری نخوانده و در گوشه‌ی زندان‌های رژیم ایران در حال پژمردن بود.

من معتقدم که همراهی ما با اعتصاب غذا همراهی آگاهانه با حرکتی بود که در مجموع به نفع زندانیان سیاسی بود. ما مرزبندیمان را در همان بیانیه با گنجی نشان دادیم و بعد هم در نامه‌ای سرگشوده از او خواستیم علنا موضعش را در قبال همجنس‌گرایی مشخص کند که متأسفانه تا کنون چنین نکرده است. البته این سکوت می‌تواند دو دلیل داشته باشد، یا اینکه همچون آقای کدیور و دیگر مسلمانان به اصطلاح "روشنفکر" با همجنس‌گرایی مخالفند و یا اینکه نخواستند از این خط قرمز بنا به مصلحت‌های پشت پرده بگذرند.

من معتقدم که جنبش همجنس‌گرایان، در بسیاری مواضع، با جنبش‌های مدنی همچون جنبش دانشجویی و جنبش زنان و جنبش کارگری، اهداف مشترک دارد و همانطور که گفتم، ما با چشمان باز، و البته با حفظ مرزها، از آن‌ها حمایت خواهیم کرد. به قول یکی از دوستان چپ، "در مبارزه‌ی ضد استبدادی اختلاف عقاید خیلی مهم نیست. می‌توان با چشم باز در جبهه‌ی مشترک ضد استبداد ایستاد حتی شانه به شانه‌ی گنجی".

**پروین کابلی:** در مورد زنان همجنس‌گرای ایرانی می‌خواستم بپرسم. زنان بنا به سنت‌ها موقعیت بسیار بدتری دارند. وضعیت زنان در سازمان همجنس‌گرایان چگونه است؟ آیا تمایل به متشکل شدن برای کسب حقوق شهروندی‌شان را دارند یا اینکه هنوز با موانع جدی روبرو هستند؟

**شاهرخ رئیسی:** همانطور که شما هم متذکر شدید، موقعیت زنان همجنس‌گرا بسیار سخت‌تر است. آنان شاید دو برابر فشار و بی‌عدالتی را تحمل می‌کنند، یکی به دلیل زن بودنشان و دیگر به خاطر اینکه همجنس‌گرا هستند. در سازمان ما، و کلا در جنبش همجنس‌گرایان ایرانی، زنان همجنس‌گرا و دوجنس‌گرای بسیار فعال و فرهیخته وجود دارند، اما تعدادشان به نسبت مردان بسیار کمتر است. ما در سازمان و نشریه چراغ ساقی قهرمان را داریم، که از نزدیک همکار ما است و حضورش بسیار بسیار سازنده و مفید بوده است و نیز زنان نویسنده و اندیشمندی هستند که با نشریه و سازمان ما از دور همکاری دارند. تا کنون بیشترین مدافعان و حامیان ما، در بین دگرجنس‌گرایان، زنان فمینیست و فرهنگی و یا سیاسی بوده‌اند. اما زنان و دختران همجنس‌گرای ایرانی به اعتقاد من، فعالیت اجتماعی و گروهی کمتری نسبت به مردان همجنس‌گرا دارند. (منظورم بجز استثناها است). من با سازمان‌های همجنس‌گرایان آلمانی نیز همکاری دارم، و این معضل، معضل رایج در بین جنبش همجنس‌گرایان آلمانی نیز هست. من و سازمان ما، با کمال میل آماده همکاری با زنان همجنس‌گرا می‌باشیم و خوشحال می‌شویم که به ما بپیوندند.

**پروین کابلی:** شاهرخ عزیز بسیار متشکرم از اینکه در این مصاحبه شرکت کردید. به عنوان آخرین سؤال چه پیامی برای خوانندگان ما دارید؟

**شاهرخ رئیسی:** من هم از شما بسیار متشکرم که این فرصت را در اختیار من قرار دادید که بتوانم با خوانندگان ارتباط برقرار کنم و نظراتم را مطرح سازم. من گمان ندارم که در دنیای امروز یک روشنفکر، فعال سیاسی یا فعال حقوق بشر بتواند در روند فعالیتش از کنار مسئله‌ی اقلیت‌های جنسی که حداقل ۱۷ درصد افراد اجتماع بشری را تشکیل می‌دهند بگذرد و سکوت کند. پرسش و مسئله اقلیت‌های جنسی، یکی از مهمترین معیارها و سنگ محکی است برای سنجش تولرانس و توان خردورزی و نهادینه بودن مفاهیم مدرن در درون یک انسان و یا حزب و تشکیلات سیاسی.

جنبش همجنس‌گرایان غرب (اروپای قاره ای و کشورهای انگلوساکسون) حداقل یکصد و چهل سال سابقه مبارزه سیاسی و فعالیت فرهنگی دارد. تا زمانی که ما در پشت ماسک‌ها و اسم‌های مستعار و انجمن‌های مخفی و زیرزمینی پنهان شده ایم، و از فعالیت سیاسی و اجتماعی‌گریزانیم، راه به جایی نخواهیم برد. آینده از آن کسانی است که برایش تلاش کنند. من از همه خوانندگان نشریه شما، همجنس‌گرا، دوجنس‌گرا و دگرجنس‌گونه، می‌خواهم که به وجود خود و هستی و هویتشان افتخار کنند و با سری بلند در کنار دیگر مبارزان راه عدالت و آزادی، بایستند و تلاش کنند تا در شکل‌گیری سرنوشت سیاسی کشورشان تاثیر گذاشته و حقوق حقه‌ی انسانی خود را به دست آورند.

#### ❖ مصاحبه‌ای که منتشر نشد، چون ... / آرشام پارسی



«چاقوی پدر زیر گلوی پسر / فریاد خاموش همجنس‌گرایان در ایران» از عزت گوشه‌گیر در شماره قبل شهروند را خواندم و بر آن شدم تا مطلبی در این باره بنویسم. (1)

داگ آیرلند، روزنامه‌نگار آمریکایی، همجنس‌گراست و علاقه‌ای به مسائل همجنس‌گرایان ایرانی دارد. او از ما خواسته بود که کسانی را جهت انجام مصاحبه به او معرفی کنیم تا بتواند جو حقیقی که همجنس‌گرایان ایرانی در آن به سر می‌برند را به تصویر بکشد. یکی از کسانی که ما به داگ آیرلند معرفی کردیم آرش بود. عزت عزیز این مصاحبه را انجام داد و از فارسی به انگلیسی ترجمه کرد و برای داگ آیرلند ارسال نمود، اما او این مصاحبه را منتشر نکرد و در پاسخ به ما نوشت که این نمونه خالی از هیچگونه دستگیری و شکنجه‌ای از طرف دولت ایران است و نمی‌خواهد آن را منتشر نماید زیرا تأثیری ندارد.

این پاسخ شاید برای او و همکارانش پاسخی منطقی بود اما متأسفانه تداعی دیگری است از این واقعیت که برخی از مردم تنها زمانی به یاد اقلیت‌های جنسی ایرانی می‌افتند که سودی برایشان داشته باشد. این مسئله شامل عموم مردم نمی‌شود اما متأسفانه کم نیستند افرادی که فقط به دنبال استفاده‌ی ابزاری از موقعیت دگرباشان ایرانی هستند. زمانی که اوضاع بر وفق مرادشان باشد، به خیابان‌ها می‌ریزند و روبروی سفارت‌های ایران تظاهرات می‌کنند که چرا همجنس‌گرایان را تحت فشار قرار داده و شکنجه و اعدام می‌کنید، اما در لابلاهای حرف‌های آن‌ها شعارهایی به گوش می‌رسد که دال بر تبلیغات حزبی و گروهی و موجه جلوه دادن عقیده‌شان می‌باشد. شاید این موضوع برای خیلی از مردم اهمیت چندانی نداشته باشد اما ما همجنس‌گرایان ایرانی زمانی که می‌بینیم برخی از مدعیان دفاع از حقوق اقلیت‌های جنسی چگونه بی‌پروا به دنبال منافع خود هستند و از موقعیت ما بهره می‌برند، ناخرسند می‌گردیم زیرا هرگونه سو استفاده از موقعیت اقلیت‌های جنسی ایرانی جهت منافع شخصی و گروهی، خود تجاوزی به حقوق آنان است. با وجود نمونه‌های فراوان مثالی از میان ایرانیان به میان نخواهم آورد و به این روزنامه‌نگار آمریکایی اکتفا می‌کنم. چرا داگ آیرلند مصاحبه با آرش منتشر نکرد؟

داستان زندگی آرش بسیار درد آور و تأسف برانگیز است. شاید با مطالعه‌ی مصاحبه‌ی آرش به درد و سختی او پی برده باشید، اما لطفاً یک بار دیگر آن مصاحبه را بخوانید و این بار خودتان را به جای آرش تصور کنید. لحظه به لحظه‌ی زندگی او، اگر بتوان آن را زندگی خطاب کرد، سرشار از استرس، غم، تجاوز، بی‌حرمتی و ... است. نباید فراموش کرد که آرش تنها یکی از همجنس‌گرایانی است که در ایران زندگی می‌کرد و تحت فرهنگ همجنس‌گراستیز (هوموفوبیک) بود و متأسفانه باید گفت که از این نمونه‌ها، که آماج رفتارهای ناشایستی از طرف خانواده، دوستان، آشنایان، اجتماع قرار می‌گیرند، و در نهایت توسط دولت و قوانین

همجنسگراستیزش مورد شکنجه و آزار می شوند، بسیار موجود است. سازمان همجنسگرایان ایرانی روزانه ده ها نمونه از این درد و رنج نامه ها را دریافت می کند که به دلیل مسایل امنیتی و حفظ هویت شخصی نویسنده ی نامه، اجازه ی انتشار آن ها را نیز ندارد، و این فریاد خاموش همجنسگرایان ایرانی تا زمانی که تغییری در فرهنگ و جامعه خود ندهیم، همچنان خاموش خواهد ماند.

در داستان آرش نشانی از دستگیری، زندان، شکنجه، شلاق و ... توسط دولت نیست و به همین دلیل داگ آیرلند آن را منتشر نکرد، چون هدف او، که عامل اصلی علاقمند شدنش به مسائل همجنسگرایان ایرانی نیز می باشد، دفاع از حقوق اقلیت های جنسی ایرانی نیست، بلکه استفاده از آنها برای فشار به دولت ایران است.

زمانی که همجنسگرایی توسط دولت دستگیر شد، باید حقوقش را مطالبه نمود.

زمانی که همجنسگرایی توسط دولت زندانی شد، باید تظاهرات کرد.

زمانی که همجنسگرایی توسط دولت شکنجه شد و شلاق خورد، حقوق بشر پایمال شده است.

زمانی که همجنسگرایی توسط دولت اعدام شد، باید سرتیتر روزنامه ها شود.

زمانی که همجنسگرایی توسط نیروهای پلیس تحت تجاوز جنسی قرار گرفت، باید دادخواهی کرد.

اما زمانی که همجنسگرایان حتی حمایت خانواده را ندارند، زمانی که مادر، به جرم همجنسگرایی، سیلی محکمی به گوش فرزندش می زند، زمانی که پدر فرزندش را از خانه بیرون می کند تا این لکه ننگ از دامانش پاک شود، زمانی که پچ های مردم

در میهمانی ها، حضور فرد همجنسگرا را غدن می کند، زمانی که در اتاقی زندانی می شود و اجازه هیچگونه ارتباطی با دوستان و آشنایان ندارد، زمانی که با وجود همه این سختی ها دست به خودکشی می زند تا از این زندان روحی نجات پیدا کند، هیچ اتفاق مهمی نیافتاده است. به دلیل اینکه هدف ما تنها فشار به دولت ایران است، اما غافل از این هستیم که طرز تفکر و عملکرد خانواده و اجتماع، در نظر اقلیت های جنسی ایرانی تفاوتی با عملکرد دولت ندارد، زیرا که هر دو به حقوق اساسی ما بی توجه هستند و تنها به منافع خود می اندیشند.

از نظر مخالفان دولت ایران، همه چیز در تغییر رژیم ایران خلاصه شده است نه حقوق همجنسگرایان، دوجنسگرایان و دگرجنسگونگان ایرانی. سؤال اینجاست که اگر جمهوری اسلامی ایران نبود آیا پدر آرش چاقو را زیر گلوئی آرش نمی گذاشت و به او تجاوز نمی کرد؟ آیا آرش هیچگاه در نبود دولت جمهوری اسلامی ایران کلمه ی اوا خواهر و کونی را نمی شنید؟ آیا آرش آسوده و آرام زندگی می کرد؟

مشکل ما تنها دولت نیست، ما با یک ملت ناآگاه و همجنسگراستیز مواجه هستیم. به هیچ عنوان هدف من از این منظر دفاع از جمهوری اسلامی ایران نیست بل بر این باورم که همه چیز در دولت و حکومت خلاصه نمی شود. مهمتر از آن ملت ایران است که برخلاف تمام اختلافاتی که با دولت و حکومت دارند، در این خصوص پشتیبان دولت و قوانینش هستند. تا زمانی که اقلیت های جنسی توسط نیروهای پلیس دستگیر نشده باشند، اعدام، سنگسار و یا شلاقی در کار نیست. اما از روزی که متولد می شوند در کنار خانواده اند، و از روزی که پا به عرصه های اجتماعی می گذارند با شکنجه های روحی پیکار می کنند. پس می توان تغییر در اجتماع و فرهنگ حاضر را در اولویت قرار داد و زمانی که اجتماعی پشتیبان کننده و آگاه داشتیم قدم در راه تغییر قانون بگذاریم.

آیا در «ایران آزاد فردا» پی که روزی خواهد آمد اقلیت های جنسی ایرانی حقوق برابر خود را دارا هستند؟ آیا به آنها حق زندگی داده خواهد شد؟ آیا حق ازدواج برای آن ها قائل خواهند شد؟ یا فقط از سر ترحم و برای «پز شخصیتی» می گوئیم "مدافع حقوق اقلیت های جنسی ایرانی هستیم، اما بروند و در گوشه ای زندگی کنند و کاری به کار ما نداشته باشند" و در صحنه ی جامعه

حضور نداشته باشند، نماینده ای در پارلمان ایران نداشته باشند، برای سمت های دولتی و اجتماعی کاندیدا نشوند، و هزاران تبعیض و محدودیت جدید که به وجود خواهد آمد. شاید یکی از دلایل همجنسگرا ستیزی نیز همین باشد، ترس از حضور همجنسگرایان در جامعه.

(1): لینک روزنامه شهروند:

<http://www.shahrvand.com/FA/Default.asp?Content=NW&CD=SC&NID=55#BN1088>

## نشریه الکترونیکی چراغ



از کلیه پژوهشگران، نویسندگان، مترجمان و ویرایشگران، دعوت به همکاری می‌کند. از دوستان و همکارانی که مطلبی برای ما ارسال می‌کنند، خواهش می‌کنیم:

- ❖ مطالب خوانا باشند
- ❖ همراه ترجمه‌ها، نسخه‌ای از متن اصلی ارسال شود
- ❖ مطالب فرستاده شده قبلاً چاپ و منتشر نشده باشند و اگر منتشر شده است، حتماً اسم منبع و تاریخ دقیق آن قید شود
- ❖ چراغ در ویرایش (در صورت نیاز) مطالب آزاد است
- ❖ مطالب رسیده، در صورت درخواست نویسندگان، پس فرستاده می‌شود
- ❖ مسئولیت نوشته‌های با امضا، با نویسندگان آنهاست.

## معرفی رسانه‌های ما

مجله ماها (majaleh\_maha@yahoo.com)

ماهنامه دلکده (delkadeh@gmail.com)

خبرنامه بیداری (news@bidari.info)

نشریه چراغ ( editor@pglo.net )

رادیو رها (radio@pglo.net)



arsham@pglo.net 1- آرشام پارسی  
pooya@pglo.net 2- پویا  
saba@pglo.net 3- صبا راوی  
shahrokh@pglo.net 4- شاهرخ رئیسی

اعضای شورای مرکزی به ترتیب حروف الفبا:

arsham@pglo.net آرشام پارسی دبیرکل:

دبیران سازمان:

saba@pglo.net صبا راوی دبیر حقوق بشر  
shahrokh@pglo.net شاهرخ رئیسی دبیر امور فرهنگی  
mani@pglo.net مانی زانیار دبیر امور بهداشتی  
pirooz@pglo.net پیروز مهرآئین دبیر امور اجتماعی

مدیران سازمان:

parisa@pglo.net پریسا پیشداد مدیر رادیو رها  
pooya@pglo.net پویا مدیر مالی

شعبه های سازمان:

shahrokh@pglo.net شاهرخ رئیسی شعبه آلمان  
babak@pglo.net بابک امیری شعبه فرانسه  
arsham@pglo.net آرشام پارسی شعبه کانادا  
saba@pglo.net صبا راوی شعبه هلند